



واحد سندج

مرکز تحقیقات کردستان شناسی

# زبان و ادبیات کردی

دکتر جمال احمدی  
دکتر امید ورزنده

پائیز ۱۳۹۵

# فهرست

۴۵	ادبیات معاصر کردی	۳	به جای مقدمه
۴۵	گوران	۴	تاریخ و جغرافیای کردستان
۴۹	فایق بیکنس	۵	تاریخ کرد
۵۰	پیرمرد	۶	صدر اسلام تا جنگ چالدران
۵۱	هیمن	۸	زبان چیست؟
۵۳	هه‌ژار	۹	جایگاه زبان کردی در میان زبانهای هندو اروپایی
۵۵	عبدالله پشیو	۱۳	سرآغاز ادبیات کردی
۵۸	شیرکو بیکنس	۱۳	قوالب کلاسیک شعر کردی
۵۹	کژال احمد	۱۳	انواع شعر کردی از نظر محتوا
۶۰	جلال ملکشا	۱۶	ادبیات کلاسیک کردی
۶۲	مارف آغایی	۱۶	ادبیات کردی در گویشهای کرمانجی جنوبی و گورانی
۶۳	رفیق صابر	۱۸	ادب کردی در گویش کرمانجی شمالی
۶۴	سواره ایلخانی زاده	۱۹	ادبیات کردی گویش کرمانجی میانه
۶۷	حسن قزلجی	۲۱	رینووسی یه کگرتووی کوردی
۶۸	شیخ محمد خال	۲۸	نالی
۶۹	عطا نهایی	۳۰	سالم
۷۰	بختیار علی	۳۱	کوردی
۷۲	شیرزاد حسن	۳۲	حاجی قادر
۷۴	منابع و مأخذ	۳۳	شیخ رضا طالبانی
		۳۴	محو
		۳۷	وفایی
		۴۰	طاهر بیگ
		۴۱	مصباح الدیوان ادب
		۴۲	مستوره اردلان
		۴۳	ویژگیهای سبکی شعر کلاسیک کردی کرمانجی میانه

### به جای مقدمه

آنچه که پیش روی خوانندگان گرامی قرار گرفته، جزوه‌ی زبان و ادبیات کردی مربوط به دو واحد اختیاری با همین نام است که از سال ۱۳۹۴ به همت دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج تدریس می‌شود. مطالب فراهم شده تا هنگامی که کتاب مناسبی که در دست اقدام است، تهیه می‌شود، می‌تواند برای دانشجویان عزیز تا حدودی راهنما و راهگشا باشد. چند نکته در این مقدمه لازم است اشاره شود:

۱. همان گونه که ملاحظه می‌شود، بخش انتخابی از ادبیات کردی، مربوط به گویش کرمانجی میانه (=سورانی) است و هیچ گونه شعری از شاعران کرمانجی شمالی و گورانی و غیره نیامده است. دلیل این امر آن بوده که امروزه ما چه بخواهیم و چه نخواهیم گویش کردی «کرمانجی میانه» به سمت استاندارد شدن گام می‌نهد و تقریباً همه‌ی کردها با آن آشنایی مختصری دارند.
۲. برای اینکه خوانندگان عزیز، به ویژه دانشجویان گرامی، آشنایی اندکی با ادبیات سایر گویشهای دیگر کردی پیدا کنند، درآمد ماندی بر آن گویشها نیز آمده است که تا حدودی این نیاز را برطرف خواهد کرد.
۳. همه‌ی مطالب کتاب، بجز اشعار شاعران، به زبان فارسی نوشته شده است که در صورت لزوم در آینده می‌توان آن را به زبان کردی برگرداند.
۴. لازم است در اینجا از مسؤولین محترم دانشگاه، به ویژه ریاست محترم دانشگاه، دکتر کیانی، و همکاران مرکز تحقیقات کردستان شناسی به ویژه آقای فواد زندکرمی، کارشناس مرکز و صفحه‌آرای این جزوه، سپاسگزار باشیم. دیر زیاد.

مرکز تحقیقات کردستان شناسی

د. جمال احمدی و د. امید ورزنده

## تاریخ و جغرافیای کردستان

وقتی کردستان گفته می‌شود، به هیچ عنوان مراد، کشوری با این نام نیست. بلکه منظور سرزمینی است که در جغرافیاهایی پراکنده و فرهنگی مشترک، با زبان کردی و گویش‌های گوناگون آن تکلم می‌کنند. با آنکه کردها تاریخی بسیار طولانی و مفصل دارند، اما «باید دانست که از این نام تا قرن دوازدهم میلادی، اثری نبود و تنها در زمان سلطنت سلطان سنجر، آخرین پادشاه بزرگ سلجوقی است که این ایالت را به وجود آورده و مرکز آن را قلعه‌ی بهار، واقع در شمال غربی همدان قرار داد. این ایالت شامل: ولایات همدان و دینور و کرمانشاهان در مشرق جبال زاگروس و شهرزور و سنجاب در مغرب آن کوهستان بود» (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۷۵).

همچنین اگر نظری به نقشه‌ی سیاسی بیندازیم، سرزمین کردها را در میان پنج کشور: ترکیه، ایران، عراق، سوریه و روسیه (= قفقاز) خواهیم یافت. به گفته مستشرقانی چون: مینورسکی، روسو، سرجون ملکم و برخی دیگر از پژوهشگران، مانند شرف خان بدلیسی؛ سرزمین لرستان، کرمانشاه، اردلان، مکری، جنوب شرقی و نیمه‌ جنوبی آذربایجان، کرد هستند. همچنین در خوی و سلماس و ارومیه و ماکو نیز کردها زندگی می‌کنند (زکی بیگ، ۱۳۸۱: ۲۵-۴۵؛ به نقل از سجادی، ۱۳۸۹: ۷۷). سجادی، جغرافیای کردستان را بدین گونه تشریح می‌کند: در شرق از خوزستان آغاز می‌شود و تا عراق عجم و همدان و زنگان و تبریز و رودخانه‌ی ارس در قفقاز جنوبی ادامه پیدا می‌کند. در مغرب به سیواس تا آناتول ادامه می‌یابد. از شمال به قفقاز می‌رسد. از جنوب شرقی و جنوب، خطی به درازی خوزستان تا دشت شام و نزدیک اسکندرون را شامل می‌شود (سجادی، ۱۳۸۹: ۷۸). سرزمین کردستان پس از دعوت و انتشار دین اسلام، همواره بخشی از حکومتی بوده که بر منطقه حاکم بوده است. پس از انتشار دین اسلام در سده‌ی ششم میلادی تا آغاز سده‌ی شانزدهم، نواحی گوناگون کردستان، جزو قلمرو حکومت‌هایی بود که به نام اسلام فرمانروایی می‌کردند. «تا قرن دوازدهم کسی این مناطق را جز به نام جبال الجزیره (یا دیاربکر) نمی‌شناخت. نخستین مؤلفی که از کردستان نام می‌برد، حمدالله مستوفی قزوینی (سده‌ی ۱۴ میلادی) در کتاب نزهة القلوب (۷۴۰ هـ) است. این ایالت از مشرق محدود بود به عراق عجم، از شمال به آذربایجان، از مغرب به عراق عرب و از جنوب به خوزستان» (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۷۴). سرزمین کردستان برای اولین بار در سال ۱۵۱۴ در جنگ چالدران میان ایران و عثمانی تقسیم شد. در واقع می‌توان گفت: حکومت عثمانی، سرزمین شرق کردستان را اشغال کرد. بسیاری از جنگ‌های میان ایران و عثمانی بر سر میرنشینان کرد و اشغال آنها توسط دولت عثمانی بوده است. این فرآیند در چهار سده اتفاق افتاد. در این دوران در برخی نواحی کردستان، حکومت‌های مستقل و نیمه مستقلی وجود داشت. دلیل به وجود آمدن میرنشین‌های گوناگون، طبیعت کردستان بود که دارای کوه‌های سر به آسمان برافراشته و دشت‌های وسیع و رودخانه‌های خروشان و

در نتیجه نواحی گوناگون، چون موکریان، بوتان، بادینان، سوران و اردلان و غیره بود.

در جنگ جهانی اول، در کردستان ایران، هیچ تحوّل به وجود نیامد، اما کردستان عثمانی در میان چهار کشور تقسیم شد: ترکیه، عراق، سوریه و قفقاز روسیه.

سرزمینی که کردها در آن زندگی می‌کنند کردستان نامیده می‌شود. در زمان فعلی، کردها از جنوب به شمال به صورت نواری پهن که مرز ایران و عراق را هم در بر می‌گیرد، از قصبه‌ی مندلی (در مشرق بغداد) و سپس با در نظر گرفتن خطی که ایران و ترکیه را از هم جدا می‌کند، تا کوه آرارات و از شمال تا حاشیه‌های ماورای قفقاز (ارمنستان و آذربایجان) گسترش یافته‌اند (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۱۰۳). اما کردها در جاهای دیگری غیر از کردستان نیز هستند. در قونیه، خراسان و شیراز و حلب، کردهای زیادی زندگی می‌کنند. اینها غیر از کردهایی است که در برخی جمهوری‌های قفقاز و آسیای میانه، چون: ترکمنستان و قزاقستان و ازبکستان به سر می‌برند.

## تاریخ کرد

واژه «کرد» در اصل از «گوت» گرفته شده. «گوت»ها یکی از اقوام زاگرس پیش از مادها بودند. «گوت» به «کوت» و «کوتی» بدل شد و نهایتاً به «کورت» و «کورتی». «کاردوکا» و «کردو خوی» همه از یک ریشه هستند و در گویش ارمنی‌ها و یونانی‌ها و غیره تغییر پیدا کرده است (ر.ک: سجادی، ۱۳۸۹: ۷۳-۷۵). درباره اصل و منشأ کرد، نظریات گوناگونی ارائه شده است. بیشتر این نظریات مربوط به مستشرقان و دانشمندان غربی است. در نتیجه‌ی این پژوهش‌ها، هنوز نمی‌توان به نظر قاطعی در باب ریشه نژادی کرد دست پیدا کرد. بیشتر این نظریات گمانه‌زنی‌هایی است که البته برخی از این گمانه‌زنی‌ها به استناد برخی دلایل و علل نزدیک به حقیقت می‌نمایند (ر.ک: زکی بیگ، ۱۳۸۱: ۴۷). پیدایش نژاد کرد به زمان بسیار کهنی باز می‌گردد. نتیجه پژوهش محققان کردستانی را می‌توان در عبارات ذیل خلاصه کرد: کردها قومی ایرانی-آریایی هستند، که در ایران غربی، ترکیه و عراق سکونت دارند. بر روی دو قطعه سنگ آستانه از عهد سومری متعلق به عهد ۲۰۰۰ سال ق.م؛ نام مملکت Kardaka خوانده شده است. این ناحیه در جوار Su بود و سوها به قول Driver در جنوب دریاچه وان بودند (معین، ذیل برهان: ج ۳: ۱۶۱۵ نیز؛ همو، فرهنگ فارسی: ج ۶: ذیل کرد). برخی، کردها را همان «گوتی»ها (۳۱ سده، ق.م) می‌دانند که در نواحی شوش و قفقاز، ساکن بودند و کم‌کم نواحی شرقی ایران یا آتن را در اختیار گرفتند و مدتی نیز سومری‌ها را شکست دادند (نوری پاشا، ۲۰۰۳: ۱۰۹). برخی نیز کردها را به «کردکا» اقوام ساکن در سرزمین‌های جنوب دریاچه وان در ناحیه بدلیس «بتلیس» برمی‌گرداند و آنجا را نخستین خاستگاه کردها دانسته‌اند (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۳۹). بسیاری از محققان و اندیشمندان بر این باورند که ریشه‌ی نژادی کرد به مادها برمی‌گردد، مینورسکی و توفیق وهبی و مشیرالدوله (= حسن پیرنیا) (پیرنیا، ۱۳۷۳: ۵۹) بر این نظر پای می‌فشارند.

رشید یاسمی پس از ذکر نظر مستشرقان در باب کرد به این نتیجه می‌رسد که عیناً ذکر می‌شود:

به نظر نگارنده (= یاسمی) تفکیک نام طایفه کرد، از محل کرد است. توضیح آنکه در زمانهای بسیار قدیم در ناحیه جزیره ابن عمر مکانی بوده است به نام قردو و محل تاخت و تاز دولت نیرومند خالدی شده و چون امواج مهاجرین ایرانی با طوایف ماد و پارس به مغرب زاگرس رسیده‌اند، طایفه فعلی کرد که دوش به دوش سایر برادران نژادی خود پیش می‌رفته‌اند این ناحیه را به تصرف آورده در آن مسکن اختیار کرده‌اند، چنانکه قوم ماد خود را در کردستان فعلی ایران استقرار بخشید و قوم پارسوا خود را در مغرب دریاچه ارومیه جای داد و اقوام بومی آن نقاط را به رعیتی خود در آورده در خود منحل کردند. پس طایفه ایرانی کرد هم در ناحیه‌ای که از قدیم قردو نامیده می‌شده ساکن شد

و بومیان را مستهلک یا فراری داد و از آن تاریخ، به نام مکان جدیدش خوانده شد. با این قول که تکیه به اسناد تاریخی دارد، قول محققان سابق الذکر محفوظ می‌ماند که جائی به نام کَرَدَه Karada یا قَرَدَ و یا قورطی بوده است و حقیقت امر هم که ایرانی بودن اکراد است، لطمه نمی‌بیند. زیرا که بسیار اتفاق افتاده است طوایف تازه وارد، نام محلی را که پیش از آنها مشهور بوده گرفته‌اند و این بسته به قوت و ضعف شهرت آن نام است، مثل همه طوایف و اُممی که از خارج به آذربایجان آمده‌اند و نام خویش را از دست داده بدون هیچ امتیازی عموماً آذربایجانی خوانده شده‌اند. در این مورد هم نام قَرَد و یا قورطی یا کَرَدَه شهرت داشته و طایفه ایرانی که خود را به آنجا رسانیده، قهرماً به اسم مکان جدیدش شهرت یافته است (یاسمی، بی تا: ۹۴-۹۵).

سلاجقه در آغاز سده‌ی دوازدهم میلادی، نواحی میان آذربایجان و لرستان را کردستان نامیدند. از این تاریخ به بعد نام کردستان بر روی نقشه‌ی خاورمیانه نقش بست.

آنچه که آشکار شده این است که کرد از نژاد هندو-اروپایی است. البته مؤرخان در محل نژاد هند و اروپایی با یکدیگر اختلاف نظر دارند. آنچه که مؤرخان در آن اتفاق دارند این است که نژاد هندو-اروپایی زبانی مشترک و یا بسیار نزدیک به هم داشته‌اند. در هنگام کوچ اقوامی که از نظر زبانی و ویژگی‌های دیگر مثل هم بودند با همدیگر کوچ کردند.

سه گروه کوچندگان اقوام هندو-اروپایی در مناطق دانوب و بالکان، دیگری در هندوستان و سه دیگر در آسیای صغیر و کوه‌های زاگرس در ایران و کردستان سکنی گزیدند.

در هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، هندو اروپایی از همدیگر جدا شدند و خود را «آریا» (= شریف و نجیب) نامیدند. آریایی‌ها در سرزمینی ساکن شدند که به نام «ایرانه اویچه» (= سرزمین آریایی‌ها) مشهور شد. در میان آریایی‌ها پیامبری به نام زرتشت مبعوث شد. او مردم را به سوی پرستش اهورا مزدا فراخواند اما مردم از دعوت او استقبال نکردند از این رو ناچار شد به غرب ایران هجرت کنند.

### صدر اسلام تا جنگ چالدران

انتشار دین مبین اسلام در سرزمین کردها و سایر نواحی خاورمیانه و آسیا و غیره به آسانی و در زمان اندکی اتفاق نیفتاد. پس از آمدن اسلام به کردستان، برخی از طوایف کرد، حکومت‌های محلی داشتند. نیرومندترین آنها، «مروانی»ها بودند که از سال ۱۰۹۶م/۴۸۹هـ- ۹۹۰م/۳۸۰هـ حکومت کردند. همچنین حکومت مثنوی در جنوب غربی کردستان از دینور و تا شهرزور از سال ۱۰۱۵م/۴۰۵هـ- ۹۵۹م/۳۴۸هـ حکومت کردند.

در میان کردها کسانی بوده‌اند که فراتر از ملت خود شهرت پیدا کرده و آوازه‌ی آنها به تمام دنیا رسیده است. صلاح الدین ایوبی یکی از این شخصیت‌ها است که مؤسس حکومت ایوبیان در مصر و شام و بین النهرین و کردستان بود. ایوبیان از سال ۱۱۶۹ م، تا اواخر سده‌ی سیزدهم میلادی حکومت کردند. صلاح الدین ایوبی در نبردهایش در قدس بر قیصر، در انگلیس بر ریچارد اول، و در فرانسه، بر فیلیپ پیروز شد. در سده‌ی سیزدهم میلادی، خلفای عباسی به وسیله‌ی مغول‌ها از میان رفتند. البته دو قرن پیش از سقوط عباسیان، برخی از حکومت‌های محلی، چون: غزنویان و سلاجقه به وجود آمده بودند. در سده‌ی یازدهم سرزمین کردها در اختیار سلجوقیان قرار گرفت و برای اولین بار سرزمین کردها را کردستان نامیدند (ابراهیم و متین، ۱۳۸۸: ۲۱). از آن پس کردها با ترکها وارد نبرد شدند و در جنگی که کردها با تیمور لنگ داشتند، تیمور لنگ را در سال ۱۴۰۰م، در «آمد» شکست دادند. بعدها در جنگ‌هایی که میان قره قویونلو و آق قویونلو رخ داد، جنایات

فراوانی علیه کردها پدید آمد. در سال ۱۵۱۴م/۹۲۰هـ در دشت چالدران بزرگترین جنگ در میان سلطان سلیم اول عثمانی و شاه اسماعیل صفوی به وجود آمد. این جنگ در واقع جنگی مذهبی میان سنی و شیعه بود. در این جنگ سلطان سلیم پیروز شد و فرمانروایی کردستان را به مورخ مشهور کرد، ادریس بتلیسی داد. از این تاریخ به بعد، کردستان به دو بخش تقسیم شد. بخشی از کردستان زیر نظر صفویان در ایران اداره می شد و بخش دیگر زیر نظر عثمانی. در میان هر دو دولت، حکام محلی کرد چون: شمیدینان، بوتان، بایزید، هکاری، بادینان، سوران، اردلان، بابان و غیره وجود داشتند.

این میرنشین‌ها، تا آنجا استقلال داشتند که گاهی علیه حکومت مرکزی هم قد علم می کردند. اما رابطه‌ای با سلطان عثمانی و شاه ایران نیز داشتند و به آنها باج پرداخت می کردند.

پس از سقوط صفوی‌ها (۱۷۳۶م/۱۱۴۹هـ - ۱۵۰۲م/۹۰۷هـ)، کریم خان زند (۱۷۸۶م/۱۲۰۰هـ - ۱۷۳۶م/۱۱۴۹هـ) حکومت ایران را به دست گرفت.

در سده‌ی نوزدهم، هم دولت عثمانی و هم دولت ایران، فشار بیشتری بر کردها وارد کردند. برخی از سران قبایل و بزرگان کرد، در هر دو دولت، در اختیار حکومت‌ها قرار گرفتند، همین مسأله سبب عقب ماندگی کردها شد. و از طرف دیگر تفرق و چند دستگی‌ای در میان کردها به وجود آمد که هیچ وقت نتوانستند اتحاد و اتفاق از دست رفته‌ی خود را باز یابند.

در آغاز سده‌ی نوزدهم از میان بردن میرنشینان کرد، سلطان عثمانی را به خود مشغول کرده بود. به همین دلیل سلطان محمود دوم، تصمیم گرفت کردستان را دوباره اشغال کند. او در سال ۱۸۳۴م/۱۲۵۰هـ حمله کرد و میرنشین کرد را اشغال نمود. همین مسأله باعث شد، بدرخان پاشا در سال ۱۸۴۳م/۱۲۵۹هـ - ۱۸۴۶م/۱۲۶۲هـ جنبش ملی تأسیس کند، اما پس از مدت کوتاهی از بین رفت.

در سال ۱۸۵۵م/۱۲۷۱هـ در ناحیه‌ی هکاری و بوتان، یزدان شیر علیه حکومت عثمانی قیام کرد. او بدلیس و موصل را تصرف کرد. سپس به طرف وان و بغداد حرکت کرد. این جنبش نیز موفق نشد. جنبش دیگری در سال ۱۸۸۰م/۱۲۹۷هـ به رهبری شیخ عبیدالله نه‌ری به وجود آمد که آن نیز نتوانست به حیات خود ادامه دهد و پس از مدتی به حجاز تبعید شد.

پیش از جنگ جهانی اول، جنبش‌های کردی فراوانی پدید آمدند اما به دلیل نبودن برنامه‌ای منسجم و رهبری کارآمد، هیچ گاه توفیقی حاصل نکرد. در میانه‌ی جنگ اول جهانی، کردستان محل کشمکش میان قوا و نیروهای دو طرف متخاصم گردید. در این جنگ هزاران نفر از مردم کردستان یا کشته شدند و یا بر اثر قحطی و گرسنگی از میان رفتند. این مسأله نفرت کردها را از قدرت‌های استعماری بیشتر کرد. کردها در واقعه‌ی جنبش کمال آتاترک در ترکیه نقش مهم و سرنوشت سازی در مبارزه با توطئه‌های امپریالیستی و نیروهای بیگانه داشتند. نه تنها کردهای ترکیه، از تمامیت ارضی ترکیه دفاع کردند، بلکه کردهای عراق نیز در این منازعه شرکت کردند و به دفاع از تمامیت ارضی ترکیه علیه بیگانگان جنگ کردند با وجود این که در این جنگها کردها قربانی شدند، بسیاری از نهضت‌های کردی با بهانه‌های گوناگون از بین می رفت و اجازه‌ی هر نوع مبارزه‌ای را از آنان سلب می کرد.

سرکوب کردن پی در پی کردهای ترکیه باعث شد که کردها در سال ۱۹۲۵م/۱۳۴۳هـ دست به شورش بزنند و علیه حکومت کمال آتاتورک به رهبری شیخ سعید پیران قیام کنند. دولت ترکیه به یاری فرانسه توانستند جنبش شیخ سعید را سرکوب کنند. و در همان سال، ترکه‌ها ۴۵ شخصیت برجسته‌ی کرد را که در جنبش کردها نقش فعالی داشتند و از جمله شیخ سعید پیران را به دار آویختند.

## زبان چیست؟

مطالعه در باره‌ی زبان به دو شکل معمولاً صورت می‌گیرد. دوره‌ای پیش از فردینان دوسوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳م)، و دوره‌ی پس از او. زبان پیش از دو سوسور، صرفاً به عنوان گفتار (parol) مطالعه می‌شد، اما هنگامی که دو سوسور نظریه‌های جدید خود را در باب زبان ارائه داد فصل جدیدی در تعریف زبان، جایگاه زبان به عنوان نهادی اجتماعی در میان مردم و ارتباط مابین آنها آغاز شد. از آن پس، نه تنها گفتار، زبان به شمار نمی‌آمد بلکه آن را به عنوان یکی از نشانه‌های قراردادی یا وضعی زبان به شمار آوردند. نظریه‌ی زبان شناس سویسی تأثیرات عمیق و مهمی بر فلسفه، ادبیات، زبان و جامعه شناسی نهاد.

زبان‌شناسان، پیش از سوسور دیدگاهی «تاریخی» و «در زمانی» به زبان داشتند، اما سوسور نگاهی «هم زمانی» به آن داشت و ساختار زبان را در بازه‌ای از زمان می‌سنجید. تصویری که غالباً در میان مردم از زبان وجود دارد، نظامی آوایی است که انسانها در قالب گفتار به کار می‌برند. در حالی که این تعریف با تعریفی که زبان شناسان از زبان ارائه داده‌اند متفاوت است.

همه می‌دانیم در منطق، تعریفی که از انسان شده، انسان را حیوانی ناطق می‌داند. ناطق بودن انسان به معنی صرفاً سخنگو بودن نیست، بلکه آنچه که در این تعریف اهمیت دارد این است که سخن انسانها غالباً بر مبنای تفکر و اندیشه به لفظ می‌آید، بدین صورت که اندیشه‌ورزی انسان، او را وادار به سخن گفتن می‌کند. و سخن گفتن او مبنایی عقلانی و فکری دارد. انسان برای اینکه بتواند آنچه در ذهن و فکر دارد به دیگران منتقل کند، طبیعتاً از ابزار و نشانه‌هایی استفاده می‌کند. نشانه‌هایی هم که به کار می‌برد متفاوت است. گاه این نشانه ممکن است، لفظی باشد که بر زبان جاری می‌شود، گاه نوشته‌ای که بر کاغذ نوشته می‌شود گاه علامتی بر تابلویی و گاهی هم دودی که از جایی برخاسته است. نشانه‌ها غالباً وضعی و قراردادی است. یعنی انسانها در میان خود در جغرافیاهای وسیع و یا محدود، نشانه‌هایی در میان خود برای فهم مفاهیم ذهنی همدیگر وضع می‌کنند. طبیعتاً نشانه‌ها متفاوت است اما آنچه که در ذهنها وجود دارد برای یک مفهوم، متفاوت نیست. حکایت چهارگدایی که در مثنوی بر سر تهیه‌ی انگور با هم دعوا داشتند نمونه‌ی خوبی برای این مسأله تواند بود. هر چهار نفر اشتهای انگور داشتند اما نشانه‌های متفاوتی برای آن به کار می‌بردند. و آنان چون خبر از نشانه‌های وضعی و قراردادی هم نداشتند، مراد همدیگر را نمی‌فهمیدند. با توجه به این مطالب بدیهی بر مبنای دیدگاه زبان شناسان به تعریف زبان می‌پردازیم:

خانلری در مفهوم عام و وسیع به مقوله‌ی زبان پرداخته می‌گوید: هر گونه نشانه‌ای که به وسیله‌ی آن زنده‌ای بتواند حالات یا معانی موجود در ذهن خود را به ذهن موجود زنده‌ی دیگر انتقال دهد، زبان خوانده می‌شود (خانلری، ۱۳۶۵، ج ۱: ۳). و در تعریف خاص تر و محدودتر می‌گوید: زبان مجموعه‌ای از نشانه‌ها یا دلالت‌های وضعی است که از روی قصد میان افراد بشر برای القاء اندیشه یا فرمان یا خبر، از ذهنی به ذهن دیگر، به کار برود (همان، ۵). و در نهایت، زبان، هم در عرف و هم در اصطلاح زبان‌شناسان بر بیان معانی و ارتباط میان اذهان بشر به وسیله‌ی گفتن یا شنیدن اطلاق می‌شود (همان، ۱۶). از دید سوسور، زبان بخش اساسی از قوه‌ی ناطقه است و در عین حال فراورده‌ای اجتماعی و نیز مجموعه‌ای از قراردادهای ضروری است که از طرف جامعه مورد پذیرش قرار گرفته تا افراد بشر بتوانند قوه‌ی یاد شده را به کار اندازند (سوسور، ۱۵). بر این اساس مسأله‌ی دستگاه آوایی در مورد قضیه‌ی زبان، جنبه‌ی فرعی پیدا می‌کند (همو، ۱۶). همچنین می‌توان چنین گفت که صدا چیزی جز ابزار اندیشه نیست و به خودی خود نمی‌تواند وجود داشته باشد. نجفی همین تعریف سوسور را با بیانی دیگر این گونه گفته است: زبان یکی از وسایل ارتباط میان افراد بشر است که بر اساس آن تجربه‌ی آدمی [=اندیشه‌ی عقلانی] در هر جماعتی به گونه‌ای دیگر، تجزیه می‌شود و به واحدهایی در می‌آید دارای محتوایی معنایی و صورتی صوتی، به نام تکواژ، این صورت نیز بار دیگر به



واحدهایی مجزاً و متوالی تجزیه می‌شود، به نام واج، که تعداد آنها در هر زبانی معین است و ماهیت و روابط متقابل آنها هم در هر زبانی با زبان دیگر تفاوت دارد (نجفی، ۱۳۷۶: ۳۳).

عنصرهای مشترک تعاریف مذکور، دو عنصر اندیشه و نشانه است. بر مبنای این تعاریف، اندیشه (=قوهی ناطقه)، اصل است و نشانه‌های به کارگیری، فرع. گمان می‌رود تعریف ذیل که در برخی منابع نیز ذکر شده و با دیدگاه زبانشناسان همخوانی دارد، تعریفی جامع و مانع از زبان می‌تواند باشد: زبان طرحی نظام مند در ذهن انسان است که به وسیله‌ی آواها یا نشانه‌های نوشتاری آنها بر مبنای قوانین سازمان یافته، صورت خارجی می‌یابد. و به منظور بیان افکار و احساسات یا برقراری ارتباط به کار می‌رود (انوری، ذیل زبان). زبان به خلاف گفتار، که همیشه انضمامی است، امری کلی و انتزاعی است. زبان در ذهن همه‌ی افراد جامعه وجود دارد و مبنای گفتارهای جزئی بشمار است. اما از جانب دیگر، وجود زبان برای آن است که عمل گفتار را ممکن بسازد و بقای آن منوط است به وقوع گفتار. یعنی زبان بالقوه وجود دارد و در ضمن گفتارهای خاص و جزئی به فعل می‌آید. اگر فعل گفتار انجام نگیرد، زبان وجود نخواهد داشت. پس زبان و گفتار، لازم و ملزوم یکدیگرند. و دو وجه از امر واحدی شمرده می‌شوند که آن را نطق یا ناطقه یا سخن می‌خوانیم.

### جایگاه زبان کردی در میان زبانهای هند و اروپایی

بر اساس تحقیقات پژوهشگران، زبان کردی یکی از زبانهای هندو- ایرانی به شمار می‌آید که آن نیز خود از شاخه‌ی بزرگتر زبانهای هندو- اروپایی انشقاق پذیرفته است. زبانهای هند و اروپایی از حدود هزاره‌ی اول پیش از میلاد مسیح در بخش بزرگی از اروپا و جنوب غربی آسیا رایج بوده و از نیمه‌ی دوم سده‌ی پانزدهم میلادی از آمریکا و آفریقا و اقیانوسیه هم رایج گشته‌اند. خانواده زبانهای هند و اروپایی از گروههای: آناتولیایی، هندی و ایرانی، یونانی، ایتالیایی، ژرمنی، ارمنی، تخری، سلتی، بالتی و اسلاوی، آلبانیایی (ر.ک: ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۸-۵).

زبان هندو- ایرانی، زبان مشترک قومی است که خود را آریا می‌نامیدند. آریایی‌ها در میانه‌ی هزاره‌ی دوم پیش از میلاد سرزمینی را به تصرف خود در آوردند که آن سرزمین را به نام خود (=ایران) نامیدند. ایرانیان در حدود اوایل هزاره‌ی پیش از میلادی در سرزمین مرو و هرات حکومتی تشکیل دادند، که اخبار آن به صورت افسانه‌ای در بخش پیشدادیان و کیانیان در شاهنامه‌ی فردوسی به جای مانده است. در حدود هشتصد سال پیش از میلاد مسیح، دیوکس (Deioces) دولت ماد را در همدان تأسیس کرد. در اوایل سده‌ی هفتم پیش از میلاد مسیح، هخامنش در پارسومش (Parsumash) واقع در نزدیکی شوش، دولت پارسی هخامنشی را تشکیل داد. این دولت تابع دولت ماد بود. در سال ۶۱۲ پیش از میلاد، هوخشتره‌ی مادی با تصرف نینوا، پایتخت آشور، دولت مستقل ماد را تأسیس کرد. در سال ۵۵۰ پیش از میلاد، کورش پارسی، از نوادگان هخامنش، با غلبه بر آستاکس (Astyages)، آخرین پادشاه ماد، دولت ماد را منقرض کرد و دولت هخامنشی را تأسیس نمود. این دولت در سال ۳۳۱ پیش از میلاد با حمله‌ی اسکندر سرنگون شد. از آغاز آمدن ایرانیان به این سرزمین تا سال ۳۳۱ پیش از میلاد، از لحاظ تاریخ زبان فارسی، دوره‌ی باستان نامیده می‌شود.

در اوایل هزاره‌ی اول پیش از میلاد مسیح، زبان ایران باستان، در بخش‌های مختلف ایران به صورت‌های مختلفی در آمده بود که هر

صورت آن، زبان مستقلی شده بود. در میان زبانهای منشعب شده از ایران باستان تنها از زبانهای زیر اثر به جای مانده است:

۱. سکایی. از زبان سکاها نوشته‌ای به جای مانده، تنها تعدادی لغت، اغلب به صورت اسم خاص، در نوشته‌های یونانی، لاتینی و هندی به جای مانده است.

۲. مادی، از زبان مادی نوشته‌ای به جای مانده. تعدادی لغت از زبان مادی در فارسی باستان و یونانی باقی مانده است: (yaØiyaãxš: شاه)، (asan: سنگ)، (mitra: مهر)، (Bãxtris: بلخ-باختر)، (wazarka: بزرگ). برای تشخیص مادی بودن این کلمات بر حسب قواعد زبانشناسی است (پارشاطر، مقدمه لغت‌نامه).

۳. زبان فارسی باستان. این زبان، زبان قوم پارس بوده است. قدیمی‌ترین و مهم‌ترین اثر بازمانده از فارسی باستان، کتیبه‌ی داریوش بزرگ بر کوه بیستون است. این کتیبه به سه زبان عیلامی و اکدی و فارسی باستان حک شده است (ر.ک: ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۱۸-۱۹). تمام آثاری که از فارسی باستان به دست ما رسیده است به خط میخی است.

۴. زبان اوستایی. اوستاک، اپستاک، اوستا و اپستا به کتاب مقدس ایران اطلاق شده و معنی لغوی آن را متن و اساس دانسته‌اند. زبانی که بدان اوستا تألیف شده زبان اوستایی گویند. بر اساس تحقیقاتی که محمد معین کرده است، زبان اوستایی زبان ایالتی از ایران بوده و فارسی باستان نیز زبان ایالت دیگر. اما بر اساس خطابی که زردشت در گاتها به گشتاسپ به عنوان پادشاهی زنده می‌کند، لابد باید به زبانی سخن رانده باشد که شاه مشرق ایران بدان مأنوس باشد. در نتیجه باید تصور کنیم که زبان اوستا در مشرق ایران هم مفهوم می‌شده است (معین، مقدمه لغت نامه دهخدا).

زمان تألیف گاتها حدود هفتصد سال پیش از میلاد بوده است. کهن‌ترین و مقدس‌ترین قسمت گاتها است که در میان «یسنا» جای داده شده است. در خود اوستا، «گاتا» و در پهلوی، «گاس» آمده و جمع آن «گاسان» است و گاسانیک، ترکیب صفتی آن است، یعنی مربوط به گاتها، در پهلوی نیز مخصوصاً هر فرد از اشعار گاتها را «گاس» گویند. در سانسکریت هم این کلمه به صورت «گاتا» آمده، در کتب دینی بسیار کهن برهمنی و بودائی گاتا عبارت است از قطعات منظومی که در میان نثر باشد، گاتهای اوستا نیز اصلاً چنین بوده است و به مناسبت موزون بودن است که بخش مزبور، گاتها (یعنی سرود و نظم و شعر) نامیده شده است (ر.ک: معین، مقدمه لغت نامه). بر این اساس گاتها (=گاهان) کهن‌ترین نوشته‌ای است که از ایرانیان بر جای مانده است. گاهان که به معنی سرودها است و منظوم به نظم هجایی است، سروده‌ی زردشت است. گاهان بخشی از یسنا است. یسنا، که بخشی از اوستا است، ۷۲ هات (=فصل) است. گاهان که ۱۷ هات از یسنا است، از پنج گاه تشکیل شده است. ابوالقاسمی گاتها را شعر هجایی می‌داند (ر.ک: ابوالقاسمی، ۱۳۸۳: ۸).

زبان اوستایی را به ملاحظات زبانشناسی باید دو گویش دانست، گویشی که در گاهان به کار رفته و قدیمی‌تر می‌نماید؛ گویشی که در دیگر بخشهای اوستا به کار رفته و جدیدتر است. گویش نخست را گویش گاهانی یا قدیم، و گویش دوم را گویش جدید می‌نامند. گاهان سخن خود زردشت است و تاریخ آن مربوط است به تاریخ زندگی زردشت.

بخشهای دیگر اوستا در دوره‌های مختلف از سده‌ی ششم پیش از میلاد مسیح تا سده‌ی سوم میلادی تألیف شده‌اند. اوستای امروزی حدود یک سوم اوستای دوره‌ی ساسانی است. اوستای دوره‌ی ساسانی آن طور که از دین‌کرت، کتابهای هشتم و نهم بر می‌آید، بیست و یک نُسک (=کتاب) داشته است. اوستای امروزی به بخشهای زیر تقسیم می‌شود:

۱. یسن: از هفتاد و دو هات، یعنی فصل تشکیل شده و هر هات شامل بندهایی است. گاهان هفده هات از هفتاد و دو هات یسن را تشکیل

می‌دهد.

۲. ویسپرد: از بیست و چهار کرده، یعنی فصل تشکیل شده و هر کرده شامل بندهایی است. ۳. وندیداد: از بیست و دو فرگرد تشکیل شده و هر فرگرد شامل بندهایی است. ۴. یشت: از ۲۱ یشت تشکیل شده و هر یشت شامل بندهایی است. ۵. خرده اوستا: خلاصه‌ای است از اوستای دوره‌ی ساسانی از آذربادمهر اسپندان، موبدان موبد زمان شاپور دوم (۳۰۹-۳۷۹م) (ابوالقاسمی، ۱۳۷۳: ۲۰).

زبان اوستایی به خطی نوشته می‌شد که به خط اوستایی و دین دبیری معروف است. این خط ظاهراً در اواخر دوره‌ی ساسانی، در حدود سده‌ی ششم میلادی و برای کتابت اوستا که تا آن زمان سینه به سینه نقل می‌شده، از روی خط پهلوی کتابی و زبوری (خطی که در ترجمه‌ی زبور به پهلوی به کار برده شده) ساخته شده است. این خط برای هر یک از آواهای زبان اوستایی نشانه‌ای ویژه دارد. خط اوستایی از راست به چپ نوشته می‌شود و هر کلمه با نقطه‌ای از کلمه‌ی دیگر جدا می‌شود (همان: ۴۱).

زبانهای ایرانی میانه: در دوره‌ی میانه، زبان اوستایی که زبانی مرده بود، در حوزه‌های دینی زردشتیان، رایج بوده است. زبانهای فارسی باستان و اکدی و عیلامی و آرامی، که از زبانهای رسمی دولت هخامنشی بوده‌اند، از رسمیت می‌افتند و جای آن را زبان یونانی می‌گیرد و رواج آن به عنوان زبان رسمی تا زمان بلاش اول (سلطنت از ۵۱ تا ۷۱ میلادی) ادامه می‌یابد و از آن پس به عنوان زبانی از زبانهای رسمی ایران به هستی خود ادامه می‌دهد. از برخی از زبانهای ایرانی در این دوره، آثار مختلفی به جای مانده است. زبانهایی که از آنها اثر به جای مانده، به سبب شباهتهایی که با هم از نظر قواعد دستوری دارند، به دو گروه تقسیم شده‌اند:

گروه ایرانی میانه‌ی شرقی و گروه ایرانی میانه‌ی غربی. گروه ایرانی میانه‌ی شرقی، زبانهای بلخی و ختنی و سغدی و خوارزمی را در بر می‌گیرد. این زبانها در شرق ایران، بلخ و ختن و سغد و خوارزم رایج بوده‌اند.

گروه ایرانی میانه‌ی غربی، زبانهای پهلوی اشکانی و فارسی میانه را در بر می‌گیرد.

الف. پهلوی اشکانی. این زبان از پهلوی بوده است و آن خراسان و مازندران و بخشی از جنوب ترکمنستان امروزی را شامل می‌شده است. از این زبان آثاری چون کتیبه‌های گوناگون به جای مانده است.

ب. فارسی میانه: فارسی میانه دنباله‌ی فارسی باستان است. به فارسی میانه پهلوی ساسانی هم گفته‌اند. از این زبان، چهار نوع اثر به چهار الفبای مختلف به جای مانده است (ابوالقاسمی، ۱۳۷۸: ۶۵).

دوره‌ی جدید زبانهای ایرانی از سال ۲۵۴ هـ سال تأسیس دولت صفاری آغاز می‌شود. در این دوران از زبانهای متعددی اطلاع داریم که مهم‌ترین آنها: پشتو، کردی، آسی، بلوچی و فارسی دری است (همو: ۱۰۷).

با توجه به توضیحاتی که آمد، زبان کردی از خانواده‌ی زبانهای ایرانی و هند و اروپایی است. این زبان همچون دیگر زبانها، از گویش‌های کوچک و بزرگ فراوانی تشکیل شده است. آثار ادبی شفاهی فراوانی در تمام گویش‌های کردی دیده می‌شود. وضعیت جغرافیایی، کوه‌های سر به فلک کشیده و دره‌های عمیق و رودها و دشتهای وسیع عامل پراکندگی زبانی در زبان کردی شده است.

اولین کسی که به گویش‌های کردی اشاره کرده و لهجه‌های گوناگون آن را برشمرده است، شرف خان بدلیسی (۱۶۰۳/م ۱۰۱۱ هـ - ۱۵۴۳/م ۹۵۰ هـ) در کتاب شرفنامه است. او در شرفنامه، کرد را به چهار قبیله‌ی کرمانج، گوران، لر و کلهر تقسیم کرده است. در نیمه‌ی اول قرن بیستم، توفیق وهبی نیز شرفنامه را مبنایی برای مطالعات خود قرار داده و نقشه‌ی جغرافیایی برای گویش‌های زبان کردی به شرح ذیل عنوان کرده است:

۱. کرمانجی، که خود شامل دو بخش شمالی و جنوبی است:

الف. کرمانجی شمالی: از شمال، بریضان، قارس، ارزنجان، ارزروم، سلیطه، مرعش، اسکندرون، دریاچه‌ی وان.

ب. کرمانجی جنوبی: از شمال، مکر، مه‌بادی، سورانی، اریلی، سنندجی، اردلانی.

از جنوب: کرمانشاه، خانقین، رود دجله.

۲. لری: از شمال: سلطان آباد، دولت آباد، کرماشان، خانقین.

از جنوب: شیراز، کازرون تا نزدیک خلیج.

۳. گورانی: از طرف جاده‌ی سنندج- کرماشان به سمت مغرب، در بسیاری از روستاهای مرز عراق و ایران کاربرد دارد. نیز: باجلانی،

کاکه‌ای، زنگنه‌ای، هورامی.

۴. زازایی: در برخی از ولایت‌های ارزروم، خرپوت، بدلیس، دیاربکر بدان تکلم می‌شود. زازایی و گورانی در اصل یکی است.

جمال نیز زبان کردی را به صورت زیر به چهار شاخه‌ی اصلی تقسیم کرده و گویش‌های هر شاخه را نام برده است:

۱. کرمانجی بالا (=شمالی): بوتانی، جزیری، هکاری، بادینانی، آشتیانی و بایزیدی. (گویش جزیره بر بقیه‌ی گویش‌ها غلبه کرده و زبان

ادبی این شاخه شده است).

۲. کرمانجی وسط (=میان): سلیمانی، سنندجی، اردلانی، کرکوک، گرمیانی، سورانی، مکر، شاربازیری و پژدری. (گویش سلیمانی زبان

ادبی این دسته است و در کردستان ایران گویش مکر که به گویش سلیمانی بسیار نزدیک است، لهجه‌ی ادبی شده و به عنوان زبان ادبی

در شاخه‌ی کرمانجی جنوبی هم اثر کرده است).

۳. کرمانجی پایین (=جنوب): فیلی، کرماشانی، لکی، کلهری، خانقینی و بعضی گویش‌ها که لری محسوب می‌شوند.

۴. گورانی-زازایی: گویش‌های گورانی همان‌هایی هستند که در اورامان و در ناحیه‌ی زنگنه و ناحیه‌ی کاکه‌ای‌ها در کرکوک به آن سخن

گفته می‌شود و به زبان «ماچو» مشهور است. این گویش زمانی زبان رسمی امیر نشین اردلان و تا مدتی زبان رسمی امیر نشین بابان نیز

بوده است. اکنون گویندگان این زبان گویش سلیمانی را به عنوان زبان ادبی پذیرفته‌اند.

گویش‌های زازا نیز در نواحی بینگول و نواحی دیاربکر و در اورفه به آن سخن گفته می‌شود. زازایی به گورانی بسیار نزدیک است به این

دلیل هر دو جزو یک دسته محسوب می‌شوند اما زازایی هیچ وقت یک زبان ادبی کردی نبوده است و چون گویندگان این گویش در میان

کردهای شمال به سر می‌برند، بیشتر به گویش آنها سخن می‌گویند و به زبان کردی شمالی نیز می‌نویسند (جمال نیز، به نقل از: پرهیزی،

۱۳۸۵: ۳۰). فؤاد محمد خورشید و کمال فؤاد نیز تقسیم بندی جمال نیز را پذیرفته‌اند (همو: ۴۳).

با توجه به نظریات گوناگون در تقسیم زبان کردی و گویش‌های آن به نظر می‌رسد تقسیم بندی ذیل مبنای علمی‌تری نسبت به بقیه

داشته باشد:

کرمانجی بالا: بایزیدی، هکاری، بوتانی، شم‌دینانی، بادینانی، گویش غرب.

کرمانجی وسط: مکر، سورانی، اردلانی، سلیمانی، گرمیانی.

کرمانجی جنوب: لر اصل یا فیلی، لکی، کلهری، خانقینی، کرمانشاهی، کلیایی، پروندی.

گوران-زازا: گورانی اصل، هورامی، باجلانی، زازا.

هم اکنون سه شکل الفبای زبان کردی کاربرد دارد:

الف. با الفبای زبان عربی. این الفبا از آغاز دعوت اسلامی در کردستان به کار رفته و اکنون نیز ادامه دارد. البته در مقاطعی از تاریخ، تغییراتی در آن دیده می شود.

ب. الفبای لاتین. پس از جنگ جهانی اول در عراق و ارمنستان و سوریه تلاش‌هایی در این باره شد که البته بنا به اغراض سیاسی و قومی، توفیق چندان حاصل نکرد.

ج. الفبای روسی. پس از جنگ دوم جهانی، الفبای لاتین همگی اقوام در روسیه به روسی تغییر پیدا کرد. بنابراین اکنون زبان کردی به سه الفبا نوشته می شود. کردهای ایران و عراق از حروف الفبای عربی استفاده می کنند. کردهای سوریه و ترکیه از الفبای لاتین و کردهای ارمنستان و روسیه الفبای روسی به کار می برند.

## سرآغاز ادب کردی

با آنکه برخی را عقیده بر آن است که ابیات هرزگان، سرآغاز ادب کردی است، اما تحقیقات نشان داده که این ابیات به هیچ وجه به دوران اسلامی بر نمی‌گردد و بلکه به احتمال زیاد در دوران مشروطیت ساخته شده است. بدون تردید ادبیات مکتوب کردی، مانند ادبیات سایر ملت‌ها، از ادبیات شفاهی نشأت گرفته است. افسانه و داستان و حکایت و ترانه برای مدت طولانی، ادب فولکلور کردی بوده است. همین انواع ادبی بعدها بر ادبیات مکتوب تأثیر گذاشت و در آثار ادبی انعکاس فراوانی پیدا کرد.

زبان کردی از گویش‌های مختلفی تشکیل شده که هر یک از آنها دارای تاریخ ویژه‌ای است. اما به نظر می‌رسد در میان همه‌ی گویش‌های کردی، دو بیتی‌های باباطاهر سرآغاز شعر مکتوب کردی است. اشعار دینی گویش گورانی کهنترین شعر کردی به شمار می‌رود. و شعر آیینی و غنایی گویش کرمانجی شمالی پس از جنگ چالدران (۱۵۱۴م/۹۲۰هـ) پدید آمده است. همچنین غزل و قصیده در گویش کرمانجی جنوبی پس از بنای سلیمانیه به عنوان پایتخت، به‌وجود آمده است. حرکت ادبی سلیمانیه تأثیر فراوانی بر اشاعه و پیشبرد و تغییر در ادب کردی داشت.

## قوالب کلاسیک شعر کردی

شعر کردی همچون شعر فارسی از قالب‌های گوناگونی تشکیل شده است. فرد، رباعی دو بیتی، قطعه، غزل، قصیده، مستزاد، مثنوی، ترجیع‌بند و ترکیب‌بند، ملمع قوالب شعر کردی را تشکیل می‌دهد.

## انواع شعر کردی از نظر محتوا

به طور کلی انواع ادبی از نظر محتوا در ادبیات، به چهار نوع: حماسی، غنایی، تعلیمی و نمایشی تقسیم می‌شود. گرچه برخی از منتقدان شعر کردی را از لحاظ محتوا به دو دسته تقسیم می‌کنند، اما حق این است که شعر کردی از نظر محتوا شامل: دو نوع غنایی و تعلیمی است. در این بخش شعر کردی را از آغاز تا دوره‌ی مورد مطالعه‌ی ما در مقایسه با چهار نوع ادبی: حماسی، غنایی، تعلیمی و نمایشی به اختصار بررسی می‌کنیم.

۱. شعر غنایی: ادب غنایی، سخن گفتن از احساس شخصی است به شرط اینکه از دو کلمه‌ی احساس و شخصی، وسیع‌ترین مفاهیم آنها را در نظر بگیریم. یعنی تمام احساسات: از نرم‌ترین احساسات تا درشت‌ترین آنها با همه‌ی واقعیت‌هایی که وجود دارد. احساس شخصی بدان معنی که خواه از روح شاعر مایه گرفته باشد و خواه از احساس او، به اعتبار اینکه شاعر فردی است از اجتماع، روح او نیز، در برابر بسیاری از مسائل با تمام جامعه اشتراک موضع دارد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۶).

براساس آنچه که در باب دوران شعر غنایی گفته شده، این نوع ادبی، مخصوص دوران جوانی جوامع است. بدین گونه که فرد «خویشتن خویش» را باز می‌یابد و «نداهای درون» خویش را می‌شنود. البته این بدان معنی نیست که اگر جوامعی به سن پیری رسیده باشند این نوع شعر ظهور نمی‌کند. عوامل پدید آمدن شعر غنایی، به کار بردن «من» بیش از حد، نیاز به لذت‌ها، بدبینی برخاسته از دست نیافتن به آرزوها، رنج حاصل از اندیشه‌ها درباره‌ی بودن و کوشش‌های ذهن در باب آزادی و... است (ر.ک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۲۶).

با نظری به پهنه‌ی ادب کردی، به ویژه شعر کردی که در این پژوهش بیشتر مورد نظر ما است، همان گونه که در شعر فارسی، وسیع‌ترین، افق معنوی، افق شعر غنایی است، در شعر کردی نیز وسیع‌ترین افق معنوی افق شعر غنایی است. «در یک نگاه اجمالی: شعرهای عاشقانه، فلسفی، عرفانی، مذهبی، هجو، مدح و وصف طبیعت همگی مصادیق شعر غنایی هستند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۷). شعرهای ملای جزیری، ادب یارسان، ملای باته‌ای، فقیه طیران، احمد خانی، نالی، سالم، کوردی، مولوی، بیسارانی، کیفی، جلی، شیخ رضا، ارکوازی، سید یعقوب ماهیدشتی، ملا پریشان، میرزا عبدالقادر، فقیه قادر هموند و بسیاری دیگر از شاعران ادب کردی از گونه‌ی نوع ادبی غنایی است.

با آنکه برخی را عقیده بر آن است که شعر غنایی در ادب کردی شامل دو بخش: شعر غنایی ویژه‌ی کردی و شعر غنایی اسلامی است (خزنده‌دار، ۲۰۱۰، ج ۱: ۱۹۵)، اما اگر تقسیم‌بندی انواع ادبی براساس محتوای آثار ادبی بدون در نظر گرفتن وزن و قافیه و دیگر ویژگی‌های ظاهری شعر باشد، بدون تردید چنین تقسیم‌بندی نمی‌تواند توجیه منطقی داشته باشد. شعر غنایی در ادب کردی شامل: مناجات، نعت، اشعار تغزلی (= عاشقانه)، وصف، مدح، فخر، مرثیه، هجو، اشعار هروتیک و عرفان است.

۲. شعر حماسی: حماسه شعری است داستانی - روایی با زمینه‌ی قهرمانی و صبغه‌ی قومی و ملی که حوادثی بیرون از حدود عادت در آن جریان دارد. در حماسه چهار ویژگی برجسته وجود دارد: ۱. زمینه‌ی داستانی حماسه ۲. زمینه‌ی قهرمانی حماسه ۳. زمینه‌ی ملی شعر حماسی ۴. زمینه‌ی خرق عادت (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۹-۲۰).

بسیاری از ملت‌ها با وجود قدمتی که دارند فاقد حماسه هستند. برای مثال عرب‌ها حماسه در معنی اصطلاحی آن ندارند. و اگر کتاب‌هایی چون «الحماسه» ابوتمام در این ادبیات دیده می‌شود به هیچ وجه مصداق «حماسه» در معنی مراد ما نمی‌تواند باشد. لازم به ذکر است که عرب‌ها کلمه‌ی حماسه در معنی مصطلح نوع ادبی را «ملحمه» می‌نامند. در مجموع، حماسه از نظر منشأ انواعی دارد: حماسه‌های طبیعی و حماسه‌های مصنوعی (صفا، ۱۳۷۹: ۲۵).

حماسه‌های طبیعی یا ملی، حماسه‌هایی هستند که منشأ آن یک حادثه‌ی تاریخی یا شبه تاریخی است (تاریخ به معنی ابتدایی و اساطیری آن) و مؤلفی مشخص ندارد. تمام ملت، در تمام نسل‌ها، مؤلف این حماسه‌ها بوده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۳). این حماسه‌ها در برهه‌ای از زمان و با پیدایش جمیع شرایط اجتماعی و سیاسی و فردی، شاعری به نظم آن همت می‌گمارد.

حماسه‌ی مصنوعی تقلیدی است از حماسه‌ی طبیعی؛ زیرا مجموعه‌ی عوامل خود را از حماسه‌ی طبیعی به وام می‌گیرد، از قبیل ساختمان و اینکه موضوع آن زمینه‌ی قومی دارد و اشمال بر صحنه‌های جنگ و داشتن زمینه‌های شگفت‌انگیز. در حماسه‌ی مصنوعی تمام افراد ملت دخالت ندارند، بلکه فقط یک شاعر آن را می‌سراید. حوادث غیر طبیعی نیز در این نوع حماسه، دیگر جنبه‌ی آرایش دارد و ساختگی است.

این گونه حماسه در حقیقت بازآفرینی حماسه است، نه آفرینش حماسه (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۳).

در ادب کوردی، مجموعه‌ای شعر حماسی با نام شاهنامه‌ی کوردی چاپ شده که برخی بر این باورند ریشه‌ی کوردی دارد و کاملاً مربوط به جامعه‌ی کوردی است و آن را متون حماسی کوردی نامیده‌اند (چمن‌آرا، ۱۳۹۰: ۱۳۳)، اما به نظر می‌رسد کردها همچون عرب‌ها فاقد حماسه‌ی ملی باشند. معروف خزنه‌دار در تاریخ ادبیات تعریفی که از ادبیات حماسی به دست می‌دهد با تعریف دقیق و فنی آن مغایرت دارد. او منظومه‌های حماسی را شامل بیت‌ها و منظومه‌های داستانی می‌داند و سه منشأ برای آنها معرفی می‌کند: منشأ سامی و عربی مانند: یوسف و زلیخا و یا لیلی و مجنون، منشأ پیش از اسلام، مانند: خسرو و شیرین و منشأ کوردی، مانند: مه‌م و زین احمد خانی (خزنه‌دار، ۲۰۱۰: ۱۹۹-۲۰۲).

همان‌گونه که در جایی اشاره شد، برای پدید آمدن حماسه چهار زمینه باید وجود داشته باشد: اولین زمینه، زمینه‌ی داستانی حماسه است. داستانی بودن به این معنی است که مجموعه‌ای حوادث در حماسه وجود دارد. اما این داستان‌ها، تاریخ تخیلی گذشته است. حماسه شعر ملل است به هنگام طفولیت ملل آن‌گاه که تاریخ و اساطیر، خیال و حقیقت به هم آمیخته و شاعر مورخ ملت است. در شاهنامه‌ی کوردی هیچ یک از داستان‌ها نمی‌تواند تاریخ تخیلی گذشته باشد، بلکه برگردان و بازآفرینی بسیاری از داستان‌های شاهنامه‌ی فردوسی است. بدون تردید: رزم‌نامه‌ی رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، رستم و زرده‌نگ دیو، هفت لشکر، هفت خون، هفت رزم، رستم، کیخسرو و افراسیاب برگرفته از شاهنامه‌ی فردوسی است. و آنچه که الماس خان با عنوان جنگ‌نامه‌ی نادر یا نادرنامه سروده است به هیچ وجه نمی‌تواند داخل تعریف حماسه‌ی ملی قرار گیرد.

زمینه‌ی دوم حماسه، قهرمانی بودن آن است. شاعر معمولاً تصویرساز انسانی است که هم از نظر نیروهای مادی ممتاز است و هم از لحاظ نیروهای معنوی با تمام رقتی که از نظر عاطفی و احساسی در آنها وجود دارد. بدون تردید در متون حماسی ادب کوردی نیز زمینه‌ی قهرمانی وجود دارد اما آنچه که حماسه‌ی مصنوعی است قیاس قهرمانی‌های پهلوانان مثلاً نادرنامه است که با قهرمانان باستانی و اسطوره‌ای شده است. و این نوع مقایسه به هیچ وجه در حماسه صحیح نیست.

متون حماسی کوردی از نظر زمینه‌ی ملی تا حدودی قابل تطبیق است. از این نظر که چون این حماسه‌ها بومی شده از این روی خصایص اخلاقی جامعه‌ی کوردی و نظام اجتماعی و زندگی سیاسی و عقاید او در مسایل فکری و مذهبی دیده می‌شود.

زمینه‌ی چهارم، خرق عادت است. در هر حماسه‌ای رویدادهای غیر طبیعی و بیرون از نظام عادت وجود دارد و این خوارق عادت فقط از رهگذر عقاید دینی آن عصر توجیه می‌شود (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۲۱). هر ملتی عقاید ماوراء طبیعی خود را به عنوان عامل شگفت‌آوری در حماسه‌ی خویش به کار می‌گیرد و بدین‌گونه است که در تمام حماسه‌ها موجودات و آفریده‌هایی غیر طبیعی، در ضمن حوادثی که شاعر تصویر می‌کند، ظهور می‌کند (همانجا). به نظر می‌رسد زمینه‌ی خرق عادت تا حدودی در میان منظومه‌های حماسی کوردی دیده می‌شود که برخی از آنها برگرفته از منشأ آنهاست و برخی نیز برگرفته از داستان و حکایت است.

۳. شعر تعلیمی: نوع ادبی تعلیمی نیز در ادبیات ملت‌ها «در مرحله‌ای پیدا می‌شود که فرد و جامعه به مراتبی از علم می‌رسند» هدف از این نوع شعر در مرحله‌ی اول، آموختن و تعلیم است و در مرحله‌ی دوم است که لذت بخشیدن و یا سودهای دیگر مطرح می‌شود. دو نوع شعر تعلیمی در ادبیات ملل دیده می‌شود: نوعی که موضوع آن خیر و نیکی است (= حوزه اخلاق) و نوعی که موضوع آن حقیقت و زیبایی است (= حوزه‌ی شعرهایی که مسأله‌ای از علم و یا ادب را می‌آموزند) (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۳۲).

شفیعی کدکنی بر این باور است که یکی دیگر از ادوار شعر تعلیمی، دوران انحطاط جوامع است. وقتی که خلاقیت و ابتکار هنری در جامعه‌ای بمیرد هنرمندان و شاعرانش به کار نظم مسائل مختلف می‌پردازند (همان، ۳۳). در واقع صنعت جای الهام را می‌گیرد.

در ادبیات کوردی نمونه‌های شعر تعلیمی دیده می‌شود. آثار شیخ معروف نودهی در زمینه‌های مختلف، و منظومه‌های مولوی کرد در علم کلام و فرهنگ نوبهار احمد خانی، نمونه‌های خوبی از شعر تعلیمی ادب کوردی است.

۴. شعر نمایشی: یا شعر دراماتیک، شعری است که در جوامع مترقی به وجود می‌آید، جوامعی که به مرحله‌ی کمال فکری و هنری رسیده‌اند. زیرا پیچیده‌ترین نوع شعر است و شاعر در آن می‌کوشد که جنبه‌های پیچیده‌ی نفسانیات انسان را مورد تحلیل و وصف قرار دهد و این کار نیازمند آشنایی به روان انسان است و جز در مرحله‌ای که اجتماع به حد متعالی شناخت و خرد رسیده باشد، و از فلسفه و روانشناسی آگاه باشد، حاصل نمی‌شود. در یونان قدیم شعر نمایشی رواج داشته ولی در ادبیات ملل اسلامی تا عصر متأخر از شعر نمایشی و اصولاً ادبیات دراماتیک نشانه‌ای نیست مگر اینکه از بعضی شرایط شعر نمایشی صرف‌نظر شود و با توسع، بعضی از آثار ادبی داستانی ما مصداق ادب نمایشی قرار گیرد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۷).

تقسیم‌بندی که از ادب نمایشی در غرب شده است آن را شامل: تراژدی، درام و کمدی دانسته‌اند. پژوهشگران بر آنند که اصولاً هنر نمایش در ایران - در قیاس با یونان و ملل اروپا - بسیار ابتدایی و اندک مایه است. شعر نمایشی نیز همین حالت را دارد. جای هرگونه تجربه‌ای در این راه خالی است. در ادب کوردی نیز به تبع ایران بسیار ضعیف‌تر و ابتدایی‌تر است.

## ادبیات کلاسیک کوردی

در این بخش به مطالعه‌ی اجمالی ادبیات کلاسیک کوردی از آغاز تا اوایل قرن بیستم می‌پردازیم. در این مطالعه سعی ما بر این بوده است که دیدی اجمالی از سیر ادبیات کلاسیک کوردی به دانشجو داده شود، و تا حدودی دانشجویان گرامی بر شعر کوردی از آغاز تا دوره‌ی مورد مطالعه‌ی ما اشرافی نسبی پیدا کنند. برای این منظور، شعر کوردی را بر اساس تقسیم‌بندی گویش‌های زبان کوردی (=دیدگاه جمال نبز) تقسیم بندی کرده و به دلیل اینکه ممکن است بسیاری از دانشجویان عزیز با گویش‌های کرمانجی شمالی و جنوبی و گورانی آشنایی نداشته باشند، به ناچار تنها چهره‌ها و صداها‌ی مطرح در شعر کلاسیک کرمانجی میانه (=سورانی) معرفی می‌شوند.

## ادبیات کوردی در گویش‌های کرمانجی جنوبی و گورانی

کردستان تا سده‌ی چهاردهم میلادی، تحت حاکمیت عباسیان به سر می‌برد. سپس ترک‌های عثمانی حکومت را به دست گرفته و از آن پس کردستان زیر سیطره‌ی ترک‌ها قرار گرفت. در حدود سال‌های ۸۲۵هـ/ ۱۴۲۲م - ۷۳۶هـ/ ۱۳۳۶م، ایلخانان ترک بر کردستان حکومت کردند، سپس ترکان قراقوینلو تلاش کردند که کردستان را به اشغال خود درآورند. تیمور لنگ (۸۰۷هـ/ ۱۴۰۵م - ۷۳۷هـ/ ۱۳۳۵م) در سال‌های ۷۸۸هـ/ ۱۳۸۷م و ۷۸۹هـ/ ۱۳۸۸م، میلادی برخی از نواحی جنوبی قفقاز، کردستان و لرستان را گرفت. از جمله دیاربکر و جزیره را به اشغال خود درآورد، سپس هکاری را محاصره نمود به بغداد رفته و از راه موصل به کردستان برگشت. حاکمان اربیل، جزیره، ماردین، حسنکیف و موصل به دلیل ایجاد سد دفاعی استراتژیک علیه تیموریان و جلوگیری از ویرانی بیشتر کردستان، در برابر تیمور تسلیم شدند و با این کار توانستند قلمروهای حکومتی خود را حفظ کنند.

کردها از اختلافات میان فارس و ترک استفاده کرده و توانستند حکومت‌های محلی برای خود پدید آورند. اما از طرف دیگر اوزن حسن از سیاست تفرقه اندازانه‌ی خود در میان کردها استفاده کرده و آنان را به جان هم انداخت. از این رو ملیت و دفاع از ملیت در میان کردها جای خود را به قبیله‌گری و جدال‌های قبیله‌ای داد. شاه اسماعیل صفوی در سال‌های ۹۰۷هـ/ ۸۹۰-۱۵۰۳هـ/ ۱۴۸۶م، به برخی از نواحی کردستان، چون:



ارومیه، اشنویه و دیاربکر حمله کرد. در این حملات یک بار هم شاه اسماعیل به خوی رفت. در آنجا یازده حاکم کرد به استقبال او رفتند. اما شاه اسماعیل همگی آنان را گرفته و زندانی کرد. پس از شکست خوردن صفویه به وسیله‌ی سلطان سلیم در جنگ چالدران ۹۱۹هـ/ ۱۵۱۴م، حاکمان کرد آزاد شدند. جنگ قلعه‌ی دمدم در سال ۱۲۲۰هـ/ ۱۸۰۶م، داستان قهرمانی کردها علیه شاه عباس صفوی است که به فرماندهی خان لب زرین در ادبیات شفاهی کردی بسیار شهرت دارد.

در سال ۱۰۴۷هـ/ ۱۶۳۸م، سلطان مراد چهارم با قباد بیگ، امیر آمدی پیمانی به امضا رساند. سپس به همراهی رئیس قبایل موصل، اربیل، کرکوک و شهرزور به بغداد حمله بردند و توانستند آن را از صفویان بگیرند. بدین وسیله این نواحی تا آغاز قرن نوزدهم تقریباً حکومتی مستقل داشتند (احمد شوان، ۲۰۱۲: ۶۰-۶۱؛ نیز خزنده‌دار، ۲۰۱۰، ج ۲: ۲۱-۱۴).

جغرافیای گویش‌های کرمانجی جنوبی و گوران، بیشتر در قلمرو حکومت اردلانها واقع شده بود. ادبیات رایج آنها بیشتر به زبان هورامی و گویش‌های کرمانجی جنوبی و گورانی نوشته می‌شد. اردلانها، یکی از قدیمی‌ترین حکومت‌های محلی کردستان به شما می‌آیند. تاریخ اردلانها به دوران عباسیان باز می‌گردد و بابا اردلان، اولین حاکم این خاندان بوده است. در شرفنامه آمده است که بابا اردلان در دوران چنگیز حکومت داشته و مدتی در میان گورانها به سر برده و ناحیه‌ی شهرزور را تصرف کرده و بعدها در نیمه‌ی اول سده‌ی دوازدهم حاکم آن ناحیه شده است. نظر دیگری نیز هست و آن اینکه در دوران تیمور گورکانی قدرت پیدا کرده و سپس تیمور گورکانی شهرزور را به بابا اردلان بخشیده است. بابا اردلان در سال ۵۶۳هـ/ ۱۱۶۸م، قلعه‌ی زلم را ساخته و در نیمه‌ی دوم سده‌ی پانزدهم و دوران فرمانروایی مأمون یکم، زاب بزرگ مرکز امیرنشین اردلان می‌شود و قلمرو آنها وسعت پیدا می‌کند. پس از آنکه در سده‌ی شانزدهم جنگ میان ایران و عثمانی بالا گرفت، کردهای اردلان و بابان نیز علیه یکدیگر وارد جنگ شدند و در واقع صفویان و عثمانیها آتش جنگ آنها را داغتر کردند. قدرت اردلانها در دوران حکومت امان‌الله خان، پدر خسروخان در قیاس با گذشته به ضعف گراییده بود. اما توانست رئیس قبایل مختلف اردلان را مطیع خود ساخته و نقش مهمی برای خود به دست آورد.

در نیمه‌ی دوم سده‌ی هجدهم، خسروخان حاکم اردلان شد. خسروخان حاکمی قدرتمند، مدبر و کاردان بود و گرچه مطیع محمدخان قاجار بود و هیچگاه ادعای حکومت نداشت اما می‌توانست بر سراسر ایران هم حکومت کند. محمدخان قاجار در سال ۱۲۰۱هـ/ ۱۷۸۷م، خواست حکومت اردلانها را ساقط کند به همین منظور خسروخان به تهران رفت و پنج سال تمام همچون اسیری در آنجا ماند. آخرین حاکم اردلان، امان‌الله خان بوده که در سالهای ۱۸۴۶-۱۸۶۷ حکومت کرده و در سال ۱۸۶۷ میلادی ناصرالدین شاه قاجار حکومت اردلانها را ساقط کرد و فرهاد میرزا، عموی خود را فرمانروای اردلان نمود (احمد شوان، ۲۰۱۲: ۶۳).

با آنکه اردلانها در بسیاری از مقاطع تاریخی مشغول جنگ بودند، اما دشمنی‌ها و جنگ‌های مختلف امارت، مانع پیشرفت فرهنگ و ادب و دانش نبوده و اتفاقاً امارت، توجه ویژه‌ای به این مسأله داشته است. امین زکی بگ می‌گوید: سال ۱۲۱۴هـ/ ۱۷۹۸م، امان‌الله خان اردلان به جای پدرش خسرو خان بزرگ، حکومت را به دست گرفت و تا سال ۱۲۴۰هـ/ ۱۷۲۴م، ادامه داشت. امان‌الله خان، امیری دوستدار دانش و ادب بود و در دوران او شهر سنندج انقلابی به خود دید. قصر و دربار او پناهگاه شاعران و ادیبان و دانشمندان نه فقط کردستان، بلکه ایران بود. پس از امان‌الله خان، خسرو خان، پسر امان‌الله خان به مدت ده سال فرمانروا می‌شود و او نیز چون پدر توجه ویژه‌ای به ادب و فرهنگ داشته است، ماه شرف خانم (=مستوره) شاعر مشهور و ادیب برجسته، همسر او بوده (امین زکی به نقل از: قادر محمد، ۱۳۹۰: ۴۱) که به سال ۱۸۴۸م/ ۱۲۶۴هـ در سلیمانیه وفات کرد.

## ادب کردی در گویش کرمانجی شمالی

ادب کردی در کردستان شمالی عمدتاً به ادبیاتی گفته می‌شود که در حدود جغرافیایی‌ای به نام «جزیره» پدید آمده است. منطقه‌ی جزیره میان دو رود دجله و فرات قرار دارد. امروزه این منطقه بخش‌هایی از جنوب شرقی ترکیه و شرق سوریه و شمال عراق را در بر می‌گیرد (ناجی، ۱۳۸۹، ج ۱۸: ۶۷). این سرزمین از شمال و شمال شرق به بلاد روم، از شمال شرق به ارمنیه و گرجستان، از جنوب به عراق عرب، از غرب به شام و از شرق به آذربایجان و ایران محدود می‌شود. (بهرامی‌نیا، ۱۳۸۶: ۳۲). از سده‌ی دهم و یازدهم میلادی که امیر دوستکی بر آن حکم می‌راند، دوران زرین جزیره بوده است. اما پس از او تا سده‌ی هفدهم، جزیره میدان جنگ و کشمکش سلاجقه، مغولان آق قویونلو، صفوی و عثمانی بوده است. کردستان پس از جنگ چالدران در سال ۱۵۱۴م بین امپراتوری عثمانی و صفوی تقسیم شد. در این تقسیم شدن، نزدیک به دو سوم کردها وارد قلمرو عثمانی شدند. کردستان قلمرو عثمانی هشتاد سال اول سده‌ی هفدهم، از وضعیت خوبی برخوردار بود. «کینان» معتقد است که در این دوران «امرای کرد به نام خود سکه زدند و در نماز جماعت خطبه به نام آن‌ها خوانده شد که در اسلام، خود نشان بارز حاکمیت و استقلال بود و امرا آزاد بودند به هر نحو که خود می‌خواستند قبایل خود را اداره کنند» (کینان، ۱۳۷۶: ۶۸).

ملای جزیری در آن دوران غزلیات غرای خود را سرود. دیوان او پر از شادی و عیش و نشاط و طرب است و اگر غمی دیده می‌شود از جنس غم صوفیانه و عارفانه است که غالباً در این نوع شعر دیده می‌شود. اما به محض اینکه ترک و عجم بر کردستان مستولی شدند، عشق و رمز صوفیانه به عنوان رمز درد ملت و مصائب کردهای ستمکش به کار برده شد. برای مثال در همین دوران احمد خانی که ستمگری ستمگران را مشاهده کرده، به سرودن اشعار اجتماعی و سیاسی روی آورد. احساس ملی، جزیری و خانی را وادار می‌کند که به زبان کردی بنویسند. احمد جزیری به امیر بوتان می‌بالد و امیدوار است که قدرت و حکومتش بیشتر و ادامه‌دارتر باشد. احمد خانی نیز امیدوار است حاکمی کرد وضعیت کردستان را بهبود بخشد و ادبیات ارج و اهمیت خود را باز یابد (احمد شوان، ۲۰۱۲: ۱۷۲).

در کردستان شمالی، نهضت علمی نسبتاً بزرگی به پا شده بود. از جزیره تا آمد ۲۱ مدرسه‌ی بزرگ که دارای طلاب و دانشجویان بود، در منابع گزارش شده است. در این مدارس به زبان کردی، متون دینی و الاهیات اسلامی غالباً تدریس می‌شد. برخی از مدرسان که در میان مردم نیز دارای پایگاه علمی ویژه‌ای بودند در ادبیات و شعر دستی داشتند. طبیعتاً به دلیل فاصله‌ی مکانی فراوانی که جزیره با لرستان و نواحی گوران نشین و حتی سلیمانیه داشت، به احتمال زیاد نمی‌توانسته که تأثیری از آنها پذیرفته باشد.

ادبیات کرمانجی شمالی با علی حریری و ملا جزیری و فقیه طیران آغاز می‌شود. پیش از آنان هیچ سند و مدرکی در دست نداریم و حتی شرفنامه نیز روایتی نقل نکرده است. به نظر می‌رسد قدیمی‌ترین شاعر این ناحیه که دیوان او به دست ما رسیده، علی حریری بوده باشد. شعر کرمانجی شمالی از شعر فارسی در مرحله‌ی اول و بعد شعر عربی تأثیر فراوانی پذیرفته است. در میان تحصیل کرده‌های جزیره و در حجره‌ها دواوین شعر فارسی چون: حافظ، سعدی، مولانا، نظامی، عطار و جامی به وفور خوانده می‌شد. شاعران جزیره غالباً شعر این شاعران فارس را در اشعار خود تضمین کرده‌اند. در عوض به ندرت یادی از شاعران عرب کرده‌اند و یا نامی از آنان برده‌اند. به علاوه چون زبان فارسی در آسیای صغیر از اعتبار و رواج تامی برخوردار بود پر واضح بود که تحصیل کرده‌های آن نواحی با زبان فارسی آشنا بوده باشند. صرف نظر از این موارد، ادب فارسی تجلی‌گاه مناسبی برای طریقت و ادبیات و اندیشه‌های عارفانه بوده و از این لحاظ می‌توان گفت که ادب فارسی زبان طریقت بود و ادب عربی زبان شریعت، از این رو کردها در اشعار خود بیشتر به تصوّف و عرفان روی آوردند و تأثیر شاعرانی چون: مولانا، حافظ، عطار و سعدی و نظامی در شعر کردی آن ناحیه به خوبی آشکار است (احمد شوان، ۲۰۱۲: ۱۷۶).

یکی از کانون‌های ادب و هنر شاعری، مدارس کردستان شمالی و حجره‌ی مساجد بود. در آن روزگار اصول تعلیم و تعلّم در مدارس کردستان به دو شیوه‌ی اصلی کرمانجی و سورانی بوده مدارس کرمانجی مهم‌تر و شمار آن‌ها نیز بسی بیشتر از مدارس سورانی بود. این شاعران و ادیبان تا سال ۱۹۲۵م، (= تأسیس کانون توحید مصطفی کمال پاشا) در مدارس به شکل سنتی فعالیت داشتند. گرچه زبان تدریس علما در مدارس به کردی بود اما متون آن‌ها غالباً به زبان عربی نوشته می‌شد. کودکان کرد را در شش سالگی یا نهایتاً هفت سالگی به ملای روستا می‌سپردند تا در حجر تربیت او پرورش یابند. مدرسه در جوار مسجد روستا بود و به سرپرستی شیوخ و سادات کرد اداره می‌شد. بچه‌ها پس از یادگیری الفبا و خواندن قرآن، کتاب نو بارا بچوکان (= نو بهار کودکان) سروده احمد خانی، صاحب «مهم و زین» را می‌خواندند. این کتاب مهم‌ترین و جامع‌ترین مأخذ برای تقویت زبان عربی در دوران مقدماتی بود که در آن لغات و اصطلاحات بنیادی زبان عربی در قالب فرهنگ عربی به کردی به نظم درآورده است. در سلیمانیه نیز شیخ معروف نوده‌ی، کتاب فرهنگی لغت «احمدی» را شاید به تقلید از نوبهار کودکان احمد خانی سروده باشد که لغات عربی را به کردی در قالب نظم سروده است. به علاوه برخی علوم دیگر نیز به زبان کردی ترجمه شده بود. از جمله کتاب نهج‌الانام در عقیده و کلام را ملاخلیل سرتی نوشته بود. البته احمد خانی نیز سروده‌ای در عقیده دارد که جزو دروس مقدماتی مدارس آنجا بود. ملاعلی تره‌ماخی نیز در علم صرف کتابی به کردی نوشته بود که آن را تدریس می‌کردند. ملایونس خلقتینی (وفات ۱۷۸۵م) نیز کتابی در نحو عربی به زبان کردی نوشته بود که آن را تدریس می‌کردند. به هر صورت آنچه که در اینجا از اهمیت ویژه‌ی برخوردار است این است که تدریس و نوشتن برخی کتاب‌های علمی به کردی در کردستان شمالی رایج بود. (ر.ک: دهقان، ۱۳۸۴: ۳۸-۴۲).

### ادبیات کردی گویش کرمانجی میانه

حکومت بابان‌ها با سلیمان بیگ فرزند فقیه احمد در سال ۱۰۸۰ هـ / ۱۶۶۹ م، در «قلاچولان» پایه‌گذاری شد. شهر قلاچولان تا بنای شهر سلیمانیه در سال ۱۱۹۵ هـ / ۱۷۸۱ م، مرکز حکومتی بابان‌ها بود. حکومت، پس از بنای شهر سلیمانیه، این شهر را مرکز فرمانروایی خود قرار داد. «بابا» یا «بیه» لقب هر یک از حاکمان بابان‌ها بوده و گفته می‌شود که تحریف ترکی کلمه است (ادموندز، ۱۳۸۲: ۶۶) دولت عثمانی آخرین حکمران بابان، عبدالله پاشا را در سال ۱۲۶۶ هـ / ۱۸۵۰ م، از حکومت برکنار کرد و به این ترتیب حکومت ۲۰۰ ساله‌ی حکام بابان، به سر آمد.

قلمرو بابان‌ها، مانند نواحی دیگر کردستان ایران و عثمانی، در درازنای تاریخ، از سده‌های میانه، میدان تاخت‌وتاز حکومت‌های محلی کردی از یک طرف و از طرف دیگر، حکومت ایران و عثمانی شده بود. این جنگ‌های طولانی و طاقت‌فرسا، مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی مردم ناحیه بود. با وجود تلاش امیران و حکام محلی، برای رفع برخی ستم‌های خارجی، گرسنگی و آشفستگی راه را بر هر اصلاح و تدبیری بسته بود. ریج جهانگرد مشهور تا اندازه‌ای وضعیت اسفبار سلیمانیه را بیان کرده است. او می‌گوید: وقتی با محمود پاشا بابان درباره‌ی ویرانی‌های شهر سلیمانیه پرسیدم؛ با آه جانکاهی گفت: بدون تردید سخن مرا می‌پذیری، ما اگر مطمئن باشیم مدتی طولانی در سرزمین مادری خود به سر خواهیم برد، خانه‌های زیبا، با استحکام کافی خواهیم ساخت. اما وقتی حاکمی از بین می‌رود و حاکم دیگر جایش را می‌گیرد، اطرافیان و اقوام و خویشان حاکم پیشین را آواره کرده و دوستان و نزدیکان خود را به کار می‌گمارد و همین عامل گرفتاری و بیچارگی مردم ما می‌شود (ریج، ۱۹۹۲: ۱۱۰).

سلیمانیه از لحاظ فرهنگ و دانش وضعیت نسبتاً مناسبی داشت. مهم‌ترین مرکز تعلیم و تعلّم، همچون سایر شهرها، مسجد بود. طلبه‌ها و جستجوگران دانش، علوم اسلامی را غالباً به زبان عربی می‌آموختند. شاعران و نویسندگان، تحصیل علوم را از مسجد آغاز می‌کردند از این رو

علوم اسلامی و تدریس آن از روایی تأمی برخوردار بود.

در نیمه‌ی اول سده‌ی نوزدهم میلادی دو فرقه‌ی صوفیانه‌ی قادریه، منسوب به امام عبدالقادر گیلانی (۵۶۰هـ/۱۱۶۵م-۴۶۹هـ/۱۰۷۷م) و نقشبندیه، منسوب به شیخ محمد نقشبندی، فرزند محمد بهاء‌الدین بخاری، مشهور به شاه نقشبند (۷۹۳هـ/۱۳۹۱م-۷۱۶هـ/۱۳۱۷م) در قلمرو بابان‌ها پدید آمدند و افکار عرفانی و صوفیانه‌ی خود را در میان مردم منتشر کردند. شیخ معروف نوده‌ی (۱۲۵۱هـ/۱۱۷۹-۱۸۳۶هـ/۱۷۶۶م) که خود عالمی فاضل و شاعری بزرگ بود، طریقت قادری را برای اولین بار در کردستان تأسیس کرد. پس از او، پسرش، شیخ احمد (کاک احمد سلیمانی)، جانشین پدر شد و بر مسند ارشاد نشست. شیخ احمد، عالم بزرگی بود که هم به زبان عربی می‌نوشت و هم به زبان فارسی. پس از وفات شیخ احمد به سال ۱۳۰۴هـ/۱۸۸۷م، کسان بسیاری در این فرقه‌ی صوفیانه ظهور کردند، اما هیچ‌یک از توان علمی و معنوی کافی چون شیخ معروف و شیخ احمد نبودند.

طریقت نقشبندی نیز، منسوب به شیخ محمد نقشبندی، فرزند محمد بهاء‌الدین بخاری، مشهور به شاه نقشبند (۷۹۳هـ/۱۳۹۱م-۷۱۶هـ/۱۳۱۷م) است. مولانا خالد شهرزوری (۱۲۲۷هـ/۱۱۹۲-۱۸۱۳هـ/۱۷۷۹م) اولین کسی بود که طریقت نقشبندی را در کردستان منتشر کرد. او به زبان فارسی و کردی شعر می‌گفت و قطعه نثری هم به زبان کردی در عقیده‌ی اسلامی نوشته که جزو اولین نثرهای نوشته شده به زبان کردی به شمار می‌آید. مولانا خالد نقشبندی و شیخ معروف نوده‌ی رابطه‌ی خوبی با هم نداشتند، از این‌رو مولانا خالد ترک دیار کرده و به شام رفت و در همانجا وفات کرد. مولانا خالد با تخلص «نوری» شعر می‌گفت. پس از مولانا خالد، مهمترین مرکز نشر طریقت، بیاره و ته‌وثلث (tavele) بود، مریدان او شیخ عثمان سراج‌الدین (۱۱۸۸هـ/۱۷۷۵م-۱۲۸۳هـ/۱۸۶۷م)، شیخ محمد بهاء‌الدین (۱۲۳۴هـ/۱۸۱۹م-۱۲۹۷هـ/۱۸۸۰م) و شیخ عمر ضیاء‌الدین (۱۲۵۴هـ/۱۳۱۷-۱۸۳۹هـ/۱۹۰۰م) از کسانی بودند که به فرهنگ و ادبیات توجه ویژه‌ای داشتند. بابان‌ها ادبیات ویژه‌ی خود داشتند. از طرفی با بنیاد نهادن سلیمانی سبکی در شعر پدید آمد و از طرف دیگر رقابت دو فرقه‌ی عرفانی نقشبندی و قادری، تا حدودی میدان نقد و نوشتن و مناظره را گسترده بود. منابع مختلف بر ما آشکار کرده که کتابخانه‌ی نسبتاً بزرگی در «قلاچوالان» وجود داشت که با بنای شهر سلیمانی، همه‌ی آن کتاب‌ها را به سلیمانی منتقل کردند. احمد پاشای بابان هم که به عنوان والی یمین انتخاب شده بود، نسخه‌های خطی فراوانی از یمین به سلیمانی فرستاده بود. (احمد شوان، ۲۰۱۲: ۲۷۵).

از مهمترین ویژگی‌های شعر و ادب در دوران بابان‌ها این بود که زبان شعر، از گویش هورامی به گویش سورانی (= گُرمانجی میانه) تغییر پیدا کرد. این ویژگی شعری، که می‌تواند با عنوان سبک ادبی بابان نامگذاری شود، با سه شاعر نام‌آور: نالی، کوردی و سالم دامنه‌ی وسیعی پیدا کرد و به ویژه نالی و سبک او مورد تقلید شاعران بسیاری قرار گرفت. پیش از نالی چند شاعر دیگر بودند که اشعاری با گویش گُرمانجی میانه سروده‌اند اما چون شعر آنان اندک بوده و از لحاظ هنری در سطح بالایی نبود، از این‌رو نالی را به عنوان بنیان‌گذار سبک بابان به شمار می‌آوریم. شاعرانی که پیش از نالی با گویش گُرمانجی میانه آثاری دارند، شاعران ذیل هستند:

۱. ملا مهدی هزار میردی، مشهور به ابن‌الحاج (۱۱۱۸هـ/۱۷۰۷م-۱۱۹۸هـ/۱۷۸۴م)، عالمی پر آوازه و متکلمی مشهور بود. او منظومه‌ای با نام مهدی‌نامه سروده است که در حدود ۱۵۷ بیت است. این منظومه دارای وزن هجایی است. ۲. ملا عمر رنجوری (۱۲۲۳هـ/۱۸۰۹م-۱۱۶۳هـ/۱۷۵۰م) از شاعران بزرگ اطراف کرکوک و ایل زنگنه بود. بیشتر اشعار رنجوری به گویش هورامی است. اشعار هورامی او همان‌طور که اشاره شده از لحاظ هنری بسیار حائز اهمیت است. در دیوان او چند قطعه به گویش گُرمانجی میانه دیده می‌شود (رنجوری، ۱۹۸۳: ۲۳۴).
۳. علی بردشانی در دوره‌ی فرمانروایی ابراهیم پاشا بابان (۱۲۲۷هـ/۱۸۱۳م-۱۲۰۳هـ/۱۷۸۹م) زندگی کرده است. اشعار بردشانی ساده هستند و به نظر می‌رسد تحصیلات چندانی نداشته باشد.

تا هنگام بنای شهر سلیمانی در سال ۱۱۹۵ هجری گویش شعری شاعران، هورامی بود؛ اما پس از پیدا شدن سبک ادبی بابان در سلیمانی، گویش کرمانجی میانه، جای گویش هورامی را گرفت و خیلی طول نکشید که شاعران بزرگی را در دامن خود پرورد. نالی و سالم و کوردی توانستند سبکی را پایه‌گذاری کنند که مورد تقلید بسیاری از شاعران پس از خود قرار گیرند. البته آنان خود به شدت متأثر از شعر عربی و فارسی بودند. در همسایگی بابانها، سورانها با مرکزیت «کویه» حکومت می‌کردند که می‌توان گفت شاعران این قلمرو از نظر ادبی، مقلد سبک شعری بابانها بودند. سر سلسله‌ی حکام سوران شخصی به «که‌لوس» بوده است. در نسب حکام سوران اختلاف نظرهایی وجود دارد و دو روایت در این باره دیده می‌شود (ر.ک: مردوخ روحانی، ۱۳۷۱: ج ۳: ۳۸۷) به هرصورت «که‌لوس» سه پسر به نام‌های عیسی، ابراهیم و شیخ ویس داشته است. عیسی اولین حاکم و امیر سوران است.

ناحیه سوران در گذشته، بیشتر نواحی: اربیل، رواندز، کویه، زیبار و شقلاوه بوده است. شرف خان بدلیسی بر این باور است که سرآغاز فرمانروایی امیران سوران، با شخصی به نام «کلوس» آغاز شد (بدلیسی، بی‌تا: ۳۵۲). اما حسین حزنی نظر دیگری دارد و می‌گوید که به قبل از کلوس برمی‌گردد (حسین حزنی، ۱۹۶۲: ۴). البته به نظر می‌رسد سوران به عنوان امیرنشین به همان کلوس و پسر او، عیسی (قرن چهاردهم) برمی‌گردد. بعدها که امیرنشین سوران گسترش پیدا کرد، اربیل به عنوان پایتخت انتخاب شد. اما به دلیل دشمنی‌های عثمانی‌ها، پایتخت از اربیل به شهرهای دیگر چون: حریر، خلیقان و رواندز تغییر پیدا کرد. در آغاز نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، ایران توانست دو امیرنشین اردلان و مکریان را از بین ببرد و عثمانی‌ها نیز امیرنشین‌های سوران و بابان را شکستند (خزنده‌دار، ۲۰۱۰، ج ۴: ۲۴).

در امارت سوران، شهر کویه از مهمترین شهرهایی است که شاعران صاحب سبکی را در خود پروراندند است. به نظر می‌رسد که شاعران ناحیه‌ی سوران به ویژه شهر کویه، ادامه‌دهنده‌ی همان سبک شعری بابان باشند. با این تفاوت که وطن‌خواهی و ملیت در شعر شاعرانی چون: حاجی قادر بسی فراوان‌تر است.

### رینووسی یه کگرتووی کوردی

#### پیشه‌کی

ئه‌نجومه‌نی کوری زانیاری کوردستان له یه‌کینک له کوبوونه‌وه‌کانیدا پروژه‌یه‌کی هاته پیش که بریتی بوو له دۆزینه‌وه‌ی چاره‌سهریک بو گوروگرفته‌کانی رینووسی کوردی به ئه‌لفوبینی عهره‌بی. ههر له‌و کوبوونه‌وه‌یه‌دا، ئه‌نجوومه‌نی کور، ئه‌ندامی کارا (به‌دران ئه‌حمده‌حهبیب‌ی) راسپارد بو ئاماده‌کردنی راپورتیک له باره‌ی گوروگرفته‌سهره‌کی و به‌رچاوه‌کانی رینووسی کوردی و پیشینیا‌کردنی چاره‌سهر بو ئه‌و گوروگرفته‌نه، بو ئه‌وه‌ی له کوبوونه‌وه‌کانی داهاتوودا تیکرای ئه‌ندامانی ئه‌نجوومه‌ن (وه‌ک لیژنه‌ی رینووس) به‌شداری له گفتوگو و په‌سندکردنی ئه‌و پروژه‌یه‌دا بکن. له ههردوو کوبوونه‌وه‌ی رۆژانی هه‌ینی ریکه‌وتی ۴ ئایار ۲۰۰۱ و شه‌ممه ۱۲ ئایار ۲۰۰۱ بو ماوه‌ی نیزیکه‌ی ۱۴ سه‌عات گفتوگوبه‌کی تیروته‌سه‌ل له‌سهر پروژه‌که‌کرا و، ئه‌وه‌ی لی‌ره‌دا ده‌خریته‌ روو بریتیه‌ له رینووسی په‌سندکراوی کوری زانیاری کوردستان.

#### هۆی به پیتویست بوونی رینووسی یه کگرتوو:

له‌و هه‌موو ئه‌و ئه‌لفوبینی جوراوجوانه‌ی له دنیا به کار دین و له رینووسی هه‌موو زماناندا، گوروگرفته‌هه‌ن. هۆی سهره‌کی له‌م کیشه و گوروگرفته‌نه‌دا به پله‌ی یه‌که‌م ده‌گه‌رپته‌وه‌ بو پی رانه‌گه‌یشتنی شیوه‌ی پیته‌کان به ده‌نگه‌کان و، ناله‌باریی رینووس بو

دهربین. ئەم کیشە یە لە هەموو رینووس و زماناندا هە یە بەلام لە هەموویاندا چارەسەر دۆرزراوە تەووە (ئەگەر نیووە چلێش بێ لە هەندیک باردا) و هەموو ریک کەوتوون کە چۆن بنووسن.

سەرئێوە دەدری لە رینووسی کوردی بە ئەلفووبیی عەرەبی (هەر وەها بە ئەلفووبیی لاتینیشدا) گیر و گرتەکان بێ چارەسەر ماوەن. زۆر جار چارەسەری تاکە کەسی لە لایەن زانایان و شارەزایان، هەندیک جاریش چارەسەری بە کۆمەڵ لە لایەن داوودەزگا پێوەندیدارەکانەووە پێشکێش کراون (کە لێرەدا دەرفەتی ئاماژە پێدانایان نییە) بەلام یە کرگرتیان لەسەر نە کراوە یان پێشگۆی خراون. ئێمە لە گە لالە کردنی ئەم پرۆژە یە و، گفتوگۆکانی ئەنجوومەنی کۆردا سوودمان لە هەولەکانی پێشوو وەرگرتوووە و، ئەوێ دەخریتە روو هەنگاویکە لە دوا ی هەنگاوەکانی ئەوانەووە.

ئەمڕۆ لە کوردستان نووسین بەزمانی کوردی زۆر پەرهی سەندوووە. بەتایبەتی لە هەریمی کوردستانی عێراقدا، خۆیندی هەموو قۆنەغەکان (١٢ سالی) بەزمانی کوردییە. نووسینی داوودەزگاکانی حکومەت بە کوردین. راگەیاندن و رۆژنامەوانی و چاپی کتیب زۆر فرەوان بوونە، لە دەرهوێ کوردستانیش زۆر داوودەزگای خۆیندن و رووناکییری دامەزراون بەلام رینووسی یە کگرتوو لە کایەدا نییە. تەنانەت لە سەرنجدانیک سەرییتی و بەپەلەش بە بلاو کراوەکاندا هەست بەم پەشیتی و کەس بە کەس نەبوونە دەکریت. ئەمە کاریکی نالەباری کردوووە سەر تەواوی بزوتنەوێ خۆیندەواری و رووناکییری، بەتایبەتیش لە قوتابخانەکاندا کە قوتابی هەست بە سەر لی شیوان دەکات. هەر وەها خۆیندەری بلاو کراوەکانیش ئەم جیاوازییە یان بەرچاو دەکەوێ.

رینووسی یە کگرتوو بنجینە یە کەمی خۆیندەوارییە، هەر هیچ نەبێ دەبێ لەمەدا یە کگرتووین، مەرچیش نییە چارەسەرەکان بێ گری و کەموکورتی بێ، گرینگ یە کگرتنە. ئەوێ کۆری زانیاری کوردستان لەم بوارەدا پێشکێشی دەکات هەنگاویکە بەم ریکە یەدا و، داوا لە زانایان و پسپۆران دەکات بۆ ئەوێ بیر و سەرنجی خۆیانی لە بارەو دەربین. لە ئەنجامدا هەموومان دەگەین بە چارەسەریکی یە کگرتوو و، ئەم گیر و گرتە سەر تەواوی بە کەسێک دەست بداتە قەلەم و بنووسی.

### ئە و پرۆژە یە:

ئە و هەنگاوانە ی هەتا ئەمڕۆ بە ریکە ی چارەسەری گیر و گرتەکانی رینووسی کوردیدا هاوێژراون کەموکورتییەکی بەرچاویان ئەووە بووە کە لەسەر بنجینە یە کە دیالەکت (کرمانجی خواروو) و یە ک ئەلفووبی (ئەلفووبی عەرەبی) دارپێژراون. ئەمەش بووتە هۆی ئەوێ زۆر لە گیر و گرتەکان بە دروستی نەبیرین و، لەسەر ئەم بنەویشە چارەسەرەکانیان دروست نەبێ.

ئێمە لە گە لالە کردنی ئەم پرۆژە یەدا هەولمان داوە (وەک هەنگاوی یە کەم) هەردوو زاراوی سەروو و خوارووی کرمانجی لەبەر یە ک بگرن لە دۆزینەوێ چارەسەری کیشەکاندا و، هەردوو ئەلفووبی کوردی (بە عەرەبی و لاتینی) رەچاو بکەین. ئەمەش یارمەتی داوین بۆ یە کلاکردنەوێ هەندیک کیشە. بۆ نمونە:

یە کەم: هەندیک لە نووسەرەکان پێیان وابوووە کە وشە ی (شوان، لوا...) دەبێ بە (و)ی درێژ (وو: ũ) بنووسرین. واتە (شوان: fiûwan) (لوا: Lûwa) بە هەمان شیوەش لە بریتی (توانا، روا، کوا...) دەنووسن (توانا، روا، کوا...). لە راستیدا ئەگەر دوو وشە ی یە کەم و دوووەم (واتە: شوان و لوا) بە کرمانجی سەروو و ئەلفووبی لاتینی بنووسینەووە کە (شقان و لقان)، دەبیین یە ک دەنگی (ف) دەچیتە جیکە ی (و) و، دەبێ بە (fiûvan, Liva) ئەمەش بە لگە یەکی بنەبرە بۆ ئەوێ تی بگەین یە ک (و) و ئەویش (و: W) ی کۆنسۆنانتە. هەمان بنکەشمان لە نووسینی (و)ی سەرەتای وشەدا رەچاو کرد، لەبەر ئەوێ وشەکانی: (وشە، ولات، وریا، ون) بە تەنیا یە ک (و) دەست بێ دەکەن و بزوتینی فرە کورتی (i)یان بە دوا دیت لە ئەلفووبی لاتینیدا. واتە دەبێ بە: wif, wilat,

wirya, win

دووهم: گیروگرفتیککی زلی رینووسی کوردی به ئەلفوویی عەره‌بی ئەوه‌یه که بۆ هەردوو پیتی (Y) و (î) لاتینی تەنیا یەکی نیشانە‌ی پیت هە‌یه که ئەویش (ی)ە. نە‌بوونی ئەم جیا‌وازییە سە‌ری لە نووسە‌رانیش شی‌واندووە نە‌ک تە‌نیا هە‌ر خوینە‌ران. بۆ‌یه لە کاتی بە‌ دوای یە‌کتردا هانتی (Y) و (î)دا که لە ئەلفوویی عە‌ره‌بیدا هە‌ردووکیان هە‌ر (ی)ن، گیروگرفت دروست دە‌بێ. بۆ‌نموونە که دە‌نووسری: (زە‌وییه که Zewyîke) زۆ‌ر کە‌س هە‌ر بە (زە‌وییه‌که‌ی دە‌نووسن و پیتان وایە که نووسینی دوو (ی) بە سە‌ر یە‌که‌وه کریت و زیادە‌یه. لە‌وه‌ش گە‌ری که دە‌نووسری (شاییه‌که‌) که لە (شایی)یە‌وه هاتووە و نووسینی سی جار (ی) چە‌ند زیادە‌ و کریت دیتە‌ بە‌رچاویان. ئە‌مه تە‌نیا لە کاتی نووسینی کوردی بە ئەلفوویی لاتینیدا دانی پتدا دە‌نری که دە‌بینری ناچارییە و هە‌ر دە‌بی (yîy) بنووسین واتە دە‌بی بە: fiayîyeke. لە‌م بارە‌دا دە‌بینین هیچ زیادە‌یی و دزیوییه‌ک نییە بگ‌رە زۆ‌ر پتویستە‌ هە‌ر سی دە‌نگ (ی) بە دوای یە‌کتردا پین.

ئە‌وه مایه‌وه بلتین کە‌وا ئە‌و گیروگرفتانه‌ی لە‌م پرۆ‌ژه‌یدا بە‌رچاو خراون و چاره‌سە‌ریان بۆ‌ دۆ‌زراوه‌تە‌وه، هە‌موو گیروگرفته‌کانی رینووسی کوردی نین. وە‌ک لە‌ سە‌ره‌تا ئاماژە‌مان پێ‌ دا ئە‌مانە‌ گیروگرفته‌ سە‌ره‌کی و بە‌رچاوه‌کانن. ئە‌وانیتر دە‌مپن بۆ‌ پرۆ‌ژه‌یه‌کی دا‌هاتوو.

داوا لە‌ داووده‌زگا رۆ‌شنبیرییه‌کان و وه‌زارە‌تی پە‌روه‌رده‌ و دە‌زگا‌کانی را‌گە‌یاندن دە‌کە‌ین که ئە‌م ریسا و بنکانه‌ی لیره‌دا بە‌رچاو خراون، بە‌ کاریان پین. وە‌ک گوتمان سە‌ره‌تای خوینده‌واری رینووسی یە‌ک‌گرتووە. هە‌موو شتیکیش لە‌ یە‌ک‌گرتە‌وه دە‌ست پێ‌ دە‌کات.

**یە‌که‌م:** گیروگرفتی پیتی (و).

نیشانە‌ی (و) لە‌ زمانی کوردیدا بە‌ شتیه‌ی خواره‌وه دە‌نووسری:

۱. پیتی (و) کۆ‌نسۆ‌نانت (دە‌نگدار). واتە (و: w)

بۆ‌نموونە: ئا‌وایی. وەرە. ها‌وار. ئا‌و

دە‌نگی (و) لیره‌دا هە‌ندیک جار لە‌ زاراوه‌ی کرمانجیی سە‌روودا دە‌بی بە‌ دە‌نگی (ف)

Awayî (Avahî). Were. Hawar. Av

۲. پیتی (و)ی کورت، واتە (و)ی بزوینی کورت (و: u)

بۆ‌نموونە: کورد. کورت. کوش‌ت.

Kurd. Kurt. Kufit

۳. پیتی (ۆ)ی کراوه. واتە (ۆ: o)

بۆ‌نموونە: دۆ‌ل. گۆ‌ر. ئۆ.

Dol. Gor. No

۴. پیتی (وو)ی درێ‌ژ، واتە (وو)ی بزوینی درێ‌ژ (وو: û)

بۆ‌نموونە: سوور. چوو. دوو.

**دووهم:** گیروگرفتی پیتی (و)ی سە‌ره‌تای وشە.

هەر وشه یه ک به پیتی (و) دهست پی بکات به یه ک (و) دهنوسریت .

بۆ نمونه: وریا. ولات. وشه. ورد.

wirya. wilat. wifie. wird

**سێیه م:** گیروگرتی پیتی (ی):

نیشانه ی (ی) له زمانی کوردیدا به شیوه ی خواره وه یه:

۱. پیتی (ی) ی بزوین. واته (ی:  $\hat{1}$ ).

بۆ نمونه: زهوی - Zewî

۲. پیتی (ی) ی کونسۆنانت. واته (ی: y)

بۆ نمونه: یار - yar

- سهرنج ۱: پیتیکی (ی) ی بزوینی فره کورت هه یه که له نووسینی کوردی به ئه لفوییی لاتینیدا نیشانه ی (İ) ی بۆ دانراوه وه ک

له وشه کانی: من - Min, کن - Kin, ژن - jin. ئه م نیشانه یه له نووسینی کوردی به ئه لفوییی عه ره بیدا نییه .

- سهرنج ۲: نیشانه کانی (ی) ی بزوین و (ی) ی کونسۆنانت واته (İ) و (y) له پیتی عه ره بیدا هه ردووکیان هه مان نیشانه ی (ی) یان

هه یه به لام له راستیدا له یه کتر جیاوازن و له کاتی به دوا ی یه کتر هاتنیاندا ده بی هه ردووکیان بنوسرین .

وه ک: نییه . چیه . دیارییه که . زه وییه که .

Niye. Çiye. Dîyarîeke. Zewîyeke

- سهرنج ۳: له کاتی هاتنی سێ پیتی (ی) به دوا ی یه کتردا وه ک له وشه کانی (ئاواییه که مان...) (کۆتاییه که ی...) (وه ستاییه که ی...)

(کۆتایی به کاره که هینا) ده بی به سهر یه که وه بنوسرین, واته سێ (ی) به شیوه ی (یی) به دوا ی یه کتردا دین .

(Westayîyeki) (Kotayîy be Kareke hêna...)

**چوارهم:** گیروگرتی پیتی (ر) ی گران, واته (ر) ی نیشانه دار. ئه م پیتته له هه ر کۆیه کی وشه دا هات ده بی به نیشانه که یه وه

بنوسریت. واته له سهره تا ناوه راست و کۆتایی وشه دا هه ر (ر) ی گران نیشانه داره .

وه ک: رۆژ. بریار. که ر.

**پینجه م:** گیروگرتی پیتی (و) ی به یه که وه به ستن (عطف):

پیتی (و) ی به یه که وه به ستن, به شیوه یه کی جیاواز له وشه ی پیش خۆی و پاش خۆیه وه دهنوسریت و مامه له یه کی سهر به خۆی

له گه لدا ده کریت .

بۆ نمونه: من و تو. ئاره زوو و وریا.

- سهرنج: له هه ندیک وشه ی لیکدراودا پیتی (و) ی به یه که وه به ستن بووه به شیک له هه ردوو وشه لیکدراوه که و به هه موویان

وشه یه کی سهر به خۆیان دروست کردوه .

وه ک: کاروبار. ده نگوباس. ئه لفوی. هاتوچۆ.

له م بارانه دا مامه له ی سهر به خۆ له گه ل پیتی (و) ی به یه که وه به ستندا ناکریت و وشه که هه مووی به سهر یه که وه دهنوسریت وه ک

له نمونه کاندایه پینشانمان دا .



**شه شه م:** وشه‌ی ناساده چ ناو بی یان زاراو ده‌بی به‌سه‌ر یه‌که‌وه وه‌کوو یه‌ک وشه‌ده‌نووسرین. وه‌ک:

ناو: چه‌مچه‌مال. بیکه‌س. دلشاد. زوورگه‌زراو. بیخال. نالپاریز. میانداو. کانیکه‌وه. سپیگره.

زاراو: رینووس. ریتیان. ده‌سه‌جی. جینه‌جی. نیشتمانپه‌روه‌ر. ده‌ستنووس. ده‌سبازی. ولاتپاریز. ئازادبخواز. دووشه‌مه.

سیشه‌مه. پینجشه‌مه. یه‌کسه‌ر. راسته‌وخۆ. یه‌کشه‌وه (مانگی یه‌کشه‌وه).

**حه‌وته م:** پیتی (ت) له‌کۆتایی کار (فرمان) دا ده‌شی بنووسریت و ده‌شی نه‌شنووسریت.

وه‌ک: دیت و ده‌روات (بان) دی و ده‌روا.

**هه‌شته م:** نیشه‌ت له‌زمانی کوردیدا زۆربه‌ی جار به‌هۆی پیتی (ی) له‌کۆتای ناودا ده‌کریت.

وه‌ک: پینجیونی. هه‌ولیری. ده‌وکی. شیخانی.

هه‌روه‌ها ئەم نمونانه‌ی خواره‌وه:

ئه‌حمه‌دئاوا: ئەحمه‌دئاوایی

یارمجه: یارمجه‌یی.

تووزخورماتوو: تووزخورماتوویی.

شنۆ: شنۆیی.

ئاكری: ئاكرییی (بان) ئاكره‌یی.

لادی: لادییی.

- سه‌رنج: ئەو ناوانه‌ی خۆیان به‌پیتی (ی) ته‌واو ده‌بن پینووست ناکات (ی) نیشه‌تیان بخه‌ریته پال. وه‌ک:

سلیمانی: کامه‌ران سلیمانی.

کانیماسی: حاجی حوسین کانیماسی.

ئامیدی: ئازاد ئامیدی.

**نۆیه م:** هه‌ر وشه‌یه‌کی بیانی چ هاتبینه‌ ناو زمانی کوردیه‌وه، یان هه‌ر ناو و وشه‌یه‌کی تر که له‌نووسینی کوردیدا دیته‌پیشه‌وه،

ده‌بی به‌رینووسی کوردی بنووسریت.

وه‌ک: ئەللا. قه‌له‌م. ئەکبه‌ر. ئۆتۆمۆبیل. دۆستوئفسکی.

**ده‌یه م:** ئامرازی (تر، ترین) که‌بو به‌راورد به‌کار دین ده‌بی به‌وشه‌کانی پینش خۆیانه‌وه بلکینین. وه‌ک:

جوان: جوانتر- جوانترین.

خاو: خاوتر- خاوترین.

- سه‌رنج: ئامرازی (تر) جیاوازه‌ له‌ وشه‌ی (تر) که‌به‌واته‌ی (دی، دیکه) دیت. ئەمه‌ی دوایی ده‌بی به‌جیاواز له‌ وشه‌ی پینش

خۆی ده‌نووسریت.

وه‌ک: مالتیکی تر، چیی ترم ناوی.

**یازده‌یه م:** جیناوی نیشانه‌ی وه‌ک: ئەم. ئەو. ئەف.

ئەم جیناوانه‌ ئەگه‌ر ئاوه‌لکاری (کات - یان - شوین) یان به‌داوا هات پینانه‌وه ده‌لکین و ده‌بن به‌یه‌ک وشه‌ی سه‌ربه‌خۆ.

وهک: ئەمشه و. ئەمرۆ. ئەفسال. ئەمجاره. ئەمبەر و ئەوبەر. ئەفرۆ.

**دوازدهیه م:** نیشانه کانی نه ناسراوی وهک (...یهک، ...یک، ...هک) به شیوهی خواره وه ده چنه سهر وشه کانی پیش خویان.

۱. ئەگەر وشه کان به پیتته بزویته کانی (ا، ی، ه، ئ) تهواو بووبن ئەوا نیشانهی (...یهک) یان ده خریته پال. وهک:

چیا: چیا یهک.

زهوی: زهوی یهک.

وینه: وینه یهک.

دی: دی یهک.

۲. ئەگەر وشه کان به پیتته بزویته (وو) یان ههر پیتیکی دهنگدار (نه بزویته: کونسۆنانت) تهواو بووبن ئەوا نیشانهی (یک - له

کرمانجی خواروو) و نیشانهی (هک) یان له کرمانجی سهروودا ده چیتته سهر.

خانوو: خانوو یک، خانوو هک

گوند: گوندیک (کرمانجی خواروو)، گوندهک (کرمانجی سهروو).

ژن: ژنیک (کرمانجی خواروو)، ژنهک (کرمانجی سهروو).

**سیزدهیه م:** گیروگرتی پاشگره کانی (دا. را. وه. هوه)

ئهم پاشگرانه به وشه کانی پیش خویانه وه ده لکینرین. وهک:

دا: له دلدا (ههر برینی که له دلدا هه یه ساری پێ کهن). (خه میکم له دلدا یه).

را: له ئامیدیرا (له ویرا به پێ هاتووین). (له خۆرا دلێ گۆراوه).

وه: له چوارچراوه (له ویوه هاتووین).

هوه: به ماله وه (به ماله وه رویشتین).

(جاریکی تر نووسیمه وه). (خانوو کهم کریه وه).

- سه رنج: پاشگری (دا) جیا یه له وشه ی (دا) که فرمانه و چاوگه که ی (دان) ه.

وهک: تیریکی له دلێ دا. تیریکی له دلێ داوم. ئەم (دا) یه ی فرمان به جیا ده نووسری.

**چواردهیه م:** گیروگرتی پیشگره کانی (هه ل. دا. را. وه ر. دهر)

۱. ئەم پیشگرانه کاتی ده چنه سهر چاوگ یان فرمان یان ههر حاله تیکی تر، پینانه وه ده لکین به مهرجی جیناوی لکاو نه که وتیته

نیوان پیشگر و وشه که ی دوا ی خوی. وهک:

\* چاوگ:

هه ل: هه لکردن. هه لگرتن. هه لکورمان. هه لکیشان.

دا: دا بران. داخستن. دارمان. داکردن.

را: راگرتن. راکیشان. راپهرین.

وه ر: وه رگرتن. وه رسووران.

دهر: دهرکردن. دهرهینان.

\* فرمان:

هه‌ل: هه‌لگره. هه‌لمه‌خه. هه‌لکشی.

دا: دانجی. دامه‌بره.

را: راکیشه. رامه‌په‌رینه.

وه‌ر: وه‌رگره. وه‌رسوورینه.

ده‌ر: ده‌رینه. ده‌رخه.

\* حاله‌تی تر. وه‌ک:

هه‌لکشاو. هه‌لنه‌کشاو. دانراو. راپه‌ریو. رانه‌په‌ریو. وه‌رگرتوو. وه‌رگرته. ده‌رخراو. ده‌رکراو.

۲. ئە‌گەر جیناوی لکاو که‌وته نیوان پیشگر و فرمانه‌که‌ی دوا‌ی خۆ‌ی ئە‌وا به‌جیا ده‌نوسرین و جیناوه‌که به‌ پیشگره‌وه ده‌لکینری.

هه‌ل: هه‌لم‌گرن. هه‌لیان‌که‌ن. هه‌لمان‌کیشن. هه‌لمان‌مه‌واسن.

دا: دامان‌نه‌نایه. دایان‌خه‌ن. دای‌بره.

را: رایان‌ده‌گرین. رام‌کیشه. رام‌په‌رینه. راشیان‌په‌رین.

وه‌ر: وه‌رمان‌گرتایه. وه‌ری‌نه‌گری. وه‌ریان‌سوورینه‌وه.

ده‌ر: ده‌ریان‌په‌راندین. ده‌ری‌خه.

**پازده‌یه‌م:** گیروگرتی وشه‌ی لیکدراو.

ئە‌گەر وشه‌ی دووهم له‌ دۆ‌خی فرماندا بوو، به‌جیا ده‌نوسرین:

ریک‌ده‌که‌وین. پینکیان‌هیناینه‌وه. پینک‌نه‌هاتین. یه‌کیان‌نه‌گرتوو. ده‌ستمان‌نه‌که‌وت.

به‌لام ئە‌گەر وشه‌ی دووهم له‌ دۆ‌خی چاوگ یان حاله‌تی تردا بوو ئە‌وا هه‌ردوو وشه‌که‌وه به‌ یه‌که‌وه ده‌لکینری.

وه‌ک: ریک‌که‌وتن. پینکه‌اتن. یه‌کگرتن. ده‌سخستن. یه‌کگرتوو. ده‌سکه‌وتوو. پینکه‌اته.

**شازده‌یه‌م:** ئامرازی (ش) ته‌ئکید که‌وته هه‌ر شویتیکی وشه‌وه ده‌بی به‌ به‌شیک له‌ وشه‌که و نابجی به‌ هۆ‌ی له‌تیبوونی وشه‌که.

وه‌ک: به‌شته‌وی نانه‌می. نه‌شخۆ‌ی. گوتی دیم... نه‌شه‌ات. نه‌شمانگرتن. به‌شمانبه‌ن.

## نالی

(۱۲۱۴هـ/ ۱۸۰۰م ۱۲۷۰هـ- ۱۸۵۶م)

خدر، فرزند احمد شاپوسی مکابیلی، مشهور به نالی از طایفه‌ی جاف، در سال ۱۲۱۴هـ/ ۱۸۰۰م (?) در روستای خاک و خول شهرزور به دنیا آمد. او تحصیلات خود را در سلیمانیه نزد عالم مشهور ملاعبدالله رش به اتمام می‌رساند و موفق به اخذ افتا و تدریس می‌شود. نالی پس از فروپاشی حکومت بابان‌ها، سلیمانی را برای همیشه ترک گفت و از آن پس به آنجا برگشت. او پس از مسافرت‌هایی در استانبول به سال ۱۸۵۶م فوت کرد (ر.ک: سجادی، ۱۳۸۹: ۲۴۳-۲۵۷؛ نیز: خزنده‌دار، ۲۰۱۰، ج ۳: ۶۶؛ نیز مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ۴۱۳). شعر نالی به دلیل اهمیتی که دارد بیشتر از شاعران دیگر بررسی شده است. مسعود محمد، عبدالخالق معروف، رؤوف عثمان، کریم شارزا، محمد ملاکریم و معروف خزنده‌دار، آثاری درباره‌ی نالی نوشته‌اند. دو اثر از نالی به جای مانده است: یکی دیوان اشعار اوست و دیگری شرح کتاب مناظر الانشاء.

ديسان له به‌حری وشکی هه‌وا که‌وته پئی مه‌له  
هه‌ندی بووه به مه‌سجیدو، هه‌ندی به مه‌زبه‌له  
حالی ئەمانه خو به جه‌نابت موحه‌وو‌ه‌له  
به‌م ریشه‌وه له پیشه‌وه بوویی به سهر گه‌له  
مه‌علومه چهن به حیل‌یه، عه‌ییاره، چهند ده‌له  
بئی شاهیدو نیکاحه دیاره موعامه‌له  
لایئ پره له مه‌شعه‌له، لایئ پره له مه‌شعه‌له

بنواره وشکه سوئی و ره‌قسی به هه‌له‌له  
ئهم ئه‌رزه مه‌زره‌عه‌ی عه‌مه‌له‌و گول‌خه‌نی ئه‌مه‌ل  
شیخم، چ گهرمه حه‌لقه‌یی زی‌کرت به ره‌شبه‌له‌ک  
دائیم له‌دوو‌ته می‌گه‌لی ژن، نیر‌گه‌لی پیاو  
دنیا مه‌حله‌لی که‌ون وه‌سادیکه، حیزو دوون  
تو شیخ و ئه‌و عه‌جووزه، عه‌جه‌ب دوستی یه‌کترن  
نالی سهرت له گونبه‌ده‌که‌ی خانه‌قا‌ده‌کا

\* \* \*

بئی شکه هه‌وره تریشه‌قه تاوی بارانی هه‌یه  
دا بلئین ده‌ریای عومانه دورر و مه‌رجانی هه‌یه  
دا به رۆژیش پئی بلئین شه‌مع‌ی شه‌بستانی هه‌یه  
دوو هیلال و دوو شه‌وو و دوو ماهی تابانی هه‌یه  
له‌علی روممانیی هه‌یه یا له‌عل و روممانی هه‌یه

عاشقی بئی دل ده‌نالئ، مه‌یلی گریانی هه‌یه  
چاوی من ده‌مده‌م ده‌پژی ئاوی ساف و خوینی گه‌ش  
په‌رچه‌می، روو داده‌پوشی، پیچی زولفی پیچه‌یه  
ئاسمانی حوسنی مه‌جنونم له ئه‌برۆ و زولف و روو  
ههر له‌بت، یا سینه‌شت ههر دوو به‌ده‌ر خه، دا بلئین:

\* \* \*

به‌یانی دا سپیده‌ی باغی سیوان  
به روو زه‌ردی هه‌لات و که‌وته کیوان  
ده‌پیوون ئاوی به‌حری خوئی به پیوان  
په‌شیواوه له به‌ر په‌رچه‌م په‌شیوان  
حه‌رامه بئی مه‌زه‌ی ماچیکی لیوان

له دوگمه‌ی سوخمه دوینی نوپژی شیوان  
له خه‌وفی ته‌لعه‌تی رۆژ ههر وه‌کو شیت  
دوو چاوی من که‌وا که‌یلی سروشکن،  
مه‌که‌ن لۆمه‌ی په‌شیویی دل که‌ ئه‌مشه‌و  
شه‌رابی له‌علی روممانی له نالی

نوکنه سهنجی و بهزله گویی و عه نهر ئهفشانی دهکا  
خودپهسندی بی، یهقین ئیزهاری نادانی دهکا  
مهختهشهم دیوانه داوای تهختی خاقانی دهکا  
شاهی خوسرهو، رۆحی شیرینی، به قوربانی دهکا  
خهت به خهت ئیزهاری نهقشی سوورتهی مانی دهکا

\* \* \*

کهوکه بهی میهری موبارهک تهلعهتی پهیدا نهبوو  
گول چه مهن ئارا نهبوو، ههم لپوی غونچه وانه بوو  
فه رعی تازه، خوورهم و بهرز و بوله ند بالا نهبوو  
«ئه حمه دی موختار» ی ئیمه شاهی تهخت ئارا نهبوو.

\* \* \*

عادیلئی بوو قهت عه دیلی ئه و له دنیا دا نه بوو،  
جیگه یی خوشترا له روزه ی «جنه الماوی» نه بوو  
همه دو لیللاشه ه که عالی جا بوو، خالی جا نه بوو  
دا نه لئین له م عه سره دا ئه سکه نده ری جه م جا نه بوو

\* \* \*

عاریفی وه حدهت ئاشنا له م قسه یه ئه ده ب دهکا  
ئیسته به ئیقتزای عه مه ل جیگه ی خوی ته له ب دهکا  
همه مده می سونه ته ئه و هم مه یلی ئه بوو له هه ب دهکا  
تووتته خه رچی سووتته، موودنه ماچی له ب دهکا  
غافلئی دهستی راستی خۆت خزمه تی دهستی چه پ دهکا  
بولبولی من له عه شقی گول ته غنیه و و ته ره ب دهکا  
به یتي ره دیفی که س نییه، هه رزه نویسه، گه پ دهکا

\* \* \*

خاسیه تی ره قی هه یه نه رمی زوبانی لووس  
میراتی ئیعتیار له فه رزه ندی فه یله قووس  
دانانی زولم و رووره شییه تهختی ئابنووس  
هاتی چ رووت و قووت و هه لاتی چ لووس و پووس  
بی ده ردیسه ر ده مانه وه بۆ تاوس و خوورووس  
بنواره نیوچه وانی به شووش و برۆی عه بووس  
نالی له خامه دا بووه ته شاهی توورنه نووس

بلیلی ته بعم ئه و دیسان سه ناخوانی دهکا  
هه ر که سی ئیزهاری دانایی بکات و مه قسه دی  
زایته ی ته بعم سواره ئیددیعیای شاهی هه یه  
شاهیدی فیکرم که بیته جیلوه گاهی دولبه ری  
نووکی خامه ی من که بیته مه عنی ئارایی که مال

تا فه له ک ده و ره ی نه دا - سه د که و که بی ئاوا نه بوو -  
تا نه گریا ئاسمان و، ته م ولاتی دا نه گرت،  
تا چه مهن پیرا له سه ر، ئه سلئی درهختی لانه دا،  
تا «سوله یمانان» نه بوو نه سه دری تهختی ئاخیره ت،

قیسه بی په رده و کینایه ت خو شه، شاهی من که و ا  
بو نشینگه ی مورغی رۆحی ئه و که عالی فیتره ته  
وه ک قیاسیکی که موسبه ت بی، نه نتیجه ی بیته جی  
شاهی جه م جا «نالی» تاریخ جم، ته ئریخیه

ئه حوه لی ته فره قه نه زه ر ته قوییه تی سه به ب دهکا  
به نده ئه زه ل به خه تتی خوی قابیلی قیسه مته تی بووه  
داری ئیراک و داری هیند هه ر دوو که عووده ئیسیمان  
سه هم و نه سییی ئه سلویه، به حسی گیاه و گل نییه  
له و مه ی زه مان ده که ی که بوچ خوارییی راستیی ده وی؟  
تووتییی تو له حیرسی دل داوی ته مه ع ده کاته مل  
نالی حه ریفی که س نییه، ئیلف و ئه لیفی که س نییه

سابوونی که فی پنیه که فی زاری چاپلووس  
ئه ی دل! خه راجی حاسلی زولماتی به حر و به ر  
بونانی کیبر و سه رکه شییه تا قی کیسه روه ی  
بنواره بوونی ئه ووه لت و چوونی ئاخرت  
گه ر فه ر و تاج و زینه ت و شه و که ت وه فای ده بوو  
گه ر ئاب و تاب و تابی جه ننه تی و دووزه خیت ده وی  
بو مه شقی عه شقی زولفی نیگار و نیگارشی

## سالم

(۱۸۰۵م/۱۲۲۰هـ-۱۸۶۹م-۱۲۸۶هـ)

عبدالرحمان بیگ صاحبقران، متخلص به سالم، پسر محمدبیگ «قهره‌جه‌هنه‌می» فرزند احمدبیگ و پسر عموی مصطفی بیگ کوردی (۱۲۷۷هـ/۱۸۶۱م-۱۲۱۹هـ/۱۸۰۵م) از طایفه‌ی صاحبقران است. برخی نیز سالم را پسر عمه‌ی کوردی معرفی کرده‌اند (مردوخ‌روخانی، ۱۳۸۲: ۴۴۲). سالم در برخی از اشعار خود، از تخلص «رنجور» استفاده کرده است (خزنده‌دار، ۲۰۰۴، ج ۳: ۴۱۹). او تحصیلات حجروی خود را تمام نشده رها کرد و روی به شعر و ادب آورد. سالم به شدت به شعر نالی در کردی، و در فارسی به حکیم همدانی عشق می‌ورزید (سجادی، ۱۳۸۹: ۲۶۳). او یکی از شاعران سبک بابان است و دیوان خود را تحت تأثیر قصاید و غزلیات زبان فارسی و عربی سرود. دیوان شعری از او به زبان کردی و فارسی به جای مانده است.

یابه‌ندی دل و گیانم گیسوویی په‌ریشانت  
خوینی دلی مه‌زلوومان به‌و خه‌نجه‌ری موژگانت  
میسلی به‌ره‌زا په‌خشه ئه‌گریجه له‌سه‌ر خالت  
ته‌وقی ملی شیرینه پاوانه‌و و خه‌لخالت  
خوینی دلی من ئاله بو په‌نجه‌یی شم‌شالت  
مه‌حزوونی سیبه‌ه چه‌شمان مه‌حروومی دیده‌ی کالت  
روحم به چه مه‌سره‌ف دی گهر نه‌یکه‌مه قوربان‌ت؟  
مانع مه‌به‌له‌م خیره ده‌ستی من و دامانت

\*\*\*

له ئاب و تاب‌ی رووی تو داغداره لاله‌یی چه‌مرا  
له نوسخه‌ی قیرگون زولفت سیاهی برد شه‌وی یه‌لدا  
له پاش تو دنیا به میسلی ماده‌ری عیسا  
سیاهی روژی مه‌جنوون سورمه‌یه بو دیده‌ی له‌یلا  
دلی که‌یوان له ئاهی من له هه‌فته‌م ئاسمان سووتا  
ستاره‌ی نه‌حسی «سالم» بو له قهرنیکا نه‌بوو ئاوا

\*\*\*

دل خیره ما له حیره‌ت مه‌ه ئافتابی هینا  
ئاینه سه‌خت روو بوو له‌و عه‌کسه‌ت تاب‌ی هینا  
به‌ختیش موافقی عیشق بو من خراپی هینا  
غه‌مناک و شادمانم ره‌حمه‌ت عه‌زابی هینا  
بو کوویی مه‌یفروشان عه‌زمم شتاب‌ی هینا  
هه‌ر خاسه بو من و ئه‌و ئایه‌ی حیجاب‌ی هینا  
دولبه‌ر شه‌راب‌ی گه‌یرا «سالم» که‌باب‌ی هینا

تالانی سه‌ر و مالم چاوی ره‌شی فه‌تتانت  
وه‌ک خه‌نجه‌ری زیجه‌وشه‌ن تا روژی حه‌شر ده‌تکی  
وه‌ک دورر و عه‌قیق نه‌قشه‌ه‌ندان و له‌بی ئالت  
نارنجی زوله‌یخایه‌ گوی چاهی زه‌نه‌خدانت  
په‌نجه‌ت له‌ه‌نا مه‌گه‌ سووریکی ته‌لخ ره‌نگه  
... گهر بیت و نه‌قاب لاده‌ی فیلجومه‌له‌ ده‌بن ده‌ردم  
مه‌حزوونی سیبه‌ه چه‌شمان مه‌حروومی دیده‌ی کالت  
له‌ب ته‌شنه‌یی ماچیکه‌له‌و دامه‌نی پاکی تو

غولامی دیده‌یی مه‌خمووری تو‌یه نیرگی شه‌ه‌لا  
به‌یازی ناسیه‌ی تو بوو سفیدی دا به‌ سوچی عید  
عه‌قیم ئاسا له‌ زگ وه‌ستایه‌وه‌ حه‌ملی نه‌ما  
... خه‌زانی ره‌نگ زه‌ردم باعیتی نه‌شو و نمای تو‌یه  
له‌ سه‌یحه‌ی هاته‌له‌رزش قه‌لبی گوی ژیر زه‌مین  
دووسه‌دجاروه‌زع‌ی چه‌رخ‌ی ئاسمان گورابه‌سه‌عدوشووم

ساقی له‌ په‌رده‌ه‌ره‌ت جامی شه‌راب‌ی هینا  
یه‌ک زه‌رپه‌ه‌ پرت‌ه‌و ده‌رکه‌وت تووری سووتاند  
تیماری چاکی سینه‌م راجع به‌ چاوی مه‌سته  
یارم له‌ ئه‌نده‌روون هات ده‌ستی ره‌قیب له‌ ده‌ستا  
بو تو به‌ سوویی مه‌سجد هاتم بچم له‌ ری‌دا  
رووی هه‌ر له‌ من ده‌پوشی و حالیه‌ که‌ جبریل  
وه‌ی وه‌ی چه‌ مه‌جلیسی بوو دوینی له‌ دیده‌ و دل

## کوردی

(۱۸۱۲/م/۱۲۲۷هـ-۱۸۵۰م/۱۲۶۶هـ)

شاعر دیگری که در سبک شعری بابان تأثیرات فراوانی داشت، مصطفی بیگ کردی، پسر عمومی شاعر هم‌دوره‌اش، سالم، است. او در سال ۱۸۱۲/م/۱۲۲۷هـ متولد شد و در سال ۱۸۵۰م/۱۲۶۶هـ فوت کرده است. او با پادشاهان و حاکمان دوران خود میانه‌ی خوبی داشت. برخی از شاعران، کوردی را ستوده و شعر او را پسندیده‌اند. شیخ رضا طالبانی و حاجی قادر کویه از جمله شاعرانی هستند که کوردی را ارج نهاده و هنرش را ستوده‌اند (سجادی، ۱۳۸۹: ۳۲۴). دیوان شعری از او به زبان فارسی و کردی به جای مانده است.

سه‌بووری به‌خشی جانی ناشه‌کیبم!  
له یار دوور و له مه‌سکه‌ن بی‌نه‌سیبم  
فیراری جه‌ووری ئه‌غیار و ره‌قیبم  
که قاتل بوو به جه‌ریراح و ته‌بیبم  
که دیده‌ت بوو به ئوستاد و ئه‌دیبم  
هیلاکی ده‌ستی مه‌یتنه‌ن ق‌رمزی بم

\*\*\*

له چاو‌ه‌ی چاو که خوین بارانه ئه‌مشه‌و  
سه‌فای «ئه‌ستانه» و «تاران» ه‌مشه‌و  
ه‌ه‌وایی ته‌عزیه‌دارانه ئه‌مشه‌و  
یه‌قین دیاری سته‌مکارانه ئه‌مشه‌و  
وه‌کوو ته‌ختی به‌به‌ ویرانه ئه‌مشه‌و  
که وه‌ختی ریحله‌ت و هیجرانه ئه‌مشه‌و

\*\*\*

له‌مه‌زلوومان بلا چۆل بی ولاتان  
به‌خوا‌ه‌یفه‌ بره‌نجینن گه‌داتان  
به‌ته‌فسیلات ببینن ماجه‌راتان  
چ دادیکتان ده‌دا چقه‌ه‌ی کولاتان  
به‌مه‌رگی ئیوه‌ سانادا ده‌واتان  
ئه‌گه‌ر نا‌تازه‌ چوو‌ حوکمی ره‌واتان  
به‌بو‌ی سووره‌ی په‌شیوی ناته‌باتان  
نیکاحی باتیله‌ ساز و سه‌واتان

عه‌زیزم، نووری چاوانم! حه‌بیبم!  
وه‌ره‌ ره‌حمی به‌حالم که به‌قوربان!  
ره‌هنده‌ی ده‌ستی که‌س نیم‌خۆت ده‌زانی  
ئومیدی زینده‌گیم ناوه‌به‌لاوه  
عه‌جوولی وه‌حشه‌تی ئه‌و وه‌خته‌خۆم بووم  
ئه‌مه‌ی ده‌یلیم ئه‌گه‌ر ئیغراقه «هیجری»

زه‌مانی فیرقه‌تی یاران‌ه‌ ئه‌مشه‌و  
زه‌مانه‌ روژی کردینه‌ شه‌وی تار  
ئه‌گه‌رچی جه‌ژنی خه‌لقه‌، وا له‌ بو‌من  
له‌ لایئ شین و، لایئ به‌زم و شادی  
به‌بالای دل، که‌ کالای غه‌م براره  
... عه‌جاییب نامری «کوردی» ره‌فیقان

ره‌فیقان من ئه‌وا رو‌بیم له‌لاتان  
که‌ئیه‌ن پادشای لوتف و عه‌داله‌ت  
وه‌رن بنوارنه‌ چاوی پر له‌خوینم  
له‌بیگانه‌ که‌لی خو‌چاتریکه  
له‌دوای قه‌بری ته‌لی گیز و گولنگه  
مه‌گه‌ر خۆتان به‌گورجی بینه‌وه‌ ده‌ست  
نه‌سیم‌ی کویتان خاطر ده‌کاسه‌رد  
به‌چی وا خورپه‌من، ئاخ‌له‌بو‌کی؟

مه‌که‌ن ئی‌خلافی ئه‌و وه‌عه‌دی که‌داتان  
به‌سه‌رما خو گوزهر ناکا سه‌باتان  
له‌ده‌رحه‌ق من زیاتر بوو هه‌واتان  
ئه‌وا بووم له‌جیی شیخ و مه‌لاتان  
له‌من خالی مه‌که‌ن کوشک و سه‌راتان  
ره‌هام ناکا، له‌تیری لابه‌لاتان

منیش بو ئاخره دادو فیغانم  
ئه‌گه‌رچی خاک و خوئی ره‌گوزارم  
هه‌تا من بی هه‌واتر بووم، به‌سه‌د رهنگ  
هه‌تا دویننی له‌مه‌جلیس تاقه‌گول بووم  
که‌من رویم جه‌هه‌ننه‌م پر مه‌که‌ن لیم  
موحه‌ققه‌قمه، که «هیجری»ی غوربه‌تیشم

### حاجی قادر

(۱۲۴۶هـ/۱۸۱۵م-۱۳۲۳هـ/۱۸۹۲م)

حاجی قادر یکی از بزرگترین شاعران نه فقط دوره‌ی خود که در پهنه‌ی ادب کردی است. او پسر احمد عمر گومبئی از طایفه‌ی دَرَبندیان در سال ۱۲۴۶هـ/۱۸۱۵م، در روستای گورقَرَج، متولد شده است (محمد، ۲۰۱۰، ج ۱: ۴۷، نیز: سجادی، ۱۳۸۹: ۳۳۵). پسر کوچکی بیش نبود که پدرش فوت کرد. مادرش او را به شهر کویه نزد مفتی به تحصیل گماشت. حاجی در روزگار طلبگی بسیاری از شهرهای ایران و عراق از جمله: خوشناو، اربل، نواحی سلیمانی و برخی از شهرهای کردستان ایران را گشته است. همچنین او مدتی با حاج ملا عبدالله جلی زاده در کویه بوده است. حاجی در ایام طلبگی هم دارای اندیشه‌ی والا و افکار بلند بود. در بسیاری از افکارش با هم‌درسان دیگر تفاوت‌های اساسی داشت.

بی دارو بی دیاری بیدارو پایه‌داری  
بو مه‌زعه‌ی فه‌قیران سه‌رمایه‌که‌ی به‌هاری  
بی سه‌درو شانشین بی په‌رده په‌رده‌داری  
ره‌زقایی مارومووری ئاودیری دیمه‌کاری  
یاقووت و له‌علی روزه ئه‌ستیره‌کان ده‌راری  
هه‌رچه‌نده بی وه‌زیرو بی سه‌درو کاروباری  
دوو‌جاریه‌ن شه‌وو روژ بی مه‌حمه‌ل و عه‌ماری  
تاکه‌س نه‌ئی: به‌کوردی نه‌کراوه مه‌دحی باری

ئه‌ی بی نه‌زیرو هه‌متا هه‌ر تو‌ی که به‌رقه‌راری  
بو باغی مه‌ردی باغی سه‌رمایه‌که‌ی خه‌زانی  
تو پادشا نیشانی بو هه‌رسه‌وادی ئه‌عزه‌م  
خه‌للاقی بی فوتووری سولتانی بی قوسووری  
فه‌یروزه ته‌ختی گه‌ردوون مه‌سنووعی نه‌قشی تو‌یه  
هه‌ر ئه‌مری تو مه‌داره بو کاروباری عالم  
سه‌حرا نه‌وه‌ردی شه‌وقت خورشید و ماهی تابان  
مه‌علوومه بوچی حاجی مه‌دحت ده‌کا به‌کوردی

\*\*\*

عه‌زیزی من! ئه‌مه‌م عه‌ینی خه‌تایه  
ته‌نم کاهیده میسلی به‌رگی کایه  
گولاوی لیوی تو بو من شیفایه  
دریغا! ده‌ردی عیشقه بی ده‌وایه  
وه‌ره سا بم‌کوژه بیللا غه‌زایه  
وه‌یا خود دانه‌یی داوی به‌لایه؟  
ئه‌مه‌نده‌ی راسته «حاجی» بی ریایه

ئه‌گه‌ر خالت بلیم میشکی خه‌تایه  
له‌به‌ر نه‌وخیزی سه‌بزه‌ی ده‌وری لیوت  
ده‌لین عوناب و شه‌ککه‌ر چاکه بو ده‌رد  
ته‌ببیم هاته بالینم وه‌های گوت:  
ئه‌گه‌ر کوفره بلیم من موبته‌لاتم  
ئه‌وه خاله له‌سه‌ر گونای شه‌ریفیت؟  
خه‌میده قامه‌تی داوی خه‌می تو‌م



به بی بوهتان ئەتۆ زین و ئەمن مەم  
پەری روویک لە ئادەم تا بەخاتەم  
نەسیمە، دیدە، کانی، میزەرەم تەم  
دەزانم وانییە «و الله اعلم»  
جەمی کەللە کەیه، مووچە سەری جەم  
لە لای من وەک یەکن بی کەیف و بی کەم  
حەریسی قانیعە و عوششاقی بی غەم  
گەلی بی ناوی کردە سەدری ئەعزەم  
خودا وای کرد کە سووری کرد بە ماتەم  
میسالی دا کیانن ئەو لەگەڵ ئەم  
خودایە ئەو رەزێل کەو ئەم موکەررەم

جیهان! بوویتە جەزیرە بەحری گریەم  
لە جینسی ئادەمی وەک تو نەزاو  
ئەمن شیخم، سەرم شاخە، هەناسەم  
دەلین: مەعشووقە دیتە سەرسەرینم  
لەبی زەححاکی فەرمووی ماری زولفم  
مەلی کەززابە سوفی ساغە واعیز  
موریدی سادیق و شیخی کەرەمەت  
سەوادێ ئەعزەمی قوستەنتەنییە  
بەدەستوور و بە قانوون و نیزامی  
کورانی دوو هەوین دنیاو عوقبا  
بە یەک ناچن رەقیب و حاجی قادر

### شیخ رضا طالبانی

(۱۳۷۲هـ/ ۱۹۱۰م ۱۲۵۳هـ- ۱۸۳۷م)

شیخ رضا پسر شیخ عبدالرحمان پسر شیخ احمد طالبانی پسر ملا محمود زنگنه، به سال ۱۸۳۷م/ ۱۲۵۲هـ در روستای «قرخ» نزدیک شهر چمچمال متولد شده است (طالبانی، ۲۰۱۰: ۳۴). تخلص شعری شیخ رضا، «رضا» و گاه «لامعی» است. به ندرت از «شیخ رضا» نیز در تخلص شعر استفاده کرده است. او تحصیلات اسلامی خود را نزد پدر و عمویش آغاز کرد. نزد استادان دیگر نیز تلمذ کرده تا سرانجام در کویه زیر نظر ملا اسعد جلی زاده مجاز شد. شیخ رضا بزرگترین شاعر طنز پرداز و هجویه سرای ادب کردی است. دیوان شعری از او به زبانهای: کردی، فارسی، عربی و ترکی به جای مانده است..

جاری نەبوو ئەم کافرە شەرمی لە خودا کا  
لوقمانی ویسالت مەگەر ئەم دەردە دەوا کا  
سەرما بە هەتیو، با بە دەواری شەری ناکا  
وەک شاهی سەکنەندەر تەلەبی ئاوی بەقا کا  
نەزدیکە منیش واریدی سەحرای فەنا کا  
پامالی جەفا بین و رەقیب سەیر و سەفا کا  
کامی دلی من گەر لە لەبی لەعلی رەوا کا  
بۆیار سەرومالی سوپەری تیری قەزا کا

رۆژی نەبوو ئەم دولبەرە بی رەحمە وەفا کا  
حەیرانن ئەنبیا لە عیلاجی مەرەزی من  
کاری کە غەم و دەردی فیراقت بە منی کرد  
دیوانەییە شەخسی کە لە غەیری لەبی لەعلی  
تاب و تەبی ئاتەشکە دەبی هیجری وەکوو شەمع  
لەم رینگەییە تەقدیری ئەزەل و ابوو کە ئیمە  
رۆح و دل و دین هەرسی دەکەم بەزل و نساری  
سەردانی لە رپی عەشق «رەزا» لازمە عاشق

شانه بو نه خچیری زولفت عه‌نبره‌فشانی ده‌کا  
 مه‌نعی بازاری عه‌قیق و له‌علی روممانی ده‌کا  
 موهری ده‌ستی ئاسه‌ف و حوکی سوله‌یمانی ده‌کا  
 بو که‌بابی جه‌رگی من لئوت نم‌ک خوانی ده‌کا  
 تاری ئه‌و به‌رگه‌م له‌ لا‌سه‌د شالی کرمانی ده‌کا  
 هه‌رچی ده‌رباره‌م بلئی بیزانه‌ شه‌یتانی ده‌کا  
 بولبولی شیرین زمان مه‌یلی غه‌زه‌لخوانی ده‌کا  
 واه‌له‌ عه‌شقی ئه‌و ره‌زا مه‌شقی غه‌زه‌لخوانی ده‌کا

خامه‌ بو ته‌سویری ئه‌بروت په‌بیره‌وی مان‌ی ده‌کا  
 قووتی رۆحه‌ لئوه‌که‌ت یاقووت ئاودار نییه  
 خالی لالیوت نگینی خاته‌می و نادر زهوور  
 دل له‌ نه‌شئی عه‌کسی مه‌ستی چاوه‌که‌ت لایوعقه‌له  
 به‌رگ سه‌رتاپام په‌لاس بی، هه‌ر به‌ شه‌رتی تۆم بی  
 چه‌ند هه‌زار جارت ده‌خیلیم حه‌رفی به‌دکار مه‌شنه‌وه  
 ئه‌ر له‌ په‌رده‌ی نازه‌وه‌ ئاوازی تۆم به‌ر گوی که‌وی  
 که‌س نییه‌ ئه‌و شوخه‌ حالی که‌ له‌ سوژی ئاته‌شم

\* \* \*

نه‌مه‌حکوومی عه‌جه‌م، نه‌ سوخره‌کیشی ئالی عوسمان بوو  
 مه‌تافی که‌عبه‌ بو ئه‌ربابی حاجه‌ت گردی سه‌یوان بوو  
 سه‌دای موسیقا و نه‌ققاره‌ تا ئه‌یوانی که‌یوان بوو  
 که‌ مه‌یدانی جریدبازی له‌ ده‌وری کانی ئاسکان بوو  
 سوله‌یمانی زه‌مان راستت ئه‌وی باوکی سوله‌یمان بوو  
 سه‌لاحه‌ددین که‌ دنیای گرت له‌ زومره‌ی کوردی بابان بوو  
 له‌ روعب و سه‌توه‌تی ئه‌و شیره‌دا گشتی هه‌راسان بوو  
 که‌ بارانی که‌فی ئیحسانیان وه‌ک هه‌وری نیسان بوو  
 ره‌زا ئه‌و وه‌خته‌ عومری پینج و شه‌ش تیغلی ده‌بستان بوو

له‌ بیرم دی سلیمانی که‌ دارولمولکی بابان بوو  
 له‌به‌ر قایی سه‌را سه‌فیان ده‌به‌ست شیخ و مه‌لا و زاهید  
 له‌به‌ر تابووری عه‌سکه‌ر ری نه‌بوو بو مه‌جلیسی پاشا  
 دریغ بوو ئه‌و زه‌مانه‌، ئه‌و ده‌مه‌، ئه‌و عه‌سره‌، ئه‌و رۆژه  
 به‌ زه‌ربی حه‌مله‌یی به‌غداپی ته‌سخیر کرد و تیی هه‌لدا  
 عه‌ره‌ب ئینکاری فه‌زلی ئیوه‌ ناکه‌م ئه‌فزه‌لن، ئه‌مما  
 عوموومی شه‌ه‌ریاران و سه‌لاتین و زنگه‌ستان  
 قوبووری پر له‌ نووری ئالی بابان، پر له‌ ره‌حه‌مت بی  
 که‌ عه‌بدوللا پاشا له‌شکری والی سنه‌ی شر کرد

## محو

(۱۲۴۶هـ/ ۱۸۳۰م ۱۳۲۴هـ- ۱۹۰۶م)

ملا محمد، فرزند شیخ عثمان بالخ، متخلص به محوی در روستای بالخ، در اطراف سلیمانیه به سال ۱۲۴۶هـ/م ۱۸۳۰هـ متولد شد. او در هفت سالگی نزد پدر خود، علوم و معارف اسلامی آموخت و هم‌زمان به واسطه‌ی گرایشهای صوفیانه‌ی پدرش، آرام آرام سلوک طریقت نقشبندی خود را آغاز کرد. او در شهرهای سنندج، مهاباد، سلیمانیه و سرانجام بغداد تحصیلات خود را ادامه داد. و در بغداد پیش مفتی زهاوی مجاز به افتا شد. او پس از مسافرت‌هایی در سلیمانیه به کمک سلطان عبدالحمید، تکیه و بارگاهی برای خود بنا می‌ند و تا هنگام مرگ به سال ۱۳۲۴هـ/ ۱۹۰۶م، به ارشاد و تعلیم مردم پرداخت (سجادی، ۱۳۸۹: ۳۵۴). محوی دیوان شعری در محتوای بیشتر عارفانه از خود به جای گذاشته است.

له بهر تیرت مه له ک بی، هه لفرینی نه بووه نه خچیرت  
مه حاله بهر گری یا بهر بی کهس که وته بهر گری  
بخه ئەم تۆ به پاشی کوشتنی من، تۆ بی یو پیرت  
بلی: ئەی ناله ئاخر ئیسته من چبکه م له ته ئسیرت  
که سووتا دامی ته زویرم به نووری دامی ته نویرت  
که تۆ کۆسهی، به تۆ چی مامه، ریشی باب و باپیرت  
دهری که حه یفه گورئاسن خه سارهت دا له ئیکسیرت  
چییه ئەم ده عوییهت زاهید، جلی لئ باره، گا پیرت  
له زومرهی وه عدی کوشتن هاتوانا هاتهوه بیرت

\* \* \*

به شه معیکی وه ها چاری شه ویکی وا نه کهم چبکه م  
دهسا ئەم نه قده دهردی عیشقی پئ سهودا نه کهم، چبکه م  
وه کو شیخ ئیختیاری مه زهه بی ته رسا نه کهم چبکه م  
دهسا خاکی هه موو عالم به سه ر خو ما نه کهم چبکه م  
به قانونی ته جه نون شو رشی ئینشا نه کهم چبکه م  
سیا سالم نه باره، نو ئیزی ئیستیسقا نه کهم چبکه م  
که ته رککی تۆ نه کهم، ته رککی هه موو دنیا نه کهم چبکه م  
به مردن له م قوسووری ژینه ئیستیعفا نه کهم چبکه م  
هه تا قامی قیامهت ئاه و واوه یلا نه کهم چبکه م

\* \* \*

له جیلوهی گۆل له گۆلشه ندا نه بی بولبول له چل چبکا؟  
نه چیتسه سه ر ته ریفه ی حه زره تی په روانه دل چبکا؟  
مه ره نه جه تۆ خودا شوعله له ئاقاری چقل چبکا؟  
عه ره ق ریتن نه بی، شه خسی له کاری خو خه جل، چبکا؟  
فه قهت مه جزووبی زنجیری نه سیبی ئاوو گل چبکا؟  
که سه ربو گه ینه پهت بی، پئ له کورسی وئه سکه مل چبکا؟  
که ئاسک ئاده می یا سه گ ببینی، غه یری سل چبکا؟  
که چاوی سورمه کیشراوی خودایی بی، له کل چبکا؟  
ئه گه ر عه قلی بی له و جیگه ئاونگی عه قل چبکا؟

\* \* \*

خه لاسی بوونی قهت ناوی ئەسیری زولفی زنجیرت  
موژهت قوللابی گیرا، زولفی دلگیرت که مه ند ئاسا  
له ناوا باسی تۆ بهی تۆ بوو ئەمرو ئەی سته مگه ر شوخ  
به دهنگی ناله وه م هات، ئەو ده مه رو ح هاته سه ر لیوم  
له چینی په رچه ما نووری جه بیینی دی، وتی زاهید:  
فه زیله ی ئەسل و فه سل ئینسانی پئ نابی به ساحیب فه زل  
له خاکی پاکی ئەو به رده ر که دا گه وزا ره قیب ئامان  
له بهر باری مه حه بیهت ئاسمان و ئەرز ده نالین  
شوکور مه حوی که وا مو دتیکه ناوی چوو بووه نیسیان

به نووری باده که شفی زولمه تی ته قوا نه کهم چبکه م  
له خه زنه ی دلما هه رچی هه یه، هه ر داغی سه ودا یه  
له گه ل دهستی مه لا ری ناکه وی زوناری زولفی یار  
له رپی ئەو شوخه دا خو م کرده خاک و پنی نه نا پیم  
ده میکه شاری پر شو ری مه حه بیهت مات و خاموشه  
له چاوا نم نه ما بو گریه تۆ بهی سه جده به رده ری  
له سه ر تۆم دوژمنه دنیا قه زییه م «مانع الجمع»  
به جیماوم له یاران نابه جی ماوم ئە جه ل، زووبه  
ئه وا له یلا به روژی حه شر ئە دا واده ی لقا مه حوی

ئه ری دل بی شه رابی له علی گۆل ره نگت له گۆل چبکا؟  
که هه لگیرسا له نووری باده شه معی حوسنی جانانه  
به ئاهم گه ر په قیانت بسووتین ئەی گۆلی ره عنا  
هه تا ماوه ده بی ئەشکی نه دامهت داوه ریتی چاو  
سه فه ر جائیز نییه با بو حه ره م بی له و به رو بوومه  
فه له ک هه رگا که سیکی هه لیری، وه قتی هیلاکه تییه  
له عوششاق و ره قیب ئەو شوخه چاوی لوتفی وه رگیرا  
چ حاجهت نیرگیسی مه ستت بکه م وه سفی به مه خمووری  
له هه ر جیک هه لی خورشیدی عیشقی گۆل روخان مه حوی

که دهرکی غه وری ناکا «غیر علم الله سبحانه» که ئەخلاقى پەسەندیدەى جەنابى حەبى مەننانه که ئەعلا موعجیزەى، قوربانى بىم، نوورى قورئانە هەزار و سێسە دو بیست و دوو، دنیا چراخانە چرایەک دەستى قودرەت خووشى کا، بۆ تا ئەبەدمانە بنازم بەم کەمالتى عەزم و حەزم و شەوکەت و شانە که یەک لەت نانى جۆبوو قووتى، یا خورما دووسى دانە تەنەرزول کا عولوومى هیممەتى بۆ دەنکە زیزانە لە بەر ئەم ئوممەتە بىم هیممەتە دائىم بە ئەحزانە منى بىم خیرى نالائىق که جیبرىلت سەناخوانە نەمەقدوورى من و تۆیە، نەئىشى «قس» و «سحبان» هەبەرداوه: لە پاش ئیمە که دى ئەو فەخرى ئەکوانە لە دورجا، یەعنى کو تى موزەلەى ئەو ئەنبیایانە دەدا موزدە، که جەننەت دیتە دنیا بەم نزیکانە لە هەورى مەرحەمەت بارى، که ئاسارى نومايانە بە بەرقى بوو که شرق بوو تاقى کيسرا بوو بە ويرانە ئەوندە بەحرى «ساوا» نم لەچاويدا بوو تانە لە بەر کەسروکەمى دنیا، بەسە ئەم شین و گریانە عەزا وەک پیره ژن مەگرە، ديارە کارى مەردانە که باسى ئەو سەفا بەخشە، تەرەب خیزە، دور ئەفشانە سەفاوہى و لدی «اسماعیل» و سەفوہى و لدی عەدنانە بەوہ خەتمى روسول، تەنیا ئەوہ، تاجى رەسوولانە ئەوہ ئەو رۆژە وەک خۆ، «مابقی لُماوعیانە» «رؤف» هەم «رحیم» وەسفی ئەو وەک وەسفی رەحمانە هەتا غونچە دل و، سۆسەن زوبانى باغ و بوستانە لەکن وەسفی جەمالتى، لىوى واسیف گول بەدامانە جەمال و تەلەتتى: جەوہەر گودازى زولمەتستانە نىگاہیكى بەتوندى: رەستخیزى عالەمى جانە ئەگەر شیری ژيانى رووبەروو بىم، چارى نەژيانە حەياتە، نوورى چاوہ، ئونسى جانە، مەحزى ئیحسانە لەوہقتى رۆینیدا، هەر دەلتى سەرە خەرامانە

و صلّى الله على ئەو بەحرى نوورى عیلم و عیرفانە و صلّى الله على ئەو زاتى پاکی قودسى ئایاتە و صلّى الله على ئەو حەزرەتەى ساحیب کەمالاتە لەتاریکی شەوى کوفرا بەیەک دەم لەمەعیتى دا چرایەک نوورى بىچوونى مومیددى بىم، دەبى و ابىم تعالی الله بە دوو دەه بوو که هەر دوو عالەمى داگرت لە گەل ئەم ئیحشامە زوهدى دنیایى تەماشا که فەلەک جاهی سەرى خەرمانى تا عەرش، ئەلبەتە نابی موهیممى غەیری زاتى حەى لە هیممەتیا نیه، ئیلا چ مەدحیتک بەکم لائىق بە تۆ «یا خیر خلق الله» بەیانى گەوهرى خولقى کەسنى ئایەت لەشەئى بىم لەئادەم تا مەسیحا، ئەنبیا یەک یەک بە قەومى خووى نوعووتى خووى و نەعتى ئال و سەحبی وەک گوہەر دەرجە چەها روہبان و کاهین، هاتیفى غەیبى بە یەکتريان کەتەشریفى قودوومى هاتە دنیا، بارشیکى فەیز رشینەى، ئاگرى بەردایە عومرى ئاگرى زەردەشت دلئى سووتا بەزەردەشت و بەکەسرى کيسرەوى گریا ئەتوش ئەى نەفسى بەدیتنە، بە بىم جى دل مەسووتینە هەموو کارت بەحیلە خەمەتى فیکرى عەزازیله بە زیکروفکرى شیمەى موستەفا وەقتت موسەففاکە محمد ئیبنى «عبدالله» «عبدالمطلب» «هاشم» ئەوہ هادى سوبول، تەنیا ئەوہ مەبعوسە بۆ سەرکول شەفیعی رۆژى رەستاخیزە، بۆ هەموانە دەستاویز لەزیکرى ئەو دەجووشى رەئفەت و، رەحمەت دەبارى هەم خودا لەو زیکرو فیکرەم قەت نەکا غافل زوبان و دل لە گەل مەحزى خەيالى، دل بەجاری بۆتە کىوى توور جەلال و شەوکەتى، ئەستۆ شکینى سەرکەشانی عەسر تەماشا کردنیکی: رۆح بەخشى عالەمى مردوو لە رۆژى حەرب و زەرباروعب و سامى رۆح ئەکاسەرسام که وەقتى ئال و یارانى لە خەمەتیا دەبن وەک رۆح گەهى دانیشتنى، کىویکی تەمکینت لە بەر چاوہ

ده جوشیت و ده باری، ئەو گولستان، ئەم دلستانه زوبانی تاشه که رپریره، دههانی گهوههر ئەفشانه تهاوهت نه زری گولزاری، که رهشکی باغی ریزوانه که تیفکری له ئینسانه، بهلی، ما نهک وهک ئینسانه به قهد روح و جهسه، بن سینبهری خاریح له ئیمکانه چ دلسوژه که لهو گهرماپهشا سایه ی له سه زمانه چ که سدارو چ بیکهس، سه بیده، سه رداره، سولتانه ئەبه د مالیک ریقایی گهردنی ته سلیمی شاهانه نه جاشی و توبه ع و هیرقه ل عه زیزی میسرو خاقانه به عاری دئ بلین ئەم جیکه وهک ته ختی سوله یمانه چ من، چی تو، مه لائیک، ئەنبیا خوژگه ی به خو یانه له گه ل باقی روسولدا تی بگه ی، بو فهرقی پروانه: «رسول الله» ه شافیع بن چ بو خزم و چ بینگانه رجا قوربانی به ئسه، بیته سه ر خو مانه خو مانه موشه رپه ف بوو موحه ممه د بی ته له ب به و مه رته به و شان

له روخساری له تیفی: گول، له جه عدی عه نه رینی دل له بی روحی ره وان و، نیو چه وانی روژی لی ده تکی مه لاحت مه حوی دیداری، حه لاهوت وه قفی گو فتاری وه کوو یاقووت و به ردی تر، جه نابی ئەحمه دی مورسل وجودی ئەو له گه ل باقی وجودان ئەرنیه فهرقی مه گه ر ئەو سینبهرانه ی خه زنه مه نده کردووه بو حه شر له گه ل بی سایه یی، سایه ی خه یالی که وته سه ره ره که س ئەوی ساتی له به ر پینا سه ری ته سلیمی دانابی قول و به نده و غولام و خادیم و ده ربانی به رده رگای: که سی جی هه لئروشکانیکی له و به رقاییه ده س که وت خودا پینداوه کانی فائیزی ئیکسیری سو حبه ت بوون نه زه ر ده رکی عولووی هیممه تی ناکا یه قین ئەمما شه فاعه ی نوو حه بو که نعان و، ئیبراهیممه بو ئازهر به قوربانی رجا یه ک بم که راجی بن مو حابا بی که لیم «ارنی» که فهرمو و هه ر جوابی «لن ترانی» ی دی

## وفایی

(۱۸۴۴م/۱۲۶۰هـ - ۱۹۰۶م/۱۳۲۴هـ)

عبدالرحیم، فرزند ملاغفور، فرزند ملانصرالله، مشهور به میرزا عبدالرحیم، و متخلص به وفایی، در سال ۱۸۴۴ میلادی در شهر مهاباد متولد شده است. وفایی تحصیلات خود را از ابتدا تا انتها در همان شهر به پایان رسانده و در آنجا مجاز شده است. او با آنکه تحصیلات دینی و علوم حجرویی را تماماً خوانده، اما در میان مردم به میرزا شهرت پیدا کرده است. گویا شیخ عبیدالله شمزینی برای اولین بار وفایی را میرزا نامیده است و از آن پس به میرزا عبدالرحیم شهرت پیدا کرد (دشتی، ۲۰۱۲: ۷۷). وفایی در سفری به حجاز برای ادای مناسک حج به سال ۱۹۰۲ م، پس از بازگشت وفات می‌کند. از وفایی دیوان اشعاری به فارسی و کردی و کتابی به نام تحفه المریدین به جای مانده است.

به ریدی عاشقان دیسان په پامی دل به ری هینا سه لا ئەی بولبولان دیسا دره ختی گول به ری هینا حه یاتیکه ی به دونیا داوه بو ی گول عه نه ریه ی هینا له نه سرین و گول و سونبول، به هار هات له شکهری هینا

نه سیمی بادی نه ورۆزی شه میمی عه به ریه ی هینا نه وید هه ی عاشقانی دل فیگار یار هاته سه ر خه نده مه گه رووی که وته زولف و رووی حه بییم، بادی نه ورۆزی به فه تحی دل، ده لئی یار زولف و سینه و رووی وه ده رناوه

دهلێی ئاهی منه بهرقی درهخشانی ئاوری هینا  
 سهبا هات پر بهجیی کۆهساران، عهنبهری هینا  
 به تاریکی خزر بۆ چهشمه شای ئەسکهندهری هینا  
 سنۆبهز نیزه، گۆلبون گورز و سۆسهن خهنجهری هینا  
 سهمهن ديبا، شهقایق ئەتلهس و گۆل مهخمهری هینا  
 چهمهن تهختی زومورپر، گۆل له یاقووت ئەفسهری هینا  
 وهنهوشه دهسته دهسته، عوود و لاله مهجمهری هینا  
 شهقایق باده، زهنبهق شیشه، نیرگس ساغهری هینا  
 نهوایی تارزن، ئاوازی خوشخوان، ئاوری هینا  
 دهلێی چاپاری ئیران، رۆژنامهی ئەختهری هینا  
 دهلێی باغی جهنهت ئەم سال بهری حوور و پهری هینا  
 دهلێی ریزوانه بۆ ئەهلی بهههشتی کهوسهری هینا  
 بههار بۆ خهستهکانی خوی چ شیر و شهککهری هینا  
 وهرق مهعجره، عهرق گۆلگۆونه، شهونم زیوهری هینا  
 مهگهر بادی سهبا خاکی گوزاری دل بهری هینا  
 که خهندیکی له سهحرا گۆل له دهريا گهوههري هینا  
 که بولبول ههز زبانی ههزره، پهروانهش سهري هینا

\* \* \*

ئاشوقهگی حالی وهفایی له قهلهمد  
 ههز زهوقه به دل، شهوقه له سهز، ئاهه له دهمدا  
 دیوانهیی رووت کهی له ههوای شهوکهتی جهمد  
 عاشق ئهوتتا ههز کۆلی گریانی له دهمدا  
 بۆچی دلی من دهستی له گولزاری ئیرهمد  
 مروهت نهبوو له سهري سهیدی ههزهدا  
 رهحمی که به من، نالی کهوا دل چی له دهمدا  
 لهو نیوه وجودیکه له بهینی دوو عهدهمد

\* \* \*

له مهخانان سهدای شین دئ، دهلین پیری موغان رۆی  
 کهواگۆل زهردبوو، سونبول تیکچوو، رهنگی ئهزغوان رۆی  
 نه نووری چاوهکانم چوو، نه خورشیدی جیهان رۆی

دهلێی چاوی منه ههوری بههاری، دهم به دهم دهگری  
 ههوا چوو، پر به دامانی دهر و دهستان، گۆلی کیشا  
 له نیو بهزمی وهنهوشه و جۆ کهناران لاله پهیدا بوو  
 که ئیسلامی بههار فتوای جیهادی کافری دهیدا  
 نیسار ئەفشانی به پا ئەندازی سولتان بههار هاتن  
 له شاییی دهره گۆل مهسنه دوشین بوو، هاته پزکووتن  
 له بهزمی نیرگس و نهسرین به دهفیی چاوهزاری گۆل  
 له مهیخانه چهمهن بهزم و تهره بیان گرت قهدهح نوشان  
 له چههچهی سازونه غمهیی عهندهلییان سووت ههموودونیا  
 حیکایاتی غهریبه یییه بولبول، جومله خو کردی  
 به شهوقی روویی لاله و گۆل له باغاندا چراغانه  
 له گۆلشه ندریا حین مهست و شادابی ههوای خوشن  
 شکۆفه و گۆل به عیشوه و خهنده ئارامی دهروونیان دا  
 به زهرد و سوورهوه خهملیه بۆ دامادی بولبول هات  
 ههموو کهس چاوهروانی لیک دهکن، وهک سورمهیان دیبی  
 چ دل بهر! ئافتابی ماه روویان و شهکهز لیوان  
 به بی شاباشی سهز به قسهی «وهفایی» گۆل چراغ نابی

مهششاته که شانهی له سهري زولفی سهنهمد  
 قوربان وهزه سهیریکی دل و عاله می دل که  
 ئاوینهیی دل و له جهلادیه تهجه لالا  
 بۆ خاتری خهندیکی به رهنگی گۆل و باران  
 خهندهی گۆلی زارت که نهبوو باعیهی مهستیم  
 ئاخیر سهگی خاکی دهري تۆم، بۆچی جودایی؟  
 رۆحم به نیساری قهدهمت، بۆچی دهرهنجی؟  
 وا عاشقی زار و کهمهري تویه وهفایی

له باغان ئاه و نالین دئ، دهلین: شای نیو گولان رۆی  
 دهلێی دهوری قهمهز، سهیری فهلهک، میزانی گورپاوه  
 له بهر چاوی جیهانیبیم، جیهان تاریک بوو نه مزانی

شهفه ق دئ، که و که بیهش هه ل دئ، که میهری خاوه ران رۆیی که جهرگی سوورمه یی کردم، به سیحری جادوووان رۆیی که دی باغ بئ گۆله داغ بوو، به سه د ئاه و فوغان رۆیی دل ئارامی نه ماچ بکا، که ئارامی دلان رۆیی مه گهر خواجهی سه مه رقه ندی له نیو ساحتیدلان رۆیی؟ مه گهر شاهی بوخارایی له قه سری عاریفان رۆیی له زهنگی کاره وان چ بکه م؟ ده لیلی کاره وان رۆیی چه من ویران بوو، نه غمه ی بولبولان چوو، باغه وان رۆیی گۆلێکی سه رو بالام بوو به تاراجی خه زان رۆیی

\* \* \*

له ههر تاییککی باری ناهه باری له پیم ئالاوه زولفی تاروماری که گۆل پشکووت به دهم هه وری به هاری که واهشی رینه سه وری جۆبباری شه و ی گتیرا به رۆژ باغی هه ناری به بهرق ههنگوتوو هه وری به هاری کوتم ئه ی سه وری چین، ماهی هه ساری فیراقی کرد دلیم تۆقی به زاری خه لاسم که له ده ردی ئینتیزاری له ماهی قه وسدا شه بنم ده باری له تاوی تۆ که هه ر گریانه کاری

\* \* \*

یاران گۆله که م کوا، که دهمی بۆس و که ناره؛ گۆشه ی چه من و رۆویی گۆل و پایی چناره وه ک رۆژی دره خشانه له نیو دوو شه بی تاره پژکووتنی گۆل مایه یی بارانی به هاره من بئ کهس و مه زلووم، جه به شی زاده هه زاره جاری له ته نافم مه ده جاریگ له قه ناره قه د ناره وه نی باغی گولان باری هه ناره به و عاریزه به و په رچه مه به و چاوه خوماره

له دووری تۆیه سوور بوو چاوه که م به و گریه مه علومه ده میکی هات به چاوی سوورمه سا یه عنی وه فادارم سه حهر مه ستانه هات بولبول، به شادی بو ته وافی گۆل مه لئین بولبول مه نالینه که واه گۆل گۆلشه نی چۆل کرد چ شینیکه چ هاوره، له نیو هه لقه ی موریدانا چ ئافه ت که وته بهر چاوم که واه چوو نووری بینایم به ناله ی دل شیفام نایی درنغ بو مه ره می جهرگم خراب بوو خانه قا بی شیخ و شه وقی تالییان سه د هه یف به ناله ی بولبول و قومی وه فایی بۆیه هه ر ده گری

که شانیه دا له زولفی تاروماری به داو هه ر تاره بو من بوته ماری مه گهر تۆ بووی به گریه هاتیه خه نده وه ره سه ر هه ر دوو چاوم تا بزنام به به ردا زولفی بهر داوه که تاتا له بهر ئاوری ده روونمدا ده گریتم کوتم ئه ی تازه غونچه ی باغی جه ننه ت له بهر ته وقی فیراق و ئیشتیاق به جاری بمکوژه، خوینم بریزه بروی تیک نا به روودا ئاره قی رشت ره ها شیوا وه فایی دوور له زولفت

رۆژی ته ره ب و وه قتی گۆل و فه سلی به هاره گۆلزاری ئیره م، سوورته ی غیلان، قه دی تووبا بروانه له نیو هه لقه یی زولفی سه ری کۆلی هه ر له حزه که دئ پینیکه نی حه قمه که بگری بۆچی نه گریم کۆژتوویی سه ت غه مزه خه ده نگم به و زولف و موژه مه مکۆژه هه ر دهم به جه فایی به و قامه ته هه رانی شکۆفه ی قه د و بالام سووتاوم و شیواوم و سه ودایی و مه ستم

گولدهسته، نیگهه مهسته، دهههه پسته، گوله‌ندام  
 ئه‌و قامه‌ته به‌و دوو مهم و به‌و زولف و عیزاره  
 پرسیم چیه ئه‌و خاله له‌سه‌ر ئه‌و له‌به‌ه فرمووی:  
 زولفی که هه‌موو داوی دلی عاشقی زاره  
 هه‌ر عه‌تره به‌تا، هه‌ر گول و نارنجه به‌باره  
 جیی ماچی وه‌فایی، ئه‌وه نیشانه‌یی پاره

\* \* \*

## طاهر بیگ

(۱۸۷۸م/۱۲۹۵هـ/۱۹۱۸م-۱۳۳۶هـ)

طاهر، فرزند عثمان پاشا، فرزند محمد پاشا، فرزند کیخسرو بیگ، مشهور به طاهر بیگ جاف و متخلص به طاهر، از مادری اهل سنندج به نام «عادله» خانم در سال ۱۸۷۸م، در حلبچه به دنیا آمد. او تحصیلات خود را در مسجد آغاز کرد اما به نظر می‌رسد مراحل تحصیل علوم دینی را تا آخر به انجام نرسانده باشد. قرائن نشان می‌دهد که مدتی به یادگیری زبان فرانسه خود را مشغول کرده است و تا حدی یاد گرفته است. چون طاهر در خانواده‌ای از طبقات بالای جامعه بود، طبیعتاً از رفاه کاملی برخوردار بوده است. علایق او در زندگی غالباً به شکار و خوش‌گذرانی و سیاحت و شراب بود. او زندگی سخت و پر از مرارت را هیچ‌گاه نچشیده و کاری که از آن احساس خستگی کند نداشته است. اما چون لاغر و ضعیف و غالباً بیمار بود، عمر کوتاهی داشته است. او پس از بیماری و مدتی در سلیمانیه تحت مداوا قرار گرفتن، در سال ۱۹۱۸م، وفات کرد و جسد او را در عبایلی در شمال حلبچه دفن کردند. طاهر دیوان شعری دارد که به تقلید از سبک ادبی نالی موزون به وزن عروضی است.

به‌خه‌مه‌ی چاوی مه‌خمووری سیاهی، مه‌ستی‌مه‌ی کردین  
 ترازا به‌ندی سوخمه‌ی نالی گولناری به‌ ناهی من  
 به‌ه‌وری په‌رجه‌م و زولفی، روخ و ئه‌بروی که داپوشی  
 ئه‌گه‌رچی کوشتنی خو «قابض الارواح» ی موژگانی  
 عیلاجی ده‌ردی دل «ناری» له «تاهیر به‌گ» ته‌مه‌نا که  
 به‌ماچی لیوی موسته‌غنی له‌ئه‌نواعی مه‌زه‌ی کردین  
 که‌چی ده‌ستی له‌سه‌ر دانا، له‌ سه‌یری باخی به‌ی کردین  
 له‌ شه‌وقی روئیه‌تی به‌در و هیلالی یه‌ک شه‌وه‌ی کردین  
 به‌ قانونی مه‌سیحایی، به‌ خنده‌ی لیوی حه‌ی کردین  
 بلئی ئه‌مرو گوله‌ندامی، به‌ تیری جه‌رگ به‌ی کردین

\* \* \*

له‌ ده‌وری پیری مه‌یخانه، سه‌دایی موتریبان با بی  
 له‌ ناو به‌زمی حه‌ریفاندا، له‌ زومره‌ی به‌زمی رهنداندا  
 له‌ به‌ر ناله‌ی حه‌زینی من، له‌ به‌ر شین و گرینی من  
 غولامی سه‌روی بالاتم، ئه‌سیری زولفی تاتاتم  
 له‌ هیجرانی خه‌زان تا که‌ی، به‌ ئومیدی گولان تا که‌ی  
 زه‌مانه به‌زمی رهندانه، بده ساقی به‌ په‌یمان  
 نه‌ماوه‌ حالت و ژینم، له‌ ده‌س چوو روچی شیرینم  
 که‌ تاهیر قور به‌سه‌ر ماوه، سه‌راپا غه‌رقی خویناوه  
 له‌ تاریکی شه‌وی هیجران، چرای ده‌فعی خه‌مان با بی  
 له‌ نالینی غه‌ریباندا، ده‌وای ده‌ردی دلان با بی  
 له‌ به‌ر ده‌ردی برینی من، نه‌سیمی هم زه‌بان با بی  
 شه‌هیدی چاوی شه‌هلاتم، قرانی ئاشقان با بی  
 له‌ نه‌غمه‌ی بولبولان تا که‌ی، خوا فه‌سلی گولان با بی  
 ته‌عزیمی مه‌یخانه، بلین پیری موغان با بی  
 ره‌فیکان بین بکه‌ن شینم، سه‌دای گریه و فوغان با بی  
 ئه‌لین دووباره کوژراوه، ته‌بییی حازقان با بی

\* \* \*



## مصباح الدیوان ادب

(۱۹۱۶م/ ۱۳۳۴هـ-۱۸۵۹م/ ۱۲۷۵هـ)

عبدالله بیگ، فرزند احمد بیگ، فرزند رستم بیگ، فرزند بابا عمر، فرزند سیف‌الدین، با تخلص ادب در سال ۱۸۵۹ میلادی در روستای ارمنی بلاغ، در ناحیه‌ی مکریان متولد شد. گیو مکریانی در مقدمه‌ی دیوان ادب تاریخ تولد او را ۱۸۶۲ و وفاتش را ۱۹۱۲ ثبت کرده است (گیو مکریانی، ۱۹۶۶: پ) محمد علی شاه قاجار در زمان ولی عهدی خویش که ساکن تبریز بود ادب را به مصباح‌الدیوان ملقب نموده است. ادب در خانواده‌ای مرفه و باسواد بزرگ شد. ادب علاوه بر زبان مادری، با زبان‌های فارسی، عربی و ترکی نیز آشنا بود. تا حدودی زبان روسی و فرانسه را نیز می‌دانسته و علاوه بر هنر شاعری از هنر خوشنویسی نیز بهره مند بود. ادب آن دسته از اشعار خود را نوشته که ارزش هنری والایی دارد. به علاوه تا اندازه‌ای از نقاشی و تصویر آفرینی و موسیقی به ویژه تار و کمانچه بهره‌هایی داشته و کتاب‌هایی را هم تألیف کرده است (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲: ج ۲: ۱۳۱). گفته می‌شود از صدای خوبی هم برخوردار بود. صرف نظر از این هنرها، ادب، اهل عیش و عشرت و خوشگذرانی نیز بود. به شکار، باده نوشی علاقه داشت. یکی از مهمترین پدیده‌های زندگی ادب، عشق او به دختری به نام «نصرت» بوده است. این دختر، یکی از فرزندان عزت‌الله خان میرپنج از سرداران مکریان بود (همانجا). ادب همه‌ی اشعار خود را برای او سروده است ادب از بچگی به بیماری پارکینسون مبتلا بود. در ابتدا این بیماری او را زیاد آزار نداد، اما بعدها زمین گیرش می‌کند و سرانجام پس از تحمل سختی‌های بسیار در سال ۱۹۱۶ (گیو مکریانی، ۱۹۱۲م) در زادگاهش فوت کرده و در همان جا دفن می‌گردد (همان، ۷).

شه‌میمی عه‌نبه‌ر ئامیزت وه‌ها گیانپه‌روه‌ره ئه‌مرۆ  
ده‌ماغم پر له‌عه‌ترو بۆ و‌مشک و عه‌نبه‌ره ئه‌مرۆ  
به‌ئێ فه‌رمایشی جانان له‌سه‌رجان و سه‌ره ئه‌مرۆ  
خه‌راپه‌ی دڵ له‌لوتقی تو عه‌جایه‌ب به‌نده‌ره ئه‌مرۆ  
به‌وه‌سلت روو‌حی شیرینم هه‌لاهیل شه‌ککه‌ره ئه‌مرۆ

سه‌با له‌کنم گوزه‌رگه‌هت دیاری دولبه‌ره ئه‌مرۆ  
له‌خه‌ودا شه‌و خه‌یالی ده‌سته‌یی کاکۆلی یارم کرد  
دوێ فه‌رمووت که گیان و سه‌رفیدای ئه‌و خالی هیندووته  
به‌روودا قافیه‌ی هيجرت سه‌رای دلمی له‌غم پر کرد  
به‌بێ خوسره‌وی عالم له‌لام وه‌ک ره‌نجی فه‌ره‌هاده

\* \* \*

بێ نه‌شه‌یی زاتی بوت و په‌یمان‌ه ده‌لێ چی  
شیخ و شه‌مه‌ن و که‌عبه‌و بوتخانه ده‌لێ چی  
فه‌زل و هونه‌ر و عاریف و فه‌رزانه ده‌لێ چی  
ویردی سه‌حه‌ر و سه‌بچه‌یی سه‌د دانه ده‌لێ چی  
بنواره له‌سوژی دلی په‌روانه ده‌لێ چی  
قه‌ندیلی زه‌روزیوه‌ری کاشانه ده‌لێ چی  
په‌ندی به‌ریا لومه‌ و ئه‌فسانه ده‌لێ چی

بێ زه‌وق و مه‌حه‌به‌ت مه‌ی و مه‌یخانه ده‌لێ چی  
هه‌ر سیدقه‌ ده‌با مه‌ردی خودا ریگه‌ به‌مه‌قسوود  
عاقل ئه‌وه‌یه قه‌یدی عه‌لاقه‌ی نییه وه‌ک شیت  
زاده‌ی ره‌هی هاموونی ته‌ریقته مه‌به‌زاهید  
تو ناوی سه‌ری شه‌معێ مه‌بینه که ده‌سووتی  
میسباح ئه‌وه‌یه سائیره نووری له‌هه‌موو جی  
واعیز وه‌ره یه‌ک هه‌فته «ئه‌ده‌ب» فیر به‌له‌لای من

\* \* \*

سه نامی خودا چهنده مهلیح و چ قهشهنگه  
یا په‌رت‌ه‌وی میه‌روئو فوقی وادیی زه‌نگه  
چاوت به فیتنه فیتنه‌یی ئیسلام و فه‌ره‌نگه  
زولفی سیه‌هت بۆچی ده‌گه‌ل مه‌ی سه‌ری جه‌نگه  
وه‌ک سو‌حه‌تی خاراوو سه‌بووشیشه‌وو سه‌نگه  
تاکیشی که‌مه‌نداری برۆت پر له خه‌ده‌نگه  
بۆیه‌م به‌خودا وه‌ک ده‌هنت قافیه ته‌نگه  
هینامه‌وه هاتووم وه‌ره بیگره دره‌نگه

\* \* \*

هه‌ر له‌حه‌زه له نه‌شه‌ئی له‌بی وه‌ک جامی جه‌میکم  
ئه‌و ساته مه‌پرسه که قه‌رینی چ غه‌میکم  
هه‌ر سو‌بده‌م ئازورده‌یی تازه سته‌میکم  
نازانم ئه‌و‌یستا که له به‌ندی چ خه‌میکم  
له‌و گه‌نجه ئه‌من چاوه‌نواری که‌ره‌میکم  
ماوم که‌م و بیشیکی به‌لام «کالعدم» یکم

\* \* \*

ئه‌و چه‌به‌ری گیسوو که موززه‌ییه‌ن به په‌ره‌نگه  
روخساره دره‌خشانه له ناو زولمه‌ت و په‌رچه‌م  
لیوت به سو‌خن دینییه ئی‌عجازی مه‌سیحه  
چاوت ئه‌گه‌ر ئه‌و رۆ به نیگه‌ه مایلی سو‌لحه  
سه‌ختی دلّی تو شه‌وقی دلّی نازوکی ئیمه  
بی وه‌جه‌ه بکه‌م فیکری ره‌هایی له که‌مه‌ندت  
ته‌نگی ده‌می توّم هاته نه‌زه‌ر له‌و غه‌زه‌له‌ی دا  
فه‌رموته «ئه‌ده‌ب» جانی به ماچی که ده‌وا بی

مه‌ستی قه‌ده‌حی باده‌یی زیبا سه‌نه‌میکم  
ساقی که فروو‌غی مه‌هی دیداری نه‌بینم  
قه‌ت نه‌بووه شه‌ویکی به غه‌می کونه‌وه بنوم  
هینده‌ی غه‌م و چین خسته‌ه سه‌ر یه‌ک خه‌می گیسوو  
گه‌نجیکه خودا داده به وی حوسنی جیهانگیر  
گه‌ر حالی ئه‌ده‌ب بیتو بیرسن له فیراقت

## مستوره اردلان

(۱۲۶۴هـ/ ۱۸۴۷م- ۱۲۲۰هـ/ ۱۸۰۵م)

ماه‌شرف، متخلص به «مستوره» از خاندان قادری‌های سنندج، در سال ۱۲۲۰هـ/ ۱۸۰۴م، در این شهر متولد شد (مردوخ روحانی، ۱۳۸۲، ج ۱، ۳۷۹۰؛ نیز: هه‌زار، ۱۳۸۱: مقدمه‌ی میژووی ئه‌رده‌لان) ابوالحسن، پدر مستوره، با دربار حاکمان اردلان رفت و آمد داشته و از این لحاظ جزو بزرگان شهر به شمار می‌آمده است. مستوره در همان حوادث سن به مکتب‌خانه رفته و تحصیلات خود را آغاز کرد. با آنکه در آن دوران تحصیل علوم گوناگون الهی و ادبی برای زنان، رواجی نداشت، اما مستوره با همت فراوان برای فراگرفتن علوم ادبی و دینی تلاش‌های فراوانی کرد، او از هر نظر زنی باکمال و فضل بود و خطوط را استادانه می‌نوشت. مستوره همسر خسروخان ناکام، والی اردلان در سنندج است. گرچه براساس روایت‌ها سن و سال مستوره بسیار اندک بوده و در حدود ۴۴ سال و یا ۳۷ سال (کمانگر، ۲۰۰۵: ۱۹) زندگی کرده است (برای زندگی‌نامه، ر.ک: گازرانی، ۲۰۰۵)، اما زندگی پرباری داشته و توانسته است در این سن اندک آثار ارزشمندی بیافریند. مستوره کردستانی علاوه بر دیوان شعر، تاریخ اردلان، شرعیات و کتابی با عنوان مجمع‌الادبا را نوشته است.

بریندارم به تیری سینه سووزی نیشی موژگانت  
دلّیکم بوو ئه‌ویچت خسته ناو جاهی زه‌نه‌خدانت

گرفتارم به نازی چاوه‌کانی مه‌ستی فه‌تانت  
به تالی په‌رچه‌می ئه‌گریجه‌کانت عاره‌تت کردم

منیش هاتم، بفرموو بمکوژن، بمکهن به قوربانت  
 به شهرتی کفنه کهم بدووی به تای زولفی پهریشانت  
 که رۆژی جومعه بمنیزی له لای نه عشی شه هیدانت  
 ئە گەر وه ک من له ئەم دونیایه سووتابن له هیجرانت  
 ره قیب روورهش بن چون نالی بگا دهستم به دامانت  
 فدای شهرت و وهفات بم چی به سهر هات مه یلی جارانت  
 به ره سمی بهنده گی «مهستوره» واهاتوته دیوانت

\* \* \*

قوربان ره نجش تهن ره نجووررت  
 فیدای زه لیلی دهست ئازارت  
 فیدای تاج و تهخت خه سروانیت بام  
 فیدا مال چوّل خه سره و ئاوات بام  
 فیدای غولامان سهر ئەفگهندهت بام

به قوربان، عاشقان ئەمرو هه موو هاتوونه پابوست  
 ته شه ککور واجیبه بو من ئە گەر بمرم به زه خمی تو  
 له کوشتن گهر دنت ئازا ده کهم خوت بیته سهر قه برم  
 که سی تو کوشتیبت له رۆژی هه شرا زه همه تی نادهن  
 هه میسه سوژده گاهم خاکی بهر ده رگانه که ی تویه  
 دلّم مه شکینه چونکو مه خزهنی دهر د و خه می تویه  
 ئە تو ئەمرو له مولکی دل به ریدا نادره ی دهری

فیدای دوو دیده ی مهست و مه خمووررت  
 قوربان ناله ی زار و زگارت  
 خه سره و خوم فیدای نهوجه وانیت بام  
 فیدای جه وانیتی کام نه یاوات بام  
 فیدای که نیزان بن ناز مه ندهت بام

### ویژگی‌های سبکی شعر کلاسیک کرمانجی میانه

از لحاظ سبکی سبک شعری بابان دارای ویژگی‌های خاصی است. اگر ما براساس دیدگاه اسپیتزر سبک آثار ادب را در سه سطح زبانی، فکری و ادبی بررسی کنیم، شعر سبک بابان از نظر زبانی ساده است. البته در نگاه اولیه وقتی به شعر نالی نگریسته شود، زبان او را سخت و پر از تعقیدهای لفظی و معنایی خواهیم یافت اما دیگر شاعران این سبک به ویژه سالم و کوردی چنین ویژگی‌ای ندارند و زبان آن‌ها ساده، روشن، روان و نزدیک به زبان عامه است. ویژگی زبانی دیگری که عمده‌تاً در شعر شاعران سبک بابان دیده می‌شود، تأثیر شعر فارسی بر شعر آنها است. در بسیاری اوقات وزن مورد استفاده شاعران کرد همان وزن شاعران فارس است. تضمین شعر شاعران فارس زبان در این دوره به وفور دیده می‌شود. نه تنها تضمین شعر فارسی، بلکه عربی و گاه ترکی نیز مشهود است. واژه‌های فارسی و عربی به وفور در شعر شاعران این دوره، به ویژه نالی دیده می‌شود. صرف نظر از این نوع تأثیرپذیری، شاعران این سبک اشعاری به زبان فارسی نیز سروده‌اند که خود نشان از تأثیر عمیق زبان فارسی بر شعر شاعران کرد زبان دارد. علاوه بر این موارد، لغات و ترکیبات جدیدی نیز در شعر شاعران سبک بابان دیده می‌شود. قالب عمده‌ی شعر شاعران سبک بابان، غزل است، قصیده نیز می‌تواند در درجه‌ی دوم قرار گیرد. ترجیع‌بند و ملمع نیز گاه گاهی دیده می‌شود. ظرافت‌های ادبی و هنری، تصاویر و ایماژهای بیانی، آرایه‌های بدیعی و کنایات در شعر شاعران این دوره به ویژه نالی از فراوانی خاصی برخوردار است. برخی از این ظرافت‌های هنری، تکراری و به تقلید از شعر شاعران فارس و عرب به کار برده می‌شود و برخی نیز مربوط به جغرافیای کردستان و پیشینه‌ی فرهنگی ناحیه‌ی خود است. استفاده از فرهنگ عامه نیز در شعر آن‌ها جایگاه ویژه‌ای دارد. در دیوان نالی -مهمترین شاعر این دوران- بیش از پنجاه ضرب‌المثل وجود دارد. شاعران در استفاده از اوزان شعری

بسیار دقیق‌اند آنان غالباً از اوزان نرم و لطیف و جویباری هزج و رمل بیش از اوزان دیگر استفاده می‌کنند. قافیه و ردیف به کار رفته بسیار ساده است. تشبیهات به کار رفته نیز از نظر ادبی غالباً حسی و ملموس هستند. از نظر فکری نیز شعر این دوران ویژگی‌هایی دارد از جمله: معشوق گرچه غالباً زمینی است اما عاشق هیچ‌گاه به وصالش نمی‌رسد. مرثیه‌ها و تأسف‌ها و تحسرها از شکست بابان‌ها و از بین رفتن حکومت آن‌ها، صبغه‌ی خاصی به محتوای غزل و قصیده‌ی آن دوران داده است. عاشقانه‌سرایی در غزل گسترش پیدا می‌کند. گرچه هجو و هزل بیشتر مربوط به دوران پس از آن‌ها است، اما در دیوان آنان، به ویژه نالی، دیده می‌شود. مبارزه با ریاکاران و صوفیان ظاهرنا گاه در اشعار آن‌ها دیده می‌شود. گاهی مفاخره و خودستایی نیز به دید می‌آید. عشق به سرزمین مادری و توصیف آن در قالب زیباترین تشبیهات نیز وجود دارد. شاعران این دوره همچون سبک عراقی ادب فارسی غالباً در هجران یار به سر می‌برند.

## ادبیات معاصر کردی

با آنکه ادب معاصر کردی، به ویژه شعر، آن گونه که مشهور است با عبدالله گوران آغاز می‌شود، اما حق این است که ادب معاصر کردی از لحاظ محتوا و حتی قالب به اندکی پیش از گوران بر می‌گردد. نوری صالح شاعری بود که قبل از گوران اشعار نو سروده بود. از نظر محتوایی نیز بسیاری از شاعرانی که در نتیجه‌ی آوارگیها به عثمانی، به ویژه استانبول نقل مکان کرده بودند، شعر خود را در بیداری و ملیت و وطن و دیگر تمهای جدید سروده بودند. در این بخش تلاش ما این است که برخی از شاعران و نویسندگان معاصر را در حد بسیار مختصر معرفی کرده و به نمونه‌هایی از آثار آنها اشاره کنیم.

### گوران

(۱۹۶۲م/۱۳۸۲هـ-۱۹۰۴م-۱۳۲۲هـ)

عبدالله بیگ، فرزند سلیمان بیگ، فرزند عبدالله بیگ، متخلص به گوران، یکی از بزرگترین شاعران کرد است که در شهر حلبچه چشم به جهان گشود. او پس از رسیدن به سن رشد، تحصیلات خود را شروع کرد و تا سال ۱۹۲۴م، آن را ادامه داد. با آنکه مصائب و مشکلات فراوانی در زندگی چشید اما به سال ۱۹۲۵م، به عنوان معلم، در حلبچه و اطراف سلیمانی مشغول به کار شد و آن را تا سال ۱۹۳۷م، ادامه داد. گوران به دلیل خستگی از تدریس در مدارس ابتدایی، به توصیه‌ی توفیق وهبی به اداره‌ی راه و ترابری منتقل شد. او در جوانی با شعر و ادب فارسی و عربی آشنا شده بود و نخستین تجربه‌های شعری خود را آزموده بود. در همان دوران اندکی به خواندن زبان انگلیسی نیز روی آورده بود و تا اندازه‌ی قابل توجهی با این زبان نیز آشنایی داشت. با وجود تجربیاتی که در جوانی از سرودن شعر پیدا کرده بود اما به سال ۱۹۲۹م، به صورت جدی هنر سرودن شعر را آغاز کرد (ر.ک: حلیمی، ۲۰۱۰: ۱۹۸). گوران در تاریخ ادبیات کردی همان نقشی را دارد که نیما در ادبیات و شعر فارسی. او شعر نو کردی را به تأثیر از ادبیات اروپا در زبان کردی پایه گذاری کرد. گوران در سال ۱۹۶۲م، به بیماری سرطان درگذشت. او آثاری به نظم و نثر از خود جا گذاشت که جزو برترینهای ادبیات کردی است.

## گهشتی هه ورامان

«دیمه نی ریگا و بان»

ئاسمانی شینی گرتۆته باوهش  
به دارستان رهش ناو دۆلی کی  
هه ره رۆن ناکه ن پیچی شاخ ته واو  
بو ته نیایی شهو، لایه لایه یی خه م  
ریبوار ئه خاته ئه ندیشه ی بی بن  
که هیشتا گه ردوون پیی نه داوه تل  
تالی و شیرینی دونه یای ریباره

«ریگای ناو باخ»

ئه کشیته ناو باخ تووله ماری ری  
ئه سرپی ئاره قی ریباری مانوو  
«مانوو نه بی» یه له م کیل بو ئه و کیل  
سه لامی مانوو له پیری بی هیز؟  
سمۆره ی سه ردار، رۆله ی زرنگ و زیت  
ئه مجائه گه یته پیچی به رمالان

«دی»

چه شنی دلی شاد دییه ئاوایه .  
ئارامی بوو که له کۆشی به ختا  
هه ندی قنج و قیت هه ندی لارو کۆم  
بو ئاسمان ئه چن وه ک پیپیلکه ی دیو  
مالی ئاغایه و خانه قا و مزگه وت

«ژینی دیواخان»

هه ر خزمه تکاره و لیت ئه دا ده وره  
ئیتیر دیوانه و مه رحه بای میوان  
به چه فته و مشکی سه رته پله زل  
چ بو سه ر برین چ بو سه ردانان  
کرنووشی ئه کا به سه ردانه وان  
تیکه ل و پیکه ل بابه ت و ماده

کۆمه له شاخیک سه خت و گه رده نکه ش  
سه ریۆشی لووتکه ی به فری زۆر سپی  
جوگه ی ئاوه کان تیایه قه تیسه ماو  
هاوار و هاژه ی که ف چه رینی چه م  
تووله ری باریک، تووناو توون پشکن  
ناو ریگا ته ق ته ق، لا ری به ردی زل  
گا سه ره و ژووره، گا سه ره و خواره

پیش ئه وه ی بگه ی به ئاوانی دی  
شنه ی سیبه ری داری گو یز و توو  
ته سکینی ریگای باخه و باخی ویل  
سه لامون عه له یک، مامه ی بن دارگو یز  
مه رحه با سه ر چاو، به چکه ی کاکۆل قیت  
ئه رۆی هه ر ئه رۆی ته لان و ته لان

کام به ره ره رۆچکه ی زۆر باسه فایه  
خانوو به گزاده له سای دره ختا  
خانوو ئه هالیش زۆریان دوو نهۆم  
یه ک له سه ر یه کتر، به ره و لووتکه ی کتو  
له «دی» دا کام جیت گه وره به رچاو که وت

که گه هیشتیته به ره ده رگای گه وره  
ریت پیشان ئه دن تاکوو دیواخان  
ده سته ی خزمه تکار فیشه کدان له مل  
ده س له سه ر خه نجه ر چاوه ریپی فه رمان  
هه چ که سی تازه بیته دیواخان  
گه رمه دیوانی شه وی به گزاده

## «مه‌لای دیواخان»

ریشی بو سهر سنگ پهرشو بلآوه  
 زمانى شیرین، سیمای نهختى مۆن  
 به‌لام شیوهى زوى عه‌جهم و عه‌ره‌ب  
 له كوۆرى شه‌وا، مه‌لایه و مه‌لا  
 گووى راگرتنى تاوتاووى عه‌وام  
 سه‌رنجى كویران له نامه‌ى نووسراو  
 ده‌س ئەكه‌يته مل خه‌وى پاش ریگا

## «به‌یان»

تاریک و لیلى به‌رى به‌یانه،  
 زه‌رده له ترسى قاسپه قاسپى كه‌و  
 كز كز ئەتکیتته ناو به‌فرى سه‌ركه‌ل  
 له‌شوینى راوکه‌ر ته‌قه‌ى تفه‌نگ دى  
 هه‌ر سیحری رووته سه‌روشت ئیستاكه  
 جمو جوولیه‌تى چه‌شنى باى سه‌حه‌ر،  
 چاوه‌رییى رۆژن هه‌لینى چاوى  
 نایه‌ته ناو دى پرشنگى هه‌تاو.

## «مزگه‌وت»

روو به‌ره‌و قیبله، پشت له جه‌ه‌ننه‌م  
 وه‌ك مردوو كفنى بى ده‌نگى به‌ كوۆل  
 سێبه‌ر ئەكا بو خه‌وى به‌رده‌نوێژ  
 سنگى ماچ ئەكا ریشى به‌ وه‌نه‌وز  
 ئیمام هه‌له‌ستى دار به‌ ده‌ست، پشت كوۆم  
 په‌نگ ئەخواته‌وه لافاوى نوێژكه‌ر  
 چه‌ن پیرىك ئەبن به‌ خلتى لافاو  
 ئاخ به‌ بائ‌ه‌ده‌ن بو دنیاى فانى

## «کانیى ژنان»

ژنیك تیى ئەچى ژنیك بیته‌ده‌ر  
 قیبله‌ى دلدارىی هه‌رزه‌كارانه  
 سه‌ره رى ئەگرن، سه‌ر گه‌رم و عه‌جوول  
 له هیلانه‌ى دم ئەفرى هاوارایك

له‌ژیر می‌زه‌را مه‌لای نووشتاوه  
 قیافه‌ت په‌رپووت وه‌ك کتیبى كوۆن  
 بازى رۆحى چه‌ش، به‌شيعر و ئەده‌ب  
 بو میوان ببى مایه‌ى ته‌سه‌لا  
 تو و مه‌لا و شيعر و فه‌لسه‌فه‌ى ئیسلام  
 به‌بى زیاد و كه‌م بینيته پيش چاو  
 كه دیوان چوۆل بوو چوووته ناو جیگا

«الله اكبر» مه‌لا بانگانه  
 مانگى به‌ جیماوله سه‌فه‌رى شه‌و  
 ئەستیره‌ى مه‌غریب وه‌ك قه‌تره‌ى ئەمه‌ل  
 له‌ریى ئەو به‌رى شاخ ده‌نگى زه‌نگ دى،  
 وا به‌ ته‌ه‌واوى دونیا رووناكه  
 له دره‌خت ئەدا شنه‌ى باى سه‌حه‌ر  
 له‌سه‌ر جوگه‌ى ئاش قاز و مراوى  
 به‌لام تا خولقى نه‌كا چیشه‌نگا،

بنچینه‌ى مزگه‌وت نیشه‌تووه‌ته ناو چه‌م  
 مزگه‌وتى كاتى چیشه‌ته‌نگاوى چوۆل  
 سه‌وووه چنارى لقوپیۆپ دریژ  
 جار جار ئیمامى ته‌نیای له گووى هه‌وز  
 كه‌سێك بانگ ئەدا ئەشه‌له‌قینى گوۆم  
 تا ته‌ه‌واو ئەبى «الله اكبر»  
 نوێژ به‌تال ئەبى جه‌ماعه‌ت بلآو  
 سووچیک گه‌رم ئەكه‌ن به‌ رازى جوانى

سه‌رچاوه‌ى ئاویك، كه‌له‌كێك له سه‌ر  
 ئەمه‌ش له دیدا كانیى ژنانه  
 ئیواران پۆل پۆل، لاوى كاكۆل لوول  
 هه‌رچه‌ن هاره‌ى دى هه‌یاسه‌ى جوانیک

«ژن»

ژنی هه‌ورامان، سه‌رتاپای خشل،  
 تابلایی ته‌رپوش، ئالووالا جل  
 نیونیگای، خهنده‌ی ئه‌ستیره‌ی ئه‌مه‌ل  
 ژینی به‌هاری عه‌شق و جوانی

«گۆرانی»

عه‌شقی ئیواره‌ی سه‌ره‌ریی کانی،  
 رۆژ ئاوا ئه‌بی، چه‌م تاریک دایه،  
 مانگ به‌تریفه‌ی، ناودی ئه‌کا که‌یل  
 سیا چه‌مانه‌ سیا چه‌مانه  
 سه‌ر ئه‌داته چه‌م کلپه‌ی گۆرانی  
 ده‌نگی کناله‌یل هه‌ر دوایی نایه  
 هیشتا هه‌ر گه‌رمه‌ ناله‌ی کناله‌یل  
 به‌هه‌شتی عه‌شقه ئه‌م هه‌ورامانه  
 هه‌ورامان جیگای سیا چه‌مانه

خیام به‌کردی

ئه‌م گۆزه وه‌ک من دل‌داری بووه  
 ئه‌و ده‌سکه‌ی ئیستا قولفه له‌ملیا،

\*\*\*

ئه‌فسووس! تۆماری جوانیمان ته‌ی بوو  
 ئه‌و مه‌له مه‌سته‌ی جوانی بوو ناوی،

\*\*\*

ئه‌لین له‌به‌هه‌شت حۆریی جوان هه‌یه،  
 بۆچ یار په‌ره‌ستی و مه‌ینۆشی نه‌که‌م،

\*\*\*

ئه‌وانه‌ی ده‌ریای فه‌زل و هونه‌ر بوون،  
 له‌م شه‌وه زه‌نگه‌ رییان ده‌رنه‌کرد،

\*\*\*

سه‌رچاوه‌ی بۆنی میخه‌ک و سمل

به‌ژن و بالآ جوان، به‌ده‌ن نه‌رمو شل

نه‌غمه‌ی گه‌توگۆی، وه‌ک جریوه‌ی مه‌ل

جیلوه‌گای حوسنی، ریی باخ و کانی



## پاییز!

پاییز! پاییز  
 بووکی پرچ زهره،  
 من مات، تو زیز:  
 ههردوو هاودهرد!  
 من فرمیتسکم، تو بارانت؛  
 من هه ناسه م، تو بای ساردت؛  
 من خه م، تو هه وری گریانت  
 دوایی نایه: دادم، دادت،  
 هه رگیز، هه رگیز،  
 پاییز! پاییز  
 پاییز!  
 پاییز!  
 شان و مل رووت،  
 من مات، تو زیز،  
 ههردوو کمان جووت  
 هه رچه ند گول سیس ئه بی بگریین  
 ئالتوونی دار ئه رژئی بگریین،  
 پۆلی بالدار ئه فرئی بگریین،  
 بگریین .. بگریین .. چاومان نه سرین،  
 هه رگیز، هه رگیز،  
 پاییز! پاییز!

## فایق بیکس

(۱۹۰۵م ۱۳۲۳هـ - ۱۹۴۸م/۱۳۶۷هـ)

فایق فرزند عبدالله بیگ در سال ۱۹۰۵م، در یکی از روستاهای اطراف سلیمانیه به دنیا آمد. تحصیلات خود را با مشکلات فراوانی به انجام رساند. او در سال ۱۹۲۵م، به عنوان معلم در سلیمانیه استخدام شد. فایق، بارها به وسیله‌ی حکومت وقت بغداد مورد آزار و اذیت قرار گرفت. او تا سال ۱۹۴۸ با مشقت فراوان به آموزش اشتغال داشت. در همین سال بود که در حلبچه وفات نمود. فایق دیوان شعری دارد که برخی از اشعار آن موزون به وزن عروضی است و برخی هجایی. مضمون اشعار بیکس، بیشتر انتقادهای تند و گزنده از وضعیت اسف بار کردها، فقر و بی کاری و بی سوادی و علل عقب ماندگی آنان است. شیرکو بیکس شاعر نام آشنای کرد، فرزند فایق است.

هه‌ردوو گرفتار یه‌ک ئاه سه‌ردین  
 منیش دهر به‌دهر به‌شارانه‌وه  
 دهرمانی دهردی دل‌هی بیماران  
 بی یار و هاوده‌م عاجز و ته‌نیام  
 گ‌یرۆده‌ی داوی یاری شیرینم  
 شیت و شه‌یدای ئه‌و ئه‌گریجه‌ خاوه‌م

ئه‌ی مانگ من و تو هه‌ردوو هاوده‌ردین  
 تو ویل و ره‌نگ زهره‌ به‌ ئاسمانه‌وه  
 ده‌خیلتم ئه‌ی مانگ قیبه‌ی دل‌داران  
 شه‌ویکه و ئه‌مشه‌و بگه‌ره فریام  
 دل‌زار و بی‌زار په‌ست و غه‌مگینم  
 دل‌به‌ندی عه‌شقی ئه‌و به‌له‌ک چاوه‌م

\* \* \*

سواری پاپۆری جه‌هل بووم و به‌ ناویا تی په‌ریم  
 نامگرن جاریکی تر ئینجا له‌ که‌یفا هه‌له‌په‌ریم  
 به‌و قسانه‌م ئیوه‌ قه‌ت باوه‌ر مه‌که‌ن سه‌گ بووم وه‌ریم  
 گه‌ر له‌ مه‌ولا ناوی عیلم برد بزانه‌ن سه‌سه‌ریم  
 سووک و ریسوا بووم له‌ناوا گ‌یرۆده‌ی ئاخیر شه‌ریم  
 هه‌ر کتیبیکم هه‌بوو ئیمرو له‌ داخانا دریم  
 به‌رگی نادانی له‌به‌ر کرد، بوو به‌ خاوه‌ن زیر و سیم  
 با ده‌میکیش من به‌بی ئه‌ندوووه و غه‌م بو خوم بژیم

تووشی لافاوی عیلم بووم و به‌لام زوو ده‌ره‌په‌ریم  
 سه‌د شوکر ئوخه‌ی نه‌جاتم بوو له‌باسی عیلم و فه‌ن  
 گه‌ر چی تا ئیستا وتوومه‌، تی‌بگه‌ن زوو پی‌بگه‌ن  
 خوینده‌واری شیتیه‌ هه‌ر جه‌هله‌ ئینسان سه‌ر ئه‌خا  
 هینده‌ ته‌عقیبی حه‌قم کرد تاکوو نانی خوم بری  
 چاکه‌ حیه‌ی عاقلم زانی که‌ حه‌سه‌ یا شه‌قه  
 پیایوی دانا عه‌قلی دانا زانی بو‌ی ناچیته‌ سه‌ر  
 شه‌رته‌ که‌ر بم، باره‌ گوژم لی بنین خرره‌ی نه‌یی

\* \* \*

## پیرمرد

(۱۸۶۷م/۱۲۸۴هـ-۱۹۵۰م/۱۳۶۹هـ)

توفیق بگ فرزند محمود آقا، متخلص به پیرمرد در سال ۱۸۶۷م، در سلیمانیه چشمان خود را بر گیتی گشود. در شش سالگی راهی مکتب شد و تحصیلات خود را آغاز کرد. شهر و روستاهای فراوانی را برای تحصیل گشت تا سرانجام در بانه به تحصیلات خود خاتمه داد. به سال ۱۸۸۲م، در سلیمانیه به عنوان آمارگیر به کار پرداخت پس از انجام کارهای گوناگون به استانبول رفت و چون به همراه شیخ مصطفی نقیب و شیخ محمود حفید بود، مورد توجه سلطان قرار گرفت. توان نویسندگی و هنر کتابت پیرمرد باعث شد که او در سال ۱۸۹۹م، به عنوان نماینده‌ی پارلمان به کار بپردازد. در سال ۱۹۰۵م، مجلس اعلا تعطیل شد و پیرمرد تا سال ۱۹۰۸م، به حرفه‌ی روزنامه‌نگاری و وکالت پرداخت. در سال ۱۹۲۴م، که حکومت عراق تشکیل شد و از دولت عثمانی جدا شد، پیرمرد به زادگاه خود، سلیمانیه بازگشت و تا سال ۱۹۵۰م، که فوت کرد روزنامه‌ی ژین را منتشر کرد.

جه ژنیکی کۆنی کورده، به خوشی و به هاتهوه  
 ههر خوینی لاوه کان بوو، گوئی ئالی نهوبه هار  
 مژدهی به یانی، بۆ گهلی دوور و نزیك ئه برد  
 لاوان به عهشق ئه چوون، به به رهو پیری مهرگه وه  
 خوینی شه هیده، به رهنگی شهفهق شهوق ئه داته وه  
 قه لغانی گوئه، سنگی کچان بی له هه لمه تا  
 نامرن ئه وانه، وا له دلای میلله تا ئه ژین

\* \* \*

ئه ویش وا دیاره گریی وا له دلدا  
 که باوی نه ما، نامینی کهس له دهوری  
 گه دا و شا به ئاواته وهن بۆی سبه ینان  
 وه کو مشتومال ژهنگی دل نایه لئ بۆی  
 که هه لیان پچورکاند و کهوته سهر ئاگر  
 به ده م قولپی گریانه وه وا ده بیژی:  
 که هۆشت بیی پشت مه بهسته به مانه

\* \* \*

ئه م رۆزی سالی تازه یه، نه ورۆزه هاته وه  
 چهند سال، گوئی هیوای ئیمه، بی بهست بوو تا کوو پار  
 ئه و رهنگه سووره بوو، که له ئاسۆی بلندی کورد  
 نه ورۆز بوو، ئاگریکی وه های خسته جه رگه وه  
 ئه وا رۆژ هه لات، له به نه نهی به رزی ولاته وه  
 تا ئیسته رووی نه داوه له ته ئریخی میلله تا  
 پیی ناوی بۆ شه هیدی وه تن، شیوه و گرین

به هار هات و ده ردی ئه بینم له گویدا  
 ئه زانی که وا پینج دوو رۆژه دهوری  
 که رازاندیه وه دهسته گول، دهستی دهوران  
 به ناله و نزان بولبول و عاشقان بۆی  
 له پاش ئه م هه موو ناز نازه نینه کوتوپر  
 وه کو هه لمی مه نه جل جوانا و ئه ریژی  
 که بی بایه خه خوشه ویستی زه مانه

## هیمن

(۱۹۲۱م/ ۱۳۳۹هـ - ۱۹۸۵م/ ۱۴۰۵هـ)

محمد امین شیخ الاسلام، فرزند سید حسن شیخ الاسلام مکرزی، یکی از بزرگترین شاعران ادب معاصر کردی است. او به سال ۱۹۲۱م، در شیلاناباد اطراف مهاباد چشم به دنیا گشود. در سن هفت سالگی تحصیلات خود را آغاز کرد، اما پس از چند سال، پدرش، او را روانه‌ی خانقاه شیخ برهان کرد تا بتواند روزی جانشین پدر بزرگش، ملا جامی شود. در آنجا بود که با ههژار، شاعر و نویسنده مشهور کرد آشنا می‌شود و تا هنگام مرگ دوستی آنان ادامه یافت. هیمن با ادب کردی و فارسی آشنایی عمیقی داشت. در آغاز چون پدر هیمن با شاعر شدن فرزندش مخالف بود، هیمن اشعار خود را پنهانی در دفتری یادداشت می‌کرد. با آنکه یک بار پدر هیمن دفتر شعرش را سوزانده بود، اما باز هم به دور از چشم پدر به شعر و شاعری می‌پرداخت. خیلی طول نکشید که به عنوان شاعر ملی در میان کردها مشهور شد و شعرش در محافل بزرگان خوانده می‌شد. هیمن در بسیاری از فعالیت‌های سیاسی دوره‌ی خود مشارکت داشت تا اینکه پس از انقلاب دست از فعالیت‌های سیاسی کشید و به کار مطبوعاتی و علمی و نویسندگی و شعر پرداخت. او با تأسیس انتشارات صلاح الدین در ارومیه، یکی از بزرگترین خدمات را به ادبیات کردی نمود. انتشارات صلاح الدین در واقع محلی برای تجمع روشنفکران آن روز چون معروف آقایی و جلال ملک‌شاه

و دیگران بود. در سال ۱۹۸۵م، هیمن اقدام به انتشار مجله‌ای به نام سروه نمود که آن نیز یکی دیگر از بزرگترین خدمات هیمن به زبان و ادب کردی بود. هیمن در سال ۱۹۸۶م، دنیای فانی را رها کرده و به سرای باقی شتافت. برخی از آثار او: ۱. تاریک و روون (مجموعه شعر)، ۲. ناله‌ی جودایی (مجموعه شعر)، ۳. پاشه‌روک (مجموعه مقالات)، ۴. چه‌پکیک گول و چه‌پکیک نیرگز، ۵. تحفه‌ی مظفریه.

زاهیدی خه‌لوه‌ت نشین بووم، ئیسته مه‌ست و مه‌ی زه‌دهم  
گیانه‌کم! من شیت و شه‌یدای لار و له‌نجه‌ی ئەم قه‌دهم  
رۆژی کوشته‌ی مینی ژوپ و رۆژی گیرۆده‌ی شه‌دهم  
زه‌رده‌په‌ر، کاروانکوژه، تاریک و روونی سوب‌دهم  
سیتی لا سوور و به‌هینی زه‌رد و هه‌ناری گول به‌دهم  
گا له‌ده‌شتی گه‌رمه‌سیر و گا له‌کوستانێ گه‌دهم  
گێژ ده‌خۆم، پینچی ده‌دهم، من رۆله‌ کوردی ئەم سه‌دهم  
هه‌ر ده‌بی بیرووم، ده‌بی بکشیم، وچانی لئ نه‌دهم  
ناخی گۆری ته‌نگه‌ جیگام، هه‌ر تل ئاسا بی قه‌دهم  
چون به‌ره‌و تاریکی ده‌خشیم، پال و شه‌یتانی ده‌دهم  
به‌فری گه‌وره‌م دی چیای گرت و به‌تاوی بۆوه قه‌دهم  
عومری زۆرم دی که‌ دوایی هات به‌ریسویی و نه‌دهم  
ئه‌و ده‌مه‌ی خۆم وه‌ک دلۆپیک ده‌چمه‌ نیو ده‌ریای عه‌دهم

\* \* \*

که‌وا ئەمشه‌و سه‌ری هه‌لدا له‌ ناخدا خه‌میکێ تر  
به‌چی دیاره‌ که‌ ده‌بینم شه‌ویکی تر، ژه‌میکێ تر  
له‌ سه‌ر که‌یکێ ته‌مه‌ن، هه‌لناکری تازه‌ شه‌میکێ تر  
مه‌رگ مه‌ودا ده‌دا دیسان بینم سه‌رده‌میکێ تر؟  
له‌ پيشمدايه زه‌رد و ماه و سه‌خت و ئەسته‌میکێ تر  
ده‌نا هیشتا له‌ کوردستان ده‌ژین «زین و مه‌م» یکی تر  
له‌نیو دلدا هه‌مه‌ ئاواتی خال و په‌رچه‌میکێ تر  
ئه‌گه‌ر بیجگه‌ له‌ ناکامیش نه‌بینم به‌ره‌میکێ تر  
گوتم یا خوا له‌ سه‌ر سوور گول نه‌بینم شه‌نمیکێ تر

\* \* \*

خۆزگه‌ تاوی رامنه‌بواردبایه‌ بی‌یار  
خۆزگه‌ له‌یه‌که‌م ژوانگه‌دا ده‌م‌ردم

سۆفی گوشه‌ی خانه‌قا بووم، ئیسته پیری مه‌یکه‌ده‌م  
سه‌روی ئازادیش له‌بار و دلکەش و به‌رزه، به‌لام  
جیلوه‌بی جوانی له‌هه‌رچیدا هه‌بی خوشم ده‌وی  
هه‌ر یه‌که‌ی بۆ خۆی ده‌جوولینیته‌وه‌ هه‌ستی ده‌روون  
ئاسمانی ساو و ده‌ریای مه‌ند و تارمایی چیا  
کئ وه‌کوو من سارد و گه‌رمی رۆژگاری چیشته‌وه‌؟  
وه‌ک شه‌پۆلی زیی خورم، ساتی هه‌دادانم نییه  
ریگه‌ سه‌خت و پر له‌که‌ند و له‌ند و هه‌لدیره‌ و گه‌وه  
سبیه‌ری مه‌رگم له‌ پيشدايه و به‌ره‌و مه‌نزل ده‌رۆم  
من به‌ره‌و ئاسۆ، به‌ره‌و رووناکی بالم گرته‌وه  
کانی روونم دی به‌ لیشاوی به‌هار شلوی نه‌بوو  
ژینی کورتم دی پراویر بوو له‌ شانازی و شه‌ره‌ف  
ئاگری سینه‌م بلنسه‌ی دی و ولات رۆشن ده‌کا

ئه‌گه‌رچی شه‌و درنگه‌ ساقی بۆم تیکه‌ ده‌میکێ تر  
له‌ باده ئەم ژه‌مه‌ تیر که‌ منی تینوی جگه‌رسووتاو  
ئه‌وه‌نده‌ ده‌رده‌دار و بی‌په‌ره‌ستارم که‌ پیم وایه  
گه‌لێکم رۆژگاری تال و شیرین رابوارد، ئاخو  
گه‌یشتمه‌ سه‌ر ترۆپیکێ ئاره‌زوو رۆژی، که‌چی روانیم  
نه‌ما خانی هه‌تا چیرۆکی عیشقی ئیمه‌ دارپێژی  
هه‌زار هینده‌ په‌ریشان و سیاچاره‌ بژیم هیشتا  
هه‌تاکوو دواپشوو ریبوواری رینگای عیشق و ئازادیم  
که‌ فرمیتسکم له‌ سه‌ر روخساری کێژی دل شکاو بینی

خۆزگه‌ وه‌ک خۆر نه‌مدیبایه‌ شه‌وی تار  
خۆزگه‌ پیری که‌له‌لای نه‌ده‌کردم

## هه‌ژار

(۱۳۰۰هـ/۱۹۲۲م - ۱۳۶۹هـ/۱۹۹۰م)

عبدالرحمان شرفکندی، فرزند ملا محمد در شهر مهاباد به دنیا آمد. هه‌ژار همچون بسیاری از هم سن و سالانش برای یادگیری علوم اسلامی روانه‌ی حجره مساجد شد. در آنجا بود که با عبدالرحمان ذبیحی، شاعر و نویسنده‌ی مشهور آشنا شد که این دوستی تا مرگ همچون هیمن ادامه پیدا کرد. عبدالرحمان شرفکندی در سال ۱۹۴۲ به واسطه‌ی ذبیحی با نهضتی سری آشنا - شده وارد آن شد. کار این جمعیت، کمک به فقرا، آموزش زبان کردی، و تلاش در جهت آزادی از یوغ استبداد ستم شاهی بود. هه‌ژار پس از شکست جمهوری مهاباد به کردستان عراق فرار کرد. مدتی نیز در بغداد به سر برد و سپس به ناچار راهی سوریه شد از سوریه نیز به لبنان و برخی کشورهای اروپایی رفت. نتیجه‌ی این آوارگی، سی سال غربت و دوری از وطن بود. او پس از شکست بارزانی به سال ۱۹۷۵م، به همراه ملا مصطفی به ایران آمد و در ایران امان نامه گرفت. هه‌ژار پس از انقلاب در سال ۱۳۷۵ در انتشارات سروش مشغول به کار شد. او پس از عمری پر ماجرا به سال ۱۳۶۹ در گوهر دشت کرج جان به جان آفرین تسلیم کرد. هه‌ژار آثار فراوانی از خود به یادگار نهاده است. برخی از آثار او: ۱. فرهنگ لغت کردی - کردی و فارسی. ۲. ترجمه قرآن به کردی. ۳. ترجمه‌ی قانون ابن سینا به فارسی. ۴. ترجمه شرفنامه بدلیسی به کردی. ۵. ترجمه رباعیات خیام به کردی. ۶. دیوان شعر کردی. ۷. شرح دیوان ملای جزیری. ۸. ترجمه و شرح مهم و زین خانی به کردی کرمانجی میانه و بسیاری دیگر.

## فیل له تاریکی

تاریک و تنوک نه مۆم نه چرا بوو  
دابزانن داخوۆ چۆنه ئهم فیله  
لای وابوو زۆر باش له فیل ئەزانئ  
ئەبوت: فیل خۆشه وهک تهختی روان  
من باشترم دیت، فیل باوه‌شینه  
وتی: فیل وه‌کولوساوکی ئاوه  
فیل کوله‌کویه و لووس و بی گری  
وتی سویند ئەخۆم په‌تکه و پساوه  
ئەبوت مه‌چنه شه‌ر بی تیر و کهوان  
شه‌ر له‌سه‌ر فیله و فیلتان نه‌دیوه  
لێتان روون ئەبوو ریگه لی ون بوون  
دهمی تی وه‌رده‌ی گوناوه و تاوان

شه‌وله پشتیریک فیل داکرابوو  
چهند لاویک به دزی چوونه ته‌ویل  
هه‌ریه‌ک له لایه‌ک به‌دهس کوتانی  
یه‌ک دهستی کوتاله‌سه‌ر پشتی پان  
گوی گرت و ئەبگوت: به‌س بنه‌رینه  
ئەهوه‌ی هه‌ر دهستی له لووتی داوه  
لاقگر ئەیقیژاند ده‌ک مردووت مرئ  
دهس له کلکده‌ر که‌وتبووه دواوه  
گالته‌ی پی ده‌هات مامه‌ی فیله‌وان  
به خه‌یال که‌متان له زۆر زانیوه  
گه‌ر چرا هه‌با یان رۆژیکی روون  
کار تا نه‌یخه‌یته بنج و بناوان

\*\*\*

## فرمیسیکی هه تیو

له هه کۆلان و بانیک بوو بهههرا و قریوه  
له تاجی پادشادا؟ جوانی وهههام نه دیوه.  
هیندهی ههیه به پوولی زۆر و فرهی کریوه  
فرمیسیکی چاوی ئییه و خوینی دلی هه تیوه  
گورگه له پیستی مهردا، ههزار زگی دریه  
گه دایه شا که مالی مسکینه کهی بریه  
فرمیسیکی دانه دانهی هه تیوه هه لوه ریوه  
نازانی ئیسته ناههق پرزهی ههقی بریه؟

روژی به کووچه یکدا ده رویی پادشایه ک  
پرسی هه تیوی بی کهس چیه دهه تروسکه  
کهسی وهرامی داوه: له کوی ده ناسین ئییه  
پیریژنیکی بیکهس گوتی: ئه من ده زانم  
به بهرگ و چیتی شوانی ئییه فریودراوین  
ئه و شیخی گوند و ئه سپی کریوه ریگریکه  
له دوری تاجی پاشا دیقهت بکهی ده زانی  
هه ژار له پهندی بی سوود چته ده گه ل نه زانان

## فرمیسیکی هه ژاریک

تکا ئه شکی ئاواره کوردی، هه ژاری  
ئه تو و ئیره چی دهنکه فرمیسیکی بی خیر؟  
له دجله و فوراترایه ناو و نیشانم  
له به ژنت له چل چه شمه پییه به یامی  
شتیک بووین ئییه ش گهرچی ئیستا ئه سیرین  
به خشه له جیی توی به خوشتر ده زانم  
به دیمه ن هه مووی شوخ و شهنگتر له تویه  
به خاوه ن ده بی کیو و چوم و زه ویمان  
هه زارانی وهک تو له شاباشی ده دری  
له ری سهر به خو بوونی کوردان رژاوم  
وهه باوه شم بته مه به حری بی بن  
له چه گهردی گهر دوون به شی کورد بسینه

له سهر چومی رایین له روژگاری جاری  
به سهریا خوری: کویندهری ئه ی تکهی سویر  
وتی: ئاوی چاوی کوری کوردستانم  
له زیرینه روود و ته تاهو سه لامی  
له سهر خو به ئه ی رایینی شوخ و شیرین  
هه رچهند دیل و بیچاره شه نیشتمانم  
چ که لوه و چ سیروان و چ ئاویزه رویه  
ئه گهر لاده چی ئه م ته مه ی نه گبه تیمان  
له درکی نه یاران بژاریکی ده کری  
به لی ئاوی چاوم، له دل هه لکزاوم  
وتی رایین: ئه ی تیشک و هیزی دلی من  
به هاوار و دادت موحیت بشله ژینه

\*\*\*

## ته رمی هه ژاریک

کور بوی ئه گریا هاوار و گابور:  
نه چرای لییه و نه هه سیر نه بهر  
تهنگ و تاریک و پر له مشک و مار  
رای کرده مال و بانگی کرد: باوه:  
که لاکه مردووش ئه هیننه مالمان!

ته رمی هه ژاریک ده چوو به ره و گور  
باوه گیان ده تبه ن بو کونیکی ته ر  
نه نان و نه ئاو نه هاو ده م نه یار  
منالیک بیستی و به هه له داوه  
سه رباری ده رد و ژبانی تالمان

## عبدالله پشیو

(تولد ۱۹۴۶م/۱۳۶۵هـ)

در یکی از روستاهای اطراف اربیل به دنیا آمد. دوران ابتدایی و متوسطه را در همان شهر به پایان رساند. او عضو پیشمرگان کرد بود که علیه حکومت فاشیست بعث مبارزه می‌کرد. پس از شکست ملا مصطفی در سال ۱۹۷۵م، پشیو به روسیه رفت و در دانشگاه پاتریس لومومبا تا مقطع دکترای ادبیات کردی به تحصیلات خود ادامه داد. سال ۱۹۹۲م، به وطن بازگشت و شاهد برادرکشی احزاب کردی کردستان عراق بود. پس از تلاش فراوان برای پایان دادن جنگ برادر کشی و موفق نشدن، به نشانه اعتراض وطن را ترک کرد. در لیبی، روسیه و سوئد به تدریس پرداخت. هم اکنون در سوئد اقامت دارد. از عبدالله پشیو تاکنون مجموعه‌های شعری فراوانی چاپ شده است. پشیو به همراه شاعران گروه کفری و کرکوک مانند «لطیف هلمت» و «رفیق صابر» و «شیرکو بیکس»، با درکی عمیق و درست از شعر جهانی و نیز رکود شعر کردی، به تغییرات و انقلاباتی دست زدند که نتیجه‌ی آن، رشد و پویای شعر کردی در حد جهانی آن بود. پشیو با ایجاد ابتکارات و نو آوری‌هایی در شعر کردی، فضایی نو ایجاد نمود.

«بۆ کچیکێ کال»

له دووره وه ناوت بیستووم

ناشاره زا خۆشت ویستووم

گواپه له گه‌ل شیعه‌کانما زۆر ژباوی

شه‌وه‌های شه‌و

ته‌زوی شیرینیان بین داوی.

نه تناسیوم!

بروا بکه نه تناسیوم...

ئه‌و جیهانه‌ی تو ده‌ته‌وی

هه‌رگیز لای من ده‌ست ناکه‌وی.

جیهانی من هه‌مووی خه‌مه

زه‌رده خه‌نه‌ی ئیجگار که‌مه

ته‌لاری من که‌لا‌وه‌یه

جینی په‌رتووک و هۆنراوه‌یه.

ئه‌وه‌ی رووگه‌ی دل و چاوه

ته‌نیا بیتیکی شکاوه!

دوور به له من،

له ژینی من،

له چاوانی بهد بینی من .  
 دوور به له من، له هه لیه ستم،  
 له و چه پکانه ی  
 بو شایه پکیک ده یانبه ستم .

«له بهر ده رگه»  
 شه و راشکا  
 ئەژنۆم شل بوو .  
 مانگ به تاقی ئاسمانه وه هه لپرووکا  
 ده رگه که تم لئ بکه وه .  
 ئەم شه و هاتووم  
 بو چینی چه پکه نیر گزیکی چاوت،  
 بو نووچ دانئ،  
 بو خه ونئ .. توژه گریانی ...  
 له سه ر هه وری قژی خاوت .

ئەمشه و هاتووم،  
 ترووسکه ی شاری یادگار بانگی کردووم .  
 له گه ل سیمای منالیمما  
 له گه ل خه می شو ره بیما،  
 هاتووم و ناگه ریمه وه :  
 یا بیته ده گه م،  
 یا، وه ک مۆمیک، ده سووتیم و ده تویمه وه !

\*\*\*

ده رگه که تم لئ بکه وه  
 هه ر دلداره که ی جارنم،  
 هه ر کیلگه که ی بهر ده رگه تم،



هەر تینۆه که ی کرپۆه و لیزمه ی بارانم .

دهرگه که تم لی بکه وه .

من ئەو که سه م،

تا دوینی بوو،

له ناو گهرووی رووناکیدا ده تشاردمه وه .

له ناو جامی مه ترسیدا ده تخواردمه وه .

\*\*\*

کات -

له ژیر بالی ئاسماندا،

خه ریکه باویشک ده دات،

شوین -

قوله ره شتیکی کیه .

دهرگه که تم لی بکه وه،

شتیک نییه شیرین تر بی

له خشپه ی پی و چرپه ی چیه!

\*\*\*

دهرگه که تم لی بکه وه .

کفت و ماندووی ریگه ی دوورم:

وه کوو جاران،

که میک له لات ده مینمه وه و راده بوورم .

\*\*\*

شه و راشکا .

ئه ژنۆم شل بوو .

مانگ به تاقی ئاسمانه وه هه لپرووکا:

دهرگه که تم لی بکه وه،

دار و بهردی به دهرگه تان هاتنه تکا!

## شیرکو بیکس

(۱۹۴۰م/۱۳۵۹هـ - ۲۰۱۳م/۱۳۹۲هـ)

شیرکو بیکس فرزند شاعر مشهور، فایق بیکس، در سال ۱۹۴۰م، در سلیمانیه چشم به جهان گشود. هنوز کودکی بیش نبود که پدرش را از دست داد و به ناچار سرپرستی مادر و دیگر اعضای خانواده را بر عهده گرفت. در سن ۱۷ سالگی اولین مجموعه شعری خود را منتشر کرد. سالهای متمادی مبارزه کرد. از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲م، به عنوان پناهنده سیاسی در کشور سوئد به سر برد. در سوئد برنده جایزه‌ی قلم توخولسکوی شد. پس از بازگشت به وطن، اقدام به تأسیس مؤسسه‌ای فرهنگی به نام «سردم» نمود. فعالیت‌های این موسسه در چاپ و انتشار کتاب و مجله و عرصه‌های اجتماعی و سینمایی بود. اشعار شیرکو به بسیاری از زبانهای دنیا برگردانده شده است. در ایران نیز برخی از اشعار او به فارسی ترجمه و چاپ شده است. سال ۱۹۷۵م، به همراه شاعران کفری و کرکوک، بیانیه‌ی «روانگه» را منتشر و ضرورت تحول شعر کردی را مطرح کردند. شیرکو در آغاز، اشعار کوتاه می‌سرود، ولی بعدها به روایت‌های بلندی انجامید که خود آن را «رمان شعر» نامید. وی با انتشار «ده‌به‌ندی په‌پوله» و «روژ ژمیری شاعیریک» و «بون نامه» سعی کرد تا شعر و داستان را در هم آمیزد.

«قوول بوونه‌وه»

که جوگه‌یک تینوو ئه‌که‌یت،

دلی رووباری ئه‌شکینی.

که تیشکی بگری و به‌ندی که‌ی،

خوره‌تاو له خوت زیز ئه‌که‌ی.

خو ئه‌گه‌ر خوور برینداری که‌ی،

خوین له خوت ئه‌که‌ی به‌ دوژمن.

ئه‌وه‌ی که‌ خوینی رووناکییش،

ئه‌بیته‌ دوژمنی ژینی،

تاریکی شه‌ویک ئه‌یکوژی.

\*\*\*

«قه‌له‌م»

قه‌له‌می سه‌ری خو‌ی هه‌لگرت

هیچ ده‌فته‌ر و هیچ کاغه‌زی

نه‌پانزانی،

رووی له‌ کوی کرد.

چوونکه‌ ویستیان دای بده‌ن و

خوی بکوژینه‌وه.  
چونکه ویستیان و بنوسی،  
هر به تهنیا سولتانه‌کان،  
بیخویننه‌وه.

\*\*\*

«خۆشه‌ویستی»  
گویم نا به دلی خاکه‌وه  
باسی دل‌داری باران و خوی بو کردم.  
گویم نا به دلی ئاوه‌وه  
باسی خۆشه‌ویستی خوی و  
سه‌رچاوه‌کانی بو کردم.  
گویم نا به دلی داره‌وه  
باسی خۆشه‌ویستی خوی و  
گه‌ل‌کانی بو ئه‌کردم.  
که گویشم نا  
به دلی خۆشه‌ویستی خۆیه‌وه، ئه‌وسا  
باسی سه‌ربه‌ستی بو کردم.

## کژال احمد

کژال احمد سال ۱۹۶۷ در کردستان عراق (کرکوک) متولد شد. در سال ۱۹۸۶ اولین شعر زندگی‌اش را نوشت. او جزو اولین زنان شاعری‌ست که به شکل جدی در عرصه شعر به فعالیت پرداختند. تاکنون چهار مجموعه شعر از او منتشر شده است. برخی از آثارش به زبان‌های نروژی، سوئدی، فارسی و عربی هم ترجمه شدند.

«گولی سوور»  
گولی سوور بووم له هاتنتا  
به‌هاری خۆره‌لات

گولی سوور  
 به لام ئەو رهنگه شه یدایه م  
 له پایزی ئاوابوتنا داکه ندووه و  
 نایپۆشمه وه  
 تا وه رزی ئاینده و  
 تا گه رانه وه ی به هاری بینینه وه ت  
 ناتوانم ئیواره یه کی ناوه ختی تر  
 هینده ی رهنگی خوینی رزاوی عاشقیک  
 سوور بچمه وه .  
 دلم نایه ت  
 چی تر گولاله سووره که ی  
 دوینی و سبهینی و ئەمرو بم

دلم نایه ت  
 بۆ له مه ودا خوشم بوو ییت  
 شه ونمی سپیده ی مه حال  
 هه ناسه ی خو ره لات  
 ئومیدی دوور .

### جلال ملک‌شاه

جلال ملک‌شاه به سال ۱۳۳۰ در روستای «ملکشان» سنندج چشم به جهان گشود. تحصیلاتش را در سنندج سپری نمود. در سنین جوانی سرودن شعر و نوشتن داستان را به طور جدی آغاز کرد. با آنکه آثار چندانی از او منتشر نشده بود اما به عضو «کانون نویسندگان ایران» درآمد. آثار جلال پیش از انقلاب بیشتر به زبان فارسی بود، اما پس از انقلاب، جلال روی به نوشتن و سرودن به زبان کردی نمود و خیلی زود توانست به تجربه‌های موفق دست یابد. در دهه‌ی شصت بود که با استاد هیمن آشنا شد و با دعوت او در مجله‌ی «سروه» (نسیم) به فعالیت پرداخت. حدود ۱۴ سال در مجله‌ی سروه، به فعالیت‌های ادبی‌اش ادامه داد. شعر جلال یکی از ارکان شعر کردی به شمار می‌رود. زبان شعر وی استوار، ساده و بی‌تکلف است. تألمات زندگی جلال تأثیر عمیقی بر اشعارش نهاده و شعر او را به ژرفاهای خاصی برده است. اشعار جلال به زبان‌های انگلیسی، عربی، فرانسوی، لیبیبی و فارسی ترجمه شده‌اند.

«روداوئیک»

که ژیک بو دهنگی ون بوون ده گهرا

دوند و بناری هه موو پشکنی و

هه نه یدوزیه وه!

بلوئیک به سۆز

نالهی دهروونی کهژی دهچریکاند!

قه لیک له چاوی کهژ سیمای رهشی -

خوی ئه شارده وه!

قه فهزی نهوسن

چۆراوهی ژینی

باره کهوئیکی،

تک

تک

له سپیهی داو ئه خوارده وه!

\*\*\*

«من و تو»

دوو هیللی ته ریب

له کام قوناخی دهستی ژيانا

دهستی به ک ده گرن؟

ئه ستیره پۆل پۆل

له ژوانگهی سووری کازیوه دهمرن

ناگهی به رۆژ و

به پۆلووی کوانووی به کهم هه واری هه تاو

دهسووتن!

چاوهروان مه به

من وه ک پاییز و

رووم له زستانه

تۆیش به هاریکی

خونچهی ژيانت به ره و پشکووتن!

## مارف ئاغایی

مارف ئاغایی در زمره ی کسانی است که تأثیر غیرقابل انکاری در جریان نوگرایی شعر کردی داشته است. شاعری که در شعرهایش تصویرگر تشویش و پریشانی انسان امروزی است، انسانی که از اصل خویش وامانده، تنهایی را برای خود برگزیده و انگار با دیدگاهی نو به سرشت و خلقت خود و جهان پیرامونش می نگرد.

این شاعر جوان و باذوق در روز دوم بهمن ماه سال ۱۳۴۴ در روستای وهزنی از توابع شهرستان نقده دیده به جهان گشود. در همان زادگاهش تحصیلات را تا پایان دوره ی متوسطه ادامه داد و به دلیل مشکلات شخصی به همراه خانواده به شهر اشنویه نقل مکان کرد. با تأسیس انشارات صلاح‌الدین ایوبی و آغاز به کار ماهنامه‌ی سروه شروع به چاپ و نشر اشعار و مقالات خود نمود و در سال ۱۳۶۷ رسماً به عضویت این ماهنامه‌ی وزین درآمد.

این شاعر در آبان ماه سال ۱۳۷۷ در مسیر بازگشت از مراسم تشییع جنازه فاطمه خانم، همسر قاضی محمد در مهاباد در اثر سانحه‌ی رانندگی جان به جان آفرین سپرد و برای همیشه سکوت کرد. پیکر این شاعر گران قدر در مقبره الشعرا ی مهاباد به خاک سپرده شد.

«کوچ»

خاک،

توانای کوچی نیبه .

ئه‌وه‌یه رازی مانه‌وه‌ی هه‌میشه‌ی من

له‌و ولاته‌دا.

من و تو

زه‌وی سه‌سه‌ه‌وز و ئاسمانی ساف

وه تو سه‌رخوش

له‌ نیوان ئه‌رز و ئاسماندا.

«زه‌وی سه‌خت، ئاسمانیش دوور»

وه من ماندوو

له‌ نیوان به‌رد و باراندا.

\*\*\*

«خوشه‌ویستی»

ئاسمان به‌قه‌د من

ئه‌ستیره‌کانی خوش ویستبایه

هیچ ئه‌ستیره‌یه‌ک

دانه‌ده‌رژا.  
 زه‌ریا به قه‌د من  
 ماسیه‌کانی خوش ویستبایه  
 هه‌رگیز ده‌نووکی ماسیگره‌کان  
 نه‌ده‌بووه تابووت.  
 چیا به قه‌د من  
 به‌فری خوش ویستبا  
 یا هه‌ر چوار وهرزان به‌فری ده‌ماوه  
 یا خویشی له‌گه‌ل ئه‌وا ده‌تواوه.  
 به‌لام داخه‌که‌م  
 ئاواتم: ئاسمان، زه‌ریا و چیاپه  
 خویشم: ئه‌ستیره و ماسی و به‌فرم.

### رفیق صابر

صابر در سال ۱۹۵۰ در شهر قلا‌دزی به‌دنیا آمد. در سال ۱۹۷۴ در دانشگاه بغداد لیسانس زبان و ادبیات کردی را دریافت کرد. در سال ۱۹۷۸ به صفوف مبارزین کرد علیه رژیم مستبد عراق شتافت. او نیز چون عبدالله پشیو پس از یک دوره مبارزه مسلحانه در سایه یکی از احزاب کرد، از زندگی سیاسی روی می‌گرداند و تفکر مستقلی را در زندگی برای خود پی‌ریزی می‌کند. پس از آن تمام وقت خود را صرف مطالعه و شعر می‌کند. رفیق صابر فارغ التحصیل رشته فلسفه از دانشگاه «سوفیا»ی بلغارستان در مقطع دکترا است. رفیق صابر تا کنون مجموعه شعرهای رگبار، کاروانسرا، فصل سنگی، فصل انجماد، میعاد در نور را منتشر کرده است.

«لاوکی هه‌له‌بجه»  
 به‌ته‌نیا جیتی مه‌هیلن  
 ئه‌مشه و زریان ده‌یچینیت  
 ته‌م و مژ دایده‌پوشیت  
 مانگه‌شه و ده‌یرفینیت  
 گه‌رووی به‌گزننگ ته‌رکه‌ن  
 زامه‌کانی به‌شیلان  
 به‌گورانی دایوشن  
 یان به‌سه‌وزی دارستان

سهری به شه پۆلان کهن  
 با ئەم شهوه رایژینیت  
 بالای له ههور بگرن  
 برووسکه و با دهچینیت  
 به تهنیا جیتی مه هیلن  
 مندالکی لاساره  
 شار بهرده باران ده کات  
 مانگ ده کات به کولاره  
 سواره، چ شۆره سواریک  
 ئەسپی ههتاو زین ده کات  
 به گۆرانی و تیشک و ماچ  
 سهر زه مین بهرین ده کات  
 با که ژاوهی له گۆل بیت  
 یان له په لکه زپرینه  
 زه ماوهندی خوین ده گریت  
 ئەم شه و پاشای ئەقینه  
 ئاشقیکی لاساره  
 برووسکه و با دهچینیت  
 به تهنیا جیتی مه هیلن  
 مانگه شه و ده پرفینیت.

### سواره ایلخانی زاده

سواره فرزند احمد آقای ایلخانی زاده، فرزند حاج بایزید آقای حاج ایلخانی از طایفه «دیوکری» به سال ۱۹۳۸ (۱۳۱۶ ه.ش) در روستای تورجان از توابع بوکان چشم به جهان گشود. در همان دوران کودکی مادرش وفات یافت و داغ گرانی بر دل خانواده‌ی سواره نهاد؛ ولی مادر خوانده‌ای به خانه‌ی آن‌ها پا نهاد که جای خالی مادر وفات یافته را پر کرد و خانواده را در پناه مهر و محبت بی‌دریغ خود به آرامش رساند. در سن هفت سالگی به حجره‌ی «شیخ احمد کسنزانی» از علمای به نام آن منطقه فرستاده شد و در محضر این استاد به فراگیری علوم ابتدایی پرداخت. از همان کودکی طبع شعر وی کاملاً نمایان بود و بسیاری از اشعار شعرای فارس و کرد را از بر داشت و گاهی نیز خود به مزاح اشعاری می‌سرود. سال ۱۳۳۳ از روستا به شهر بوکان مهاجرت کردند و آن همه خاطره‌ی زیبا و دلچسب را به جا گذاشتند. همان سال،



سرآغاز مصیبت و محنت جانکاهی بود که برای سواره‌ی جوان و نورسیده در کمین بود. در یکی از روزهای سرد پاییز، سواره به بیماری‌ای مبتلا شد که تأثیر بسیاری بر روحيات و زندگي و حتی شعرش نهاد؛ بیماری‌ای که موجب شد سواره تا مدت‌ها به پشت خوابیده و به جز سقف خانه، نتواند جای دیگر را ببیند. پس از آن به بیمارستان آمریکایی‌ها در تبریز منتقل شد و پس از عمل جراحی به بوکان بازگشت. پس از سه سال در بستر بودن، همچون کودکی که تازه راه رفتن را بیاموزد سر پا ایستاد. تا پایان سوم راهنمایی در بوکان تحصیل نمود. پس از آن دوره‌ی دبیرستان را در تبریز به پایان رساند. و برای ادامه‌ی تحصیل در دانشگاه تهران به تحصیل حقوق پرداخت. سال ۱۳۴۳ در جریان فشار و خفقان رژیم شاه، به همراه بسیاری از دانشجویان دیگر دستگیر و در زندان «قزل قلعه»ی تهران زندانی شد. در زندان مورد سخت‌ترین شکنجه‌ها قرار گرفت و جوانمردانه پایداری نمود. تا بالاخره از زندان ساواک آزاد گشت. سال ۱۳۴۶ در رادیو کردی تهران به کار پرداخت. در این دوران توانست خدمات ادبی شایانی به انجام رساند. به سال ۱۳۴۷ از دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شد. زمستان سال ۱۳۵۴ هنگامی که از سر کار به منزل باز می‌گشت، با ماشین تصادف کرده و زمین‌گیر می‌شود. به نظر می‌رسد که در اثر همین تصادف بود که سواره به دیار باقی می‌شتابد. سواره از بینانگزاران شعر سپید کردی در کردستان ایران است که توانست آن را به حد اعلاي خود نیز برساند. طبع لطیف و ساده و روان سواره، ویژگی خاصی به اشعارش بخشیده بود. زندگي در روستا، در سیاه‌چادرها و کوه و صحرا، روح سواره را بسیار لطیف و حساس بار آورده بود. و نیز بیماری‌ای که در جوانی بدان دچار آمد، سوز خاصی به اشعارش بخشیده بود. معانی بدیع و مضامین نو با زبان قدرتمند و سرشار از زیبایی، تجارب شخصی در کنار رود و دشت و صحرا، از ویژگی‌های اشعار سواره است. سواره علاوه بر شعر، نثر کردی را نیز به زیباترین سبک می‌نوشت. مجموعه‌ی «تاپو بوومه‌لیل» نوشته‌های پراکنده سواره است.

#### «سیحری نیگا»

من بووم و دوو سی گه زه‌وای هۆده‌که‌م. ئەوه‌نده تهنیا بووم که ئەتگوت ئاده‌مم له یه‌که‌م رۆژی خولقانییا. بینه‌نگی هینه‌ پر و چر بوو که ده‌نگی لیدانی دل و نه‌بزی ده‌ستم ئەتکوت گرمه‌ی هه‌وره تریشقه و رژانی ئاوه‌لدیریکی گه‌وره‌یه له هه‌زار به هه‌زاری شاخیکی سه‌خته‌وه. له سهر هه‌ودای نه‌دیاری بیره‌وه‌ری، چه‌رخ و خولم ئەخوارد و به‌ره‌وپاش ئەگه‌رامه‌وه. ژیانی سی ساله‌م له په‌راویک ئەچوو که شنه‌یه‌کی نهرم و نیان لاپه‌ره‌کانی هه‌لداته‌وه. له منالیمه‌وه پیتیا ده‌هاته‌وه. وه‌ک فه‌قییه‌ک که له به‌ر هه‌یوانی مزگه‌وت ده‌رسه‌کانی رابردووی ده‌ور بکاته‌وه.

منالیم زۆر تیز تیپه‌ری. جگه له بزه‌ی لیویک که هی رواله‌تیکی خه‌مبار بوو، چی ترم نه‌ده‌هاته به‌رچاو. بزه‌ی دایکم بوو که زوو به جیتی هیشم و به ناوی یادگار هه‌ر ئەو بزه‌ی بۆ دانام که هه‌میشه لیوی ئەرازانده‌وه، به‌لام هه‌میشه‌ش ئەو بزه‌یه به رواله‌تیکی خه‌مباره‌وه ئەنیشت. چه‌شنی قورینگیکی تهنیا که چله‌بری کردی و له که‌ناری شه‌تاویکی به به‌فر و سه‌هۆل گه‌مارۆدراو هه‌لنیشتی. له‌و ساته‌وه فیر بووم که بزاهم که بزه‌ی هی دلخۆشییه و کام زه‌رده هی په‌رۆشی و په‌شیتی و هه‌ر له‌و کاته‌وه خه‌م بوو به هه‌وینی بیره‌وه‌ریم. ئوه چه‌نده تاله‌ خه‌منامه‌ی ژیان خویندنه‌وه، خویندنه‌وه‌ی په‌راویک که ئەزانی هه‌مووی تراژیدییه و له هیچ دیریک تووشی خوشییه‌ک نابن. به با کردنی کای کۆن! له هه‌موو که‌لاوه‌یه‌کا به شوین گه‌نجا گه‌ران؛ ئەمه‌یه ته‌قه‌لای من له پیتیاچوونه‌وه‌ی ئەوه‌ی به سهرم هاتوو و ئەو رۆژانه‌ی که بناغه‌ی خانوو به‌ره‌ی ته‌مه‌نی میان دامه‌زراندوو.

دیته‌وه بیرم له هۆده‌یه‌کا که به‌ره‌و په‌نجه‌ره‌کانی ئەکرانه‌وه داده‌نیشتم. زه‌رده‌ی خۆره‌تاو تا نیوه‌ی مافوو‌ره‌ی هۆده‌که‌می به پۆی زه‌رد ئەته‌نی و شه‌به‌قی ئەکه‌وته سهر ئاویته‌یه‌ک به دیواره‌وه هه‌ل‌واسرابوو. پۆل پۆل په‌ره‌سپیلکه‌ی تیزبال به قازوقیز به

بهرپه نجهری هۆده که مهوه تینه پهرین. قووقه ی که له شیریک له دهره وه ئەهات و بالۆره ی سه گیتی برسی بهرز ئەبۆوه. کاره که ره پیره که مان تا گوپی له لووره ی سه گ ئەبوو له ژیر لئیوه وه نزایه کی ئەکرد و خیرا په نجهری هۆده که ی ئەبهست و به دەم کاره وه ئەیگوت: «په نا به خوا ئەمجاره نۆره ی کینییه؟»

ناوی پووره خاتوون بوو. به ههزاران داستانی دیو و جنۆکه و پهری ئەزانی. جنۆکه یه ک که ئەبوو به پشیله و شهوانه ئەچوو له کۆری زه ماوهندی جنۆکه کانا زورنای لی ئەدا، «گه سه که کۆله» و «شهوله بان» و ناوی تر. من له گه ل ئەوه شا که زۆر لهو داستانه ئەترسام و کاتی خهوتن سهرم ئەبرده ژیر لیفه که مهوه، هه موو شهوی گورووم ئەگرت و تا پووره خاتوون داستانیکی بۆ نه گیترا به مه وه خهوم لی نه ده کهوت. هه ره له منالییه وه فیر بووم که ئاده میزاد ئەسیری چاره نووسه و هه ره هه ولێ بدا له داوی چاره نووس رزگاری نابج!

شار

گوتم دلم پره له دهرد و کول

ده لیم بروم له شاره کهت

له شاره چاو له بهر چرای نیئون شهواره کهت

\*\*\*

ده لیم به جامی ئاوی کانیاوی دییه کهم

عیلاجی کهم کولی دلی پریم

له دهردی ئینتزاره کهت

ده لیم بروم له شاره کهت

له شاره چاو له بهر چرای نیئون شهواره کهت

\*\*\*

وه رهز بوو گیانی من له شارو هاره هاری ئەو

له روژی چلکنی نه خووش و تاوو یاوی شهو

برومه دی که مانگه شهو بزیتنه ناو بزهم

چلون بزیم له شاره کهت که پریه دل دژی گزهم

گوتم دلم پره له دهرد و کول

ده لیم بروم له شاره کهت

\*\*\*

له شاره کهت که ره مزى ئاسن و مه ناره یه

مه لی ئەوین غهواره یه

ئه وه ی که داره تیله مه زه هری قه ناره یه

ژیان شهوارهیه

گولم! ههریمی زونگ و زهل

چلون دهیته جاره گول

گولم دلیم پره له دهرد و کول دهلیم بروم له شارهکەت

## حسن قزلجی

(۱۳۶۳-۱۲۹۴)

حسن قزلجی نویسنده، مترجم و روزنامه‌نگار کرد، سردبیر مجله هالاله بوکان در شهر بوکان بدنیا آمد. وی از پیشکسوتان و بنیان‌گذاران داستان کوتاه کردی است که از اوان جوانی در عرصه هنر و ادبیات کردی، خدمات ارزنده‌ای به رشد ادبیات کردی کرد. یکی از مهمترین آثار قزلجی مجموعه داستانها کوتاه «پی‌که‌نینی گه‌دا» (=خنده‌ی گدا) است.

## «به‌شی له چیرۆکی پیتکه‌نینی گه‌دا»

له بن دیواریک دانیشت. برسیایه‌تی ئه‌وه‌نده زۆری بۆ هینابوو تا بلیتی به‌ک و دوو کولیره‌کانی ماشته‌وه. پشویه‌کی دا و له‌به‌ر خویه‌وه گوتی: وا باشه جینگایه‌ک بدۆزمه‌وه شه‌و تیتیدا بحه‌ویمه‌وه، ئه‌گینا به‌م سه‌رمای ده‌مه‌و زستانه له کۆلانان و له بن دیواران ره‌ق ده‌بمه‌وه. هه‌ستا، بیئه‌وه‌ی بزانی بۆ کوی ده‌چی، له‌و کۆلانه‌وه ره‌ویشت بۆ کۆلانیکی دیکه، هیندیک به‌ویدا گه‌را و پرووی کرده کۆلانی سه‌په‌م، له‌وی ته‌ماشای کرد و دووکه‌لیکی ئه‌ستووور به‌هه‌وادا ده‌چی. گوتی: هه‌رچیبه‌ک بی ئه‌وه ئاگریکی گه‌وره‌یه، وا چاکه بچم شه‌و له په‌نایدا بحاویمه‌وه. وه‌کوو شوین گه‌ریکی چاک شوینی دووکه‌لی هه‌لگرت تا دۆزیبه‌وه. دووکه‌له‌که ره‌شی گه‌وره‌ی وه‌کوو ئه‌شکه‌وت ده‌هاته‌هه‌ری، خۆی کرد به‌کونه‌که‌دا. له‌ناو چره‌ دووکه‌لدا تارمایی کابرایه‌کی دی په‌یتا په‌یتا ئاگره‌که‌ی خۆش ده‌کرد، سلاو و ماندوونه‌بوونی لی کرد و پرسى:

لالو ئه‌م ئاگره‌ چیه‌ وای بیوچان هه‌ر خۆشی ده‌که‌ی؟

ئاگر خۆشکه‌ر گوتی: براکه‌م ئه‌مه‌ توونی هه‌مامه. کاری من ئه‌وه‌یه ئه‌م توونه‌ تاو ده‌م.

هه‌مه‌ره‌ش: لالو وه‌ره‌ پیاوه‌تی بکه‌ له‌ ریتی خودادا جیم بکه‌ره‌وه شه‌و لیره‌دا بحاویمه‌وه، با له‌ سه‌رمانا ره‌ق نه‌بمه‌وه.

توونجی: برا له‌ توونی هه‌مام پارانه‌وه‌ی بۆچیه‌؟ وه‌ره‌ هۆ له‌و قۆبنه‌ پال که‌وه.

هه‌مه‌ره‌ش له‌گه‌ل توونجی ریک که‌وت، شه‌وانه یارمه‌تی توونجی ده‌دا تا تاوی بخه‌ویت و نه‌ختی بحه‌سپته‌وه. به‌ ره‌ویشت له‌ ناو بازار بوايه، له‌ کۆلانان بوايه، چه‌ند نانیکی گه‌دایی ده‌کر و ده‌هاته‌وه. مه‌به‌ستی ئه‌وه بوو هه‌ر چۆنیک بی بگاته به‌هار، ئیتر بچیته‌وه ديهات شوانی و گاوانی بی، ره‌نجبه‌ری و سه‌پانی بی، هه‌رچیبه‌ک بی، ملی کاریک بگری و له‌ ته‌نگانه ده‌رچی. ره‌ویشت زۆر توف بوو، به‌ باوه کرپوه‌ی ده‌رکرد، که‌س نه‌یده‌توانی ماله‌ومال بکا، هه‌مه‌ره‌ش تا چیشتانى سه‌بری کرد به‌شکه‌م نه‌ختی هه‌وا خۆش بی، به‌لام گه‌گه‌فی با تا ده‌هات توندتر ده‌بوو. کولو به‌فری گیت و خول ده‌دا و ده‌یکرد به‌ کونی توونه‌که‌دا، ده‌تگوت له‌ عاسمان هه‌ره‌وه‌زیان کردوو و به‌فر هه‌لاجی ده‌که‌ن.

## شیخ محمد خال

شیخ محمد پسر شیخ علی، از خاندان مشهور خال است که در سال ۱۲۸۳هـ چشم به جهان گشود. پدران و نیاکان وی غالباً از علمای بزرگ و نامدار کردستان بوده‌اند. در حوادث سن برخی علوم را نزد پدر بزرگش، شیخ محمد امین فرا گرفت و در مسجد او تحصیل را آغاز کرد. در سال ۱۳۰۰ پدر بزرگش وفات یافت و محمد خال جانشین پدر بزرگش شد و تدریس و تعلیم را شروع کرد. او مدت طولانی به شغل قضا پرداخت. در سال ۱۳۳۳هـ به مناسبت تألیف و انتشار کتابی در باره‌ی زندگی و احوال محمد فیضی الزهاوی مفتی بغداد، به عضو علی البدل مجمع علمی عراق پذیرفته شد و در سال ۱۳۴۹هـ به معاونت مجمع علمی کردی رسید و پس از انحلال این مجمع، به عنوان عضو اصلی مجمع علمی برگزیده شد.

شیخ محمد خال سرانجام پس از ۸۵ سال زندگی پر ثمر، در سال ۱۳۶۸هـ بدرود حیات گفت. آثار فراوانی از او چاپ و منتشر شده است. از جمله می‌توان به آثار ذیل اشاره داشت: ۱. تفسیر خال. ۲. فرهنگ خال. ۳. سید جمال الدین افغانی. ۴. البیتوشی. ۵. الشیخ معروف نودهی و....

### «شاعر و شاعیر»

شاعر قسه‌یه‌کی ریکوپیتیکی جوانه، که له دل و دهر وونی هیندی خاوهن بیری هه‌لکه‌وتوووه هه‌لته‌قولی بو سهر زمانی، له پهرده و کالایه‌کی موسیقیدا، که به بیستی مهردووم ته‌که‌ویته جونبوش و جووله جوول و شنه‌شن و پینکه‌نین. شاعر سروش «وحی» یکی دهر وونیه له ناسمانی میشکه‌وه به هوی فریشته‌ی بیره‌وه دینه خوارئ بر سهر زمان و قه‌له‌می شاعیر. شاعیر هیندی جار مه‌به‌ستی تازه‌ی نه‌ودیمه‌ن دائه‌ریژی، وه بیری زور جوان ته‌هونته‌وه به ره‌نگیکی وا هه‌موو ژیریکی خاوهن بیر تیا سهرسام بی، له‌م حه‌له‌دا شاعیر وه‌ک دهریایی (غوال) به‌ک وایه که له بنکی دهریادا گه‌وه‌هر و به‌ردی به‌نرخ‌ی وا دهریینی، که شایسته‌ی نقیمی ته‌موستیله‌ی په‌نجه و گواره‌ی گوی و ملوانکه‌ی گه‌ردن و سهرسنگی جوانان بی. یا وه‌ک کیمیاگه‌ریک وایه، که خاکیکی تاییه‌تی له بوته‌دا بنوینته‌وه و دای بریژی به شووشه زیریکی وا، که وه‌ک چرا بدره‌وشیته‌وه.

گاهی شاعیر مه‌به‌ستی هه‌رجایی «مبتزل» نه‌هینی، وه له پهرده و کالایه‌کی وا جوانی ره‌نگاواره‌نگی قه‌شه‌نگا نیشانی ته‌دات، ته‌لئیت هیشتا نه‌وتراوه و نه‌بیستراوه، له‌م ده‌مه‌دا شاعیر سه‌نگ ته‌راشیک وایه که له پارچه به‌ردیکی ناریک، ئاده‌مییه‌کی ریکوپیتیک داتاشی له وینه‌ی ئافره‌تیکی جوانی شه‌نگ و شوخی ناوقه‌د باریکی بالا لا‌ولاو، یا له وینه‌ی پاشایه‌کی دادپه‌رستی نیشتمان په‌روه‌ر، یا زانایه‌کی دانای پیشه‌وه‌ر، که هه‌موو که‌سیتیک به شانازییه‌وه به‌رامبه‌ر به خوی دایینی بو جوانی، یا بو یادگار و په‌ند لی وه‌رگرتن. به‌راستی قه‌ریحه‌ی شاعر شتیکی زور سهره، که له دل و دهر وون و میشک و سهری هیندی که‌سا هه‌لته‌قولی، وه له‌گه‌ل سوروشتیا تیکه‌له.

شاعیر ته‌گه‌ر بیه‌وی ته‌توانی به شاعیری ئاگرینی خوی ئاگر به‌ر بداته دلی هه‌زاران که‌س، وه له خه‌وی بی‌هوشی بیداریان بکاته‌وه، وه کالای ته‌مه‌لی و ترسنوکییان له‌به‌ر داکه‌نی، وه به‌چه‌ک و قه‌لغان و زری مه‌ردی و نه‌به‌ردی پر چه‌کیان بکات و بیان‌رازیینته‌وه. شاعیر ته‌توانی به‌په‌ند و ئاموزگاری خوی ره‌وشت و خوی ناشیرین له دلان دهریینی و ریشه‌کیشیان بکات، وه له جیگای ته‌و، ره‌وشت و خوی جوان بروینی و ئاوی بدا تا ریشه‌دابکوتی.

شاعیر ئه توانی به وتاری دلرفینی خوی دلی دلره قان نهرم بکات و دهستی دهست قووجاوان بکاته وه بۆ هه موو جو ره پیاو هتی و یارمه تیدانیکی کومه لایه تی.

شاعیر ئه توانی به جادووی زولال «سحری حلال» ی خوی مهردومی خه فه تبار بینینه پیکه نین، وه ئاده میی که یفخوش، بینینه گریان و چاوسرین.

شاعیر ئه توانی له هه موو ده میکا به هه موو ره نگیک، وه له هه موو روویه که وه کار بکاته سه ر دل و دهروونی مهردوم، وه به ئاره زووی خوی هه لیان سوورینی، جا ئه گه ر خواستی خوا و ابوو به گه لیک که چاکیان بۆ بینینه پیشه وه، ئه وا چه ن شاعیریکی خوینده واری وریای دوور ئه ندیشی، ژیری خاوه ن بیری به رزی، به ره ویشته و خووی جوانیان ئه خاته ناو، وه به شیعی ری پر له په ند و ئاموزگاری به رزه وه پیشیان ئه که ون، وه له هه موو ته نگانه یه کا، ریگایان بۆ رووناک ئه که نه وه، وه چرای زانیان بۆ دانه گیر سینن. قه ریحه ی شیعی ره که م جار له کومه لی ئاده میدا سه ره تا و پیشه وه ی حیکمه و فه لسه فه و مایه ی سه رکه و تیان بووه بۆ سه ر پله ی شارستانی و خو شبه ختی، که و ابوو هه ر گه لیک تا شاعیری تیگه یشتووی زورتر بی به ختیار تره .

## عطا نهایی

عطا نهایی، نویسنده ی کرد، در سال ۱۳۴۰ در شهر بانه در کردستان ایران متولد شد. وی تا کنون سه مجموعه داستان کوتاه و سه رمان به زبان کردی نوشته است. جدای از این، وی آثاری از داستان نویسان ایرانی و دیگر ملل به زبان کردی ترجمه نموده است. او همچنین مقالاتی را به زبان کردی در باب فن داستان نویسی و نقد آثار داستانی در مجلات معتبر ادبی به رشته ی تحریر در آورده است. وی در سال ۱۳۸۴ از سوی مرکز نشر آراس در کردستان عراق به عنوان نویسنده برتر برگزیده شد و جایزه ادبی آراس به وی اهدا شد. همچنین در دوازدهمین فستیوال ادبی گلاویژ که در سال ۱۳۸۷ در سلیمانیه برگزار شد جایزه خلاقیت «ههردی» به وی اعطا شد.

«به شی له رۆمانی بالنده کانی ده م با»

ئه و له کو ی بوو، ئه و کاته ی ژن گلۆ له گر یگ بوو له مال و هه ساریکی بچوو کدا؟ بچوو کتر له دنیای بچووکی خه ون و خه یاله قاچاغ و هه رامه کانی. بچوو کتر له کو ی هه موو داخوازه کانی. له و به شه بچوو که وا له ژبانی گه ره ک بوو. ته نانه ت بچوو کتر له وه ی له شه گلۆ له گر ه که ی وه شیر ی. له شه سه رگه ر دانه که ی یاخی و بیعوقره خوی به دار و دیوار دا ده کوتا و، له ناخه وه، له ناخی ئازاره کانی هه وه هه موو قیژه هه پسکراوه کانی ژبانی ده قیژاند. قیژه ی وشک و جه رگبری موچر که ی به له شی ته زیوی خانووه گلینه کانی کۆلندا ده هیناو، بان و گو یسپانه ی ته پیویان وه ک شان و ملی سه گه به ره لای تو قبو یه ک ده هاته نه وه و ده له رزین.

ئه و له کو ی بوو، ئه و کاته ی ده رکه ی ته نه که ی هه ساریکی بچوو ک یه ک، دوو، سی جار شه قی ده بردو، کاسی و بیده نگی کۆلانی ده شکاند؟ له شی گر گرتووی ژن یه ک، دوو، سی جار ده په ریه ده ر و خه لوه تی رچیوی کۆلانی ده رووشاند. گر گه زاره ی له ئاسمانی کۆلان ده کیشاو، با، بای وشک و سارد، بای وه یلان به رو پیری ده چوو، دۆستی دیرینی با بوو گر، له باوه شی ده گرت.

تاسه‌ی کردبوو، به خۆیه‌وه ده‌گوشی. له زه‌وی هه‌لده‌بربوو به ده‌وری خۆیدا هه‌لیده‌سووراند. ئه‌وسا ژن گه‌لۆله گریک بوو له باوه‌شی باداو، سه‌مای مه‌رگی ده‌کرد.

ئه‌و له کوی بوو؟ ئه‌مه‌سه‌راوسه‌ری کۆلان چۆل بوو. که‌س به ده‌ره‌وه نه‌بوو. په‌نجه‌ره‌کانیش چاوی کوی ماله‌کان بوون. که‌س ئه‌و سه‌مای گر و بایه‌ی نه‌ده‌دی. که‌س ئه‌و قیژه‌ی ژنو مه‌رگی نه‌ده‌بیست. ئه‌ویش هه‌ر دوو چاوو، دوو گوی بوو. دوو چاو وه‌ک دوو کونه‌ کۆتر به دیواری ماله‌یکه‌وه. دوو گوی وه‌ک دوو گۆپکه به گورگی گویسپانیکه‌وه. وه‌ک دوو ته‌له‌زم به له‌شی دارتیلنیکه‌وه. دوو چاو بوو ئه‌و. دوو چاو که هیچی پینه‌ده‌کرا جگه له بینین و، ده‌یدی ژن، چشکردوو له شهرم و حه‌یای، مه‌ستو سه‌رخۆشی مردن بوو. کراسه ئاودامینه‌که‌ی که ده‌شیا ته‌خته‌که‌ی شین بووبن، شینیکی ئاسمانیو، گۆله ورده‌کانی سوور بووبن، به ده‌م باوه پارچه پارچه ده‌بوو. پارچه‌کان ده‌فرین و... له کوی ده‌نیشته‌وه؟ پێستی له‌شی که ده‌بوو سپی بووبن و، چهند دلۆپ خوین ده‌ماریک ده‌لانیدی و ئالی کردبن، قرچه قرچه هه‌لده‌قرچا. داروو دیواری کۆلان دووده و دووکه‌ل بوو. ئاسمانی ته‌لخ و تاریک بوو. دوو چاوی ئه‌ویش... نا، ئه‌وی دوو چاوی ده‌کزیایه‌وه. تا ئه‌وه‌ی با، شه‌که‌تی ئه‌و هه‌له‌که سه‌مایه پینی خۆ دزینه‌وه‌ی هه‌لده‌گرت و، گر له خۆیدا ده‌توایه‌وه.

دوو گوی بوو ئه‌و، دوو گوی که هیچی پینه‌ده‌کرا جگه له بیستن و، ده‌بیست قیژه‌ی جه‌رگه‌ری ژن ده‌بووه نرکه و ناله و هینور هینور... بینه‌نگی.

ئه‌و له کوی بوو، ئه‌و کاته‌ی له‌شی ره‌شی ژن، رووت و عوریان له ناو کۆلاندا که‌وتبوو؟ بالا به‌رز بوو یان ئه‌و به‌رز به‌بالای ده‌دی؟ ده‌سته‌کانی دوو چل داری سووتاو بوون. سپیانی ئه‌و دیمه‌نه ره‌شه، ته‌نها سپینه‌ی دوو چاوی ژن بوو، که په‌رده‌ی پیلوویان توابووه‌وه. گلینه‌کان هیشتا بزوز بوون، ده‌بزوان. له کێ ده‌گه‌ران؟

ئه‌و له کوی بوو؟

ئه‌و گه‌لۆله گه‌یه‌ی له کوی دیبوو؟

ئه‌و قیژه جه‌رگه‌ری له کوی بیستبوو؟

## بختیار علی

عبختیار علی نویسنده، شاعر، مقاله‌نویس معاصر کرد در سال ۱۹۶۰ در سلیمانیه عراق زاده شد و ۳۶ سال بعد، در سال ۱۹۹۶ به آلمان مهاجرت کرد. بختیار علی تاکنون آثار زیادی چون «مرگ تک‌فرزند دوم»، «غروب پروانه» و «آخرین انار دنیا» را منتشر کرده و بسیاری او را حرفه‌ای‌ترین نویسنده‌ی کردزبان می‌دانند. رمان‌های بختیار در اقلیم کردستان عراق طرفداران بسیار دارد و بیشترین میزان شمارگان کتاب را در این خطه به خود اختصاص داده‌است.

نخستین رمان او به نام «مرگ تک‌فرزند دوم» (مه‌رگی تاخانه‌ی دووه‌م) در سال ۱۹۹۷ در سوئد منتشر شد. دومین رمانش غروب پروانه (ئێواره‌ی په‌روانه) در سال ۱۹۹۸م، در استکهلم سوئد و سومین اثرش، رمان «آخرین انار دنیا» (دواهه‌مین هه‌ناری دونیا) در سال ۲۰۰۲ در سلیمانیه به چاپ رسید.

## «بهشی له رۆمانی ئیوارهی پهروانه»

من «خه‌ندانی چکۆله» چه‌ندین سال له‌مه‌وبەر هه‌موو ئه‌و رووداوه سه‌یرانه ژيام که دواچار ئه‌سته‌م بوو تا که‌میک گه‌وره نه‌بم بتوانم له هه‌موو مانا‌کانیان تیبگه‌م و بیانوسمه‌وه، ئه‌و رووداوانه‌ی ئیستا وه‌کو یه‌که‌یه‌کی له‌یه‌ک نه‌ترازاو لیبانده‌روانم، نه‌ک ته‌نها له‌به‌رئه‌وه‌ی هه‌موو ئه‌و شتانه‌ی که روویاندا په‌یوه‌ندییه‌کی گه‌وره‌یان به‌یه‌که‌وه هه‌بوو، به‌لکو له‌به‌رئه‌وه‌ی واتیده‌گه‌م قه‌ده‌ری مرۆفه‌کانیش به‌ ئاسانی له‌یه‌کدی جیا‌ناکرینه‌وه. «نه‌سه‌ره‌دینی بۆ‌نخۆش» ئیستاش پیمده‌لێت: «په‌له‌مه‌که»، فه‌تانه‌ش له‌و باوه‌ره‌دا به‌یه‌که‌یه‌کی نه‌بم بتوانم له‌هه‌موو مانا‌کانیان تیبگه‌م... هه‌ردووکیان گومانیان هه‌یه‌ ئه‌م چیرۆکه‌ چیرۆکیکی ته‌واو بیت، نه‌وه‌ک ته‌نها له‌به‌رئه‌وه‌ی ئه‌وانه‌ی که له‌و رۆژه‌ سه‌یرانه‌دا ژیان، ئه‌مرۆ مردوون یان سه‌فه‌ریان کردووه یاخود له‌ لوچیکی ئه‌م ولاته‌ ماندووهدا ونبوون، به‌لکو له‌به‌رئه‌وه‌ی زۆربه‌ی ئه‌و جیگایانه‌ش که من و په‌روانه «هه‌ریه‌ک به‌ جیا» ئه‌و رۆژگارانه‌مان تیا برده‌سه‌ر شوینه‌واریشیان نه‌ماوه. له‌گه‌ل ئه‌وه‌شدا وه‌سواسیکی نه‌زانراو و تاریک پالم پتوه‌ده‌نیت ئه‌و چیرۆکه‌ بگێرمه‌وه، ره‌نگه‌ ئه‌وه وه‌سواسی تیرامانی ئیستان بیت له‌و جیهانانه‌ی که تیا‌یاندا ژیاوه و نه‌یتوانیوه تیا‌بگات، وه‌سواسی تیرامانی ئیستان بیت له‌و رۆژانه‌ی به‌جی‌مانده‌هیلن و دواچار له‌ ریگه‌ی چیرۆکه‌کانه‌وه نه‌بیت بۆ‌مان ناگێردینه‌وه، وه‌سواسی به‌خشینه‌وه‌ی شیوه‌یه‌ک بیت به‌و مه‌مله‌که‌تانه‌ی که وه‌کو سه‌راب یان غوبار ته‌ماشامانکردوون، به‌لام له‌گه‌ل هه‌موو ئه‌و وه‌سواسانه‌شدا من به‌ روونی هه‌موو شته‌کانم له‌یاده. ئه‌و شه‌وه‌ دوور و درێژانه‌ی له‌گه‌ل مه‌عسومه‌دا له‌ قوتابخانه‌ی «خوشکه‌ تۆبه‌کاره‌کان» برده‌سه‌ر، گه‌لی نه‌ینی قوولیان ده‌باره‌ی دوا‌هه‌مین رۆژه‌کانی ژیاوی «په‌روانه» بۆ‌ ئاشکراکردم. راسته‌ ئه‌مرۆ مه‌عسومه‌ مردووه، به‌ر له‌ مردنی به‌ منی گووت که ئه‌و هه‌موو ئه‌و شتانه‌ی بینه‌وه که مرۆفیک ده‌بیت بیبیت و دواتریش هیچی دیکه‌ نه‌ماوه شایسته‌ی بینه‌ی بیت، به‌لام ئه‌و ده‌بایه‌ ئاوه‌ها زوو نه‌مردایه‌ تا شاهیدی راست و دروستی ئه‌م چیرۆکه‌ بیت، جگه‌ له‌ مه‌عسومه‌ش دۆزینه‌وه‌ی ئه‌و سه‌رپۆشه‌ سپییه‌ی «میدیای غه‌مگین»، ئه‌و سه‌رپۆشه‌ی پربوو له‌ هه‌موو ده‌ستتوسه‌کانی میدیا له‌و جه‌نگه‌لی نائومیدیه‌دا، هانده‌ریکی سه‌یربوو تا سه‌رله‌نوی بیر له‌ گێرانه‌وه‌ی چاره‌نوسی خۆمان بکه‌مه‌وه، که هه‌لبه‌ت به‌ ئه‌ندازه‌یه‌ک بیره‌حمانه‌ و تاریکبوو بۆ وچانیکی چکۆلانه‌ش لیمانته‌گه‌را تا دواچار به‌ناو ئاگر و غوبار و ده‌ستخه‌رۆبووندا ئیمه‌ی گه‌یاند هه‌ ئه‌و ئیواره‌ غه‌مگینه‌ی که ئیستا به‌ سه‌ره‌ته‌وه پتیده‌لێن «ئیواره‌ی په‌روانه». هیتستا زوو به‌ باس له‌ ئیواره‌یه‌کی سارد و به‌فراوی بکه‌م له‌ناو ئه‌و چیا عاسیانه‌دا... چونکی ریشه‌ی رووداوه‌کانی ئه‌و ئیواریه‌ ده‌گه‌ریته‌وه بۆ چه‌ند وه‌رز پتستر، هه‌مووشته‌کان له‌و ئیواره‌ فینکه‌ی به‌هاره‌وه ده‌ستیانپتکرد که من «خه‌ندانی چکۆلانه‌» و «په‌روانه» ده‌بوایه له‌سه‌ر سپییه‌کی گه‌وره‌ گۆشتی ئه‌و قوربانییه‌مان به‌هشیایه‌ته‌وه که سالانه‌ بام به‌ر له «قوربان» ده‌بیه‌شییه‌وه.

ئیستاش هه‌موو شتیکم له‌بیره، سه‌ره‌تای گه‌رانه‌وه‌ی رۆژه‌ سه‌وز و پر له‌ شادییه‌کانی سال بوو، خه‌لکی له‌ هه‌موو کون و قوربانیکی شاردا قوربانیان سه‌رده‌بری. پتده‌چوو ده‌میک سال بیت وه‌کو ئه‌م قوربانه‌ نیچیر به‌و زۆرییه‌ نه‌خرابیت، پۆله‌ بالنده‌کان به‌ کۆ له‌ باشووره‌وه ده‌گه‌رانه‌وه و به‌ مه‌ستی به‌سه‌ر ئه‌و که‌رنه‌قالی خوتنه‌دا ده‌فرین که له‌و به‌هاره‌دا شاری وه‌جۆشه‌ینابوو، ئاخ‌ر زۆرجار ترس یاخود خوین به‌ زمانیکی نه‌ینی نیچیره‌کانی خۆیان بانگده‌کن. له‌و رۆژانه‌شدا کوچه‌ و کۆلان و شه‌قامه‌کانی شار هه‌مووی بۆنی خوتنی لته‌له‌ده‌ستا، ماوه‌یه‌کیش بوو په‌روانه به‌ پیچه‌وانه‌ی عاده‌تی هه‌میشه‌یی خۆیه‌وه مه‌یلکی سه‌یری به‌لای بینه‌ی قوربانییه‌کاندا په‌یداکردبوو، من له‌وه‌وبه‌ر په‌روانه‌م وه‌ها نه‌دیوو، په‌روانه‌م نه‌دیوو به‌ سه‌عات له‌به‌ر ئه‌و په‌نجه‌ره‌یه‌دا راوه‌ستیت و چاو له‌و مه‌یدانه‌ نه‌تروکینی که پیاوانی زه‌به‌لاح زه‌به‌لاح گای قه‌ترانیان بۆ ده‌هینا، پتکیشه‌وه ده‌مانینی که کریاره‌ ساده‌ و ساویلکه‌کان به‌ نه‌شاره‌زایی خۆیان به‌ناویان ده‌که‌وتن و دواچار له‌ ده‌رگایه‌کی چکۆلانه‌ی ته‌خته‌وه کیشمه‌کیش «گا» یه‌کیان راوه‌کیشایه‌ ده‌ری و کۆلانه‌و

کۆلانه بهو شاری ته پوتوزه دا، تا بهر ده رگاگانی خۆیان ده یانبرد.

ئیمه ده می سال بوو لهوئ ده ژیاين، به رابه ری باله خانه که مان مهیدانی جه له بچی و چتوار و قه سابان بوو، به لام ئه مه یه که مین سال بوو بهر له «قوربان» بهو جو ره مهیدان وه ها گر بستینی و بازاری بیته فرۆش. چه ندین رۆژ بوو شار یه که پارچه خوین بوو... هه ر جیگایه که ده چوویت، هه ر خوین بوو... هه ر کوچه یه که ده چوویت، هه ر خوین بوو... بۆنی خوین له گه وره و بچوکی ئه و شماره هه لده ستا. من و په روانه که ده چووین بۆ قوتابخانه حالمان گه لی خراب بوو، له بهر ده رگای ماله وه تا ناو پۆله کانی خویندن، گومیچکه له دوای گومیچکه و جو گه له به دوای جو گه له خوینمان ده بیینی. من ده مگوت «ته حا، ئه و هه موو خوینه چییه؟»، په روانه سه یری نه ده کردم و هه ر ده رۆیشت، به لام که من ئه و رسته یه م چه ند جارئ له سه ر یه که دووباره ده کرده وه، ده یگوت: «بینه نگه و ئاگاداره خویناوی نه بیت». ئاگادار بووم ئه و له دووباره کردنه وه بیوچانه ی من بۆ ئه و رسته یه ته واو بیزار بوو.

### شیرزاد حسن

سال ۱۹۵۰ در شهر اربیل کردستان عراق متولد شد. تحصیلات را در همان شهر و سپس در دانشگاه بغداد در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به پایان رساند و سپس در دبیرستان های شهر سلیمانیه مشغول تدریس گردید. نویسندگی را با شعر آغاز کرد و سپس داستان نویسی سرشناسی گردید. و همچنین به کار ترجمه نیز روی آورد. و سپس به تحقیق و پژوهش. از کارهای وی می توان به مجموعه داستانهای «تنهایی»، «رژ سیاه»، «محلای مترسک ها»، «پیر پروانه های دم غروب» و همچنین رمان های «حصار و سگ های پدرم»، «پهن دشت آهوهای کشته شده» و «مه روی دره» و چندین اثر دیگر در زمینه ترجمه و مجموعه مقالات اشاره کرد. شیرزاد در سال ۱۹۹۷ در کنفرانس نویسندگان جهان در کشور فنلاند به عنوان نویسنده ای گرد شرکت نمود. وی اکنون در شهر سلیمانیه کردستان عراق زندگی می کند.

«به شیک له چیرۆکی گۆلی رهش»

بیووین به دوو بهش... به شیک مهله ی تیا ده کرد... به شیکی دیکه که ئیمه بووین مهله مان تیدا نه ده کرد... ئه وانه ی مهله بان نه ده کرد، گه لیک که متر بوون له وانه ی مهله بان ده کرد. هه ر رۆژه و زه لامیکی دیکه، هه رزه به کی دیکه، منالیکی دیکه، چ به دزی و چ به ئاشکرا، ده هات و وه ک مراوی سه ری ده خسته نیو ئه و زه لکاوه ره شه... ناویان نابوو «گۆمی میری»... نه ک هه ر منال و هه رزه و ده سته پیاوانی گه ره کی خۆمان و بهش... بگره منال و هه رزه و پیاوانی هه موو شار وه ک ره وه قاز و مراوی هه لپرووکاوی بهر گره ی هاوین ده رژه ره روخانه ی ئه و زه لکاوه وه... گه وره ترین زه لکاوی شار.. خه لکیکی چلکنوپلکن خۆیان له و چلکاوه نقوم ده کرد... مامۆستا سه ر رووتاوه که ی خۆمان پیتی ده وتین: له ولاتانی دیکه منالان ده چنه نیو باخچه و چیمه ن و سه وزه گیا و... له نیو رووبار و جو گه له و که نار ده ریا شینه کان مه له ده که ن، به سه سه ره ته وه ده بوت: منالان له سه ر دره خته چر و بالا به رزه کان وه ک بیچوو ه چۆله که ده جریوینن، منالان هاوینان بارگه و هه گبه و جانتا چکۆلانه کانیا ن هه لده گرن و به شه مه نه ده فره ی زۆر درێژ به م دونیا یه دا سه فه ر ده که ن.. ده مانپرسی:



«به تهنیا..؟»

دهیوت:

«نهخیر.. له گهڵ مامۆستا کانیان..!».

دهیوت:

منالان... لهویندهری منالان چلمن نین و قهتیش به قۆلی کراسه کانیان لووت ناسرن... بچی دهستهسر ناچنه دهری.. سهری یه کدی ناشکینن.. بهرد ناگر نه گلۆپه کانی نیو کۆلان و سهر شه قامه کان.. ئیوه چیتانه رۆله کانم.. به قههره وه دهیوت: ئیوه بۆ به گوچی من ناکه ن.. بۆ واز لهو زه لکاوه ناهینن.. بهرخۆله کانم «به لهارزیا» نهخۆشیه کی کوشندهیه و با تووشی نه بن.. ئیوه هیشتا ناسکن و با گهر نه بن..! نه ک ههر ئیمه ی ههرزه و منال، نه ک ههر ئیمه ی زهرد و لاواز.. بگره کوره لاو و دهسته پیاوه کانیسه دههاتن، نه ک ههر له که لاوه و خانووه قوره کانه وه.. نه ک ههر له گهره کی شاره وانی و گهره که ههره په رپووته کانی شاره وه.. بگره له گهره که ههره خۆشه کانیسه وه خه لکی داده باری، دههاتن و وه ک پۆله مه کی تینوو به سهر زه لکاوه که وه دهنیشتنه وه، وای لیها ت ده وره بیری زه لکاوه که ببی به سهیرانگای رۆژانی چوارشه ممه و ههینی.. ژنان به مال و مناله وه دههاتن.. به زهرد و سووره وه.. به رایه خ و سه ماوه ر و پریمز و مه نجه لی کفته و دۆلمه وه به هاران داده رژانه ئه و ناوه.

## منابع و مأخذ:

آمیدیان، فخرالدین، شعرای نامدار کرد، ۱۳۸۸، سنندج، آنا.

آمیدیان، فخرالدین، ژمی له مو، ۱۳۹۱، سنندج، آنا.

آمیدیان، فخرالدین، له شاخه وه تا شار، بیتا، آزادی.

احمد شوان، ابراهیم، ئه ده بی کونی کوردی، ۲۰۱۲، هه ولیر، زانکوی سه لاهه دین.

ادموندز، سیسیل جی، کردها ترکها عربها، ۱۳۸۲، ترجمه: ابراهیم یونسی، تهران، روزبهان.

ارکوازی، غلامرضا، دیوان شعر، ۱۳۹۱، تصحیح ظاهر سارایی، ایلام، زانا.

اسکارمان، تحفه مظفریه، ۲۰۰۶، تصحیح هیمن موکریانی، اربل، آراس.

انوری، حسن، فرهنگ اصطلاحات دیوانی، ۱۳۷۳، تهران، سخن.

ایلخانی زاده، سواره، تاپو و بوومه لیل، ۱۳۷۹، تهران، پانیذ.

بدلیسی، میرشرف خان، شرفنامه، ۱۳۷۷، تهران، اساطیر.

بیسارانی، مصطفی، دیوان بیسارانی، ۱۳۷۵، تصحیح حکیم ملا صالح، سنندج، کتاب مهرگان.

بَرَدَشی بانهای، عبدالعزیز، عقیده ی کوردی، ۱۹۸۶، به تصحیح محمد علی قره داغی، مندرج در: که شکۆلی که - له پووری ئه ده بی

کوردی، مجلد سوم، ۷۰-۹۲.

بلاو، جویس، زبان و ادبیات کردی، ۱۳۸۶، ترجمه لیلا ضیا مجیدی، مندرج در مجله گوهران، شماره ۱۵، ۱۳-۱۸.

پارسا احمد و صالحی ژیلا، مقایسه ی خسرو و شیرین نظامی با شیرین و فرهاد الماس خان کندوله ای، ۱۳۸۷، مندرج در کاوش نامه،

شماره ۱۷، ۱۲۹-۱۵۲.

پشیو، عبدالله، دیوان شعر، ۲۰۰۲، سوئد.

جزیری، ملا، دیوان شعر، ۱۳۹۳، تصحیح و شرح هه ژار، سنندج، ترفند

چمن آرا، بهروز، درآمدی بر ادب حماسی و پهلوانی کردی با تکیه بر شاهنامه کردی، ۱۳۹۰، مندرج در جستارهای ادبی شماره ۱۷۲، بهار

۱۳۹۰، ۱۱۹-۱۴۹.

حزنی موکریانی، حسین، مژووی میرانی سۆران، ۱۹۶۲، اربل، چاپخانه ی کردستان.

حسن، شیرزاد، گولی رهش، ۲۰۰۵، تهران، غه زه لنووس.

حاجی قادر، احمد، دیوان شعر، ۱۳۹۰، تصحیح: سردار حمید میران و کریم مصطفی شارزاد، سنندج، کردستان.

خانی، احمد، مَم و زین، ۲۰۰۸، ترجمه هه ژار، اربل، آراس.

خه زنه دار، مارف، میژووی ئه ده بی کوردی، ۲۰۱۰، ۷ج، هه ولیر، ئاراس.

دهقان، مصطفی، متون درسی مدارس کرمانجی کردستان، ۱۳۸۴، مندرج در نشر دانش، سال ۲۱، زمستان، شماره ۴، ۳۸-۴۲.

رنجوری، عمر زنگنه، دیوانی شیعر، ۱۹۸۳، محمد علی قره داغی، بغداد، آفاق غریبه.

ریچ، کلودیوس جیمس، گه شتی ریچ بو کوردوستان ۱۸۲۰، ۱۹۹۲، ترجمه محمد محمد باقی، تبریز، بی جا.

- سجادی، علاءالدین سجادی، میژووی ئه‌ده‌بی کوردی، ۱۳۸۹، سنندج، کردستان.
- سجادی، علاءالدین، می ژووی په‌خشانی کوردی، ۲۰۰، هه‌لیر، ئاراس.
- سنندجی، میرزا شکرالله (فخر الکتاب)، تحفه ناصری، ۱۳۷۵، تصحیح: حشمت الله طبیبی، تهران، امیرکبیر.
- طالبانی، مکرم، شیخ رضا طالبانی، ۲۰۱۰، هه‌لیر، آراس.
- طیران، فه‌قی، دیوانا فه‌قی ته‌یران، ۱۹۸۹، تصحیح سعید دیرشی و پیزان آلیخان، بغداد، الحوادث.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق الطیر، ۱۳۸۳، تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- غفاری، سید محمد خالد، غه‌زه‌لی فارسی مه‌ستوره و شوینه‌واری سه‌عدی و حافز، ۲۰۰۵، مندرج در «فستیوالی مه‌ستوره‌ی ئه‌رده‌لان» هه‌ولیر، ئاراس.
- قادر محمد، انور، غزلیات شاعر بزرگ کرد مولوی، ۱۳۹۰، ترجمه: جمال احمدی، سنندج، آراس.
- قاسمی، علیرضا، بررسی و شرح دیوان ملا پریشان دینوری، ۱۳۷۵، پایان‌نامه به راهنمایی محمود ابراهیمی و علی رخزادی، سنندج.
- قبادی، خان، سلطان ابراهیم و نوش آفرین، ۲۰۱۱، محمد رشید امینی، هه‌ولیر، آراس.
- قبادی، خان، خوسره‌وه وه شیرین، ۱۳۶۸، تصحیح محمد ملا کریم، ارومیه، صلاح الدین ایوبی.
- قبادی، خان، یوسف و زلیخا، ۲۰۰۶، تصحیح حکیم ملا صالح، هه‌ولیر، کوری زانیاری کوردوستان.
- قزلجی، حسن، سه‌رجه‌می به‌ره‌می سه‌سن قزلجی، ۱۳۹۳، بی‌جا.
- کمانگر، محمد، چه‌ند نوکته‌یه‌ک له سه‌ر ژیان و به‌ره‌مه‌کانی مه‌ستوره، ۲۰۰۵، مندرج در «فستیوالی مه‌ستوره‌ی ئه‌رده‌لان» هه‌ولیر، ئاراس.
- کوردی، مصطفی بگ، دیوان کوردی، ۲۰۱۰، محمد مصطفی، هه‌ولیر، ئاراس.
- کندوله‌ای، الماس خان، شیرین و فرهاد، ۱۳۷۳، امین گجری، قم سینا.
- کینان، درک، کردها و کردستان، ۱۳۷۶، مترجم: ابراهیم یونسی، تهران، نگاه.
- گازرانی، ایوب، مستوره‌ی اردلان زندگی و معرفی آثار، ۲۰۰۵، اربل، آراس.
- گراوند، علی، ملا پریشان، سایت اینترنتی: [lorveir.blogfa.com/post](http://lorveir.blogfa.com/post)، ایلام، ۲۹/۱۰/۹۳.
- محمد، مسعود، حاجی قادر کویه، ۲۰۱۰، هه‌ولیر، ئاراس.
- محو، محمد، دیوان شعر، ۱۳۸۹، تصحیح عبدالکریم مدرس و محمد ملا کریم، سنندج، کردستان.
- مدرس، عبدالکریم، یادی مردان، ۱۳۸۵، سنندج، کردستان.
- مردوخ روحانی، اسماعیل، مشاهیر کرد، ۱۳۸۲، به کوشش محمد ماجد مردوخ روحانی، تهران، سروش.
- مستوره اردلان، ماه شرف، شرعیات، ۲۰۰۵، به تصحیح و ترجمه‌ی نوید نقشبندی، اربل، آراس.
- مستوره اردلان، ماه شرف، تاریخ الاکراد، ۲۰۰۵، اربل، آراس.
- مستوره اردلان، ماه شرف، میژووی ئه‌رده‌لان، ۱۳۸۱، ترجمه هه‌ژار، سنندج، تازه نگاه.
- مستوره اردلان، ماه شرف، دیوان مستوره، ۱۳۹۰، تصحیح: محمد ماجد مردوخ روحانی، سنندج، آنا.
- مستوره اردلان، ماه شرف، دیوان مستوره، ۲۰۱۱، محمد علی قره‌داغی، هه‌ولیر، آراس.

مصطفی رسول، عزالدین، فهقی طی‌ران ژیان و به‌ره‌می، ۱۹۷۲، مندرج در کلیه الاداب دانشگاه بغداد، نیشان ۱۹۷۲، العدد ۱۵، ۴۷۶-۵۰۴.

ملا کریم، محمد، مولوی کرد زندگی و آثار، ۱۳۸۶، سنندج، تافگه.

مولوی، عبدالرحیم، دیوان، ۱۳۸۹، تصحیح عبدالکریم مدرس، سنندج، کردستان.

میر احمدی، فریدون، جوانرود در گذر تاریخ، ۱۳۸۸، بی‌جا، انتشارات گوران.

ناجی، محمد رضا، جزیره، ۱۳۸۹، مندرج در دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۸، تهران، نشر دایره المعارف، ۶۶-۷۲.

نالی، خدر احمد شایس مکایلی، دیوان شعر، ۱۳۸۷، به تصحیح عبدالکریم مدرس و فاتح عبدالکریم، سنندج، کردستان.

نقشبندی، مولانا خالد، عقیده‌ی کوردی، ۱۹۸۱، به تصحیح محمد ملا کریم، مندرج در مجله‌ی «کۆری زانیاری کوردی» مجلد هشتم،

۲۰۶-۲۲۲.

گوران، عبدالله، دیوان شعر، ۱۳۸۶، سنندج، پانیذ.

ملکشاه، جلال، زره‌ی زنجیری وشه دیله‌کان، ۱۳۸۳، سنندج، هه‌ژار.

نیکیتین، واسیلی، کرد و کردستان، ۱۳۶۶، ترجمه محمد قاضی، تهران، نیلوفر.

ولی دیوانه، دیوان شعر، ۱۳۸۷، به تصحیح رازی، سنندج، کردستان.

هموند، عبدالقادر، دیوان شعر، ۱۹۸۰، تصحیح فاتح عبدالکریم،

یوسف، عبدالرقيب، دیوانا کرمانجی، ۱۹۷۰، نجف، مطبعه الآداب.